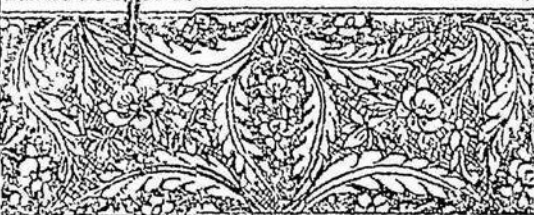
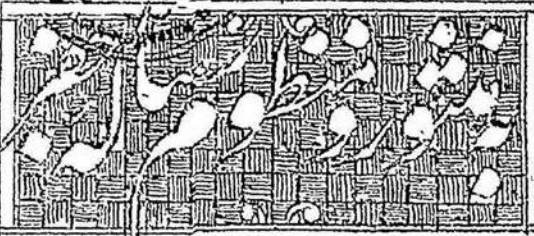


بمعون لای ن و مکا صت ا و سم

این دو نایاب گوهر بینائی افشند اسی هر دو چشم مانند نظر افشند



بصفت لطیف فرید روزگار ابو الفتح نعیم و هار اعبانی جافرانانی

در مطبع مطبعی کتب و کتب مطبوعه مطبوعه مطبوعه مطبوعه

و بنیه نون و ن و بنیه سین عین می آن و بنیه فاء و بنیه صاد و و بنیه قاف و و بنیه را ا و از
شین می آن و از ت و از ش و از خ و از ذال ال و از ضاد او و از بنیه طاء و از بنیه غین می
ن بست و دو حکم علم حرفی که طبع آتشی دارد و در مرتبه اعداد و آخر ادویه را باشند آن حروف معدن
زهر است اول تعلق شمس دارد و حرفی که طبع بادی دارد و در مرتبه اول باشند از مرتبه تباهی استخراج آن
بک حرف اول آبی و خاک کنده آن متمنخج طبع شود مثل نقره و جست و فربق و حرفی که طبع آبی دارد
متمنخج بجا که باشد و حرف بادی در آن و بهر حرف استخراج باید آن حروف فلفلیات آبدار بود و
ابل تنجیم حرف حمل را معدن طلا گویند و حرف ثور را معدن نقره گویند و حرف جوز را و جوز بنیم
است از و جست مس متمنخج شده آنچه هم آیند آنرا پیتل نامند و حرف سرطان را معدن قلعی گویند و
اسد را استخراج بک حرف حمل کنند از و تولد آنچه شود معدن طلا است حروف سنگند را معدن سیاه گویند
و حرف میزان را معدن آهن گویند و حرف عقرب را معدن زرنخ و سم الفار گویند و حرف قوس را
معدن چسب است که زرنار نامند و حرف جدی را و کوهوت را استاده یافته اند بست سیسوم علم
حروف حیوانیه از حروف طبایع مرتبه دوم و چهارم است یعنی حرف مرتبه دوم که باد است طرف مرتبه چهارم
که خاک است بدانند که قوت طبع حیوانی از باد و خاک است پس حروف می آن ص و ح ل و ع
خ و ح استخراج این حرف حیوانی است و لهذا ابل غرام چون حیوان معذره شود استخراج سینه حرف را با سیم

زنگ او کند صحت پیدا بدیجبر برپوشته است بنسبت و چنانچه علم متحرکه و ساکنه به آنکه حروف متحرکه کششی و بادوی و ساکنه حروف خالی ساکنه و چون سکون محل قنات و ارد و حروف خالی ساکن سکنت نشانه موت مخم خشاک و قوت طلب طوبت باشی از طریق است این حروف مجزومه اگر دست خارج جعفر اربعاء جزم یکسره بدل کنند چنانکه یک کسر بنسبت و دو جزم است و کسر چون آبی است تنه از باخاک صحیح است مثل روح ل راع جزو هم و خوانده به

سطر ۱۳ خانہ ۶۱ این حروف را بخروم الاصل باشند بولم و ع و ح و ط نا تیند بول غزنی کنند ط

علی بن ابی طالب

علاء الدین محمد بن علی

عالم کتب و ادب

محمد بن عبد الله

[illegible]

اینست اولی است اول عدد مساوی و دوم عدد متساوی سی و هشت عدد
سطاب چهارم عدد یک و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد
هشت عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد
اینست اول عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد
چهارم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد
هشت عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد
اینست اول عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد
تروح و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد
ششم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد
با دخیل کوکب ضرب کننیزه نام دارد اول عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد
سی و هشت عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد
حیات و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد
خاصیتی مقدار است که سبای آتی را که باین اعداد قرار است که باین اعداد
تفصیل فوائد اینها نیست و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد
بر اعداد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد
بجست برای و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد
برای پسندیده بودن و کار و عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد و نیم عدد

و عدد و در کس برای ذکر گرفتن مسائل الهی است و عدد و حدیث برای
انتقال نفس است به روحی که ملین بود و عدد قیام به جهت نبودن شدن بخوبی
قدیس است عدد ترویج برای موانعت بعالم ارواح است عدد تقوی نفس برای
فائز شدن بغیض الهی است عدد نور برای تفرد حق از باطل است و عدد
ضیاء برای راه نمودن گمراهان است عدد تواضع برای پیوستن ببال تسبیح
و عدد تضییع برای کوشش نمودن در کار حق است عدد وصول برای
مد و طلبیدن از جانب ارواح است عدد و طهارت حاصل برای نگهدارن تقوی
در میان اهل بطلان و عدد و تکافل از برای دیگر گردیدن از اهل طهارت و طهارت
و عدد و ترجمه برای قطع حسرت از هر که برای حق نباشد و برای قطع در تخریب
که نفس از حق غافل کند و عدد و تضییع برای دور کردن از موانع نفس
است عدد و تبااین برای تنهایی بکنه انزوا است عدد و زیاده برای برائی
نفس است پیش از آنکه نیست شود و عدد و ترک برای تجمل برای سلوک کردن
در میان خلق است نوعی که گساره را نشناخته و عدد و تخریب برای ترک
حیات است و قبول قوت و تفریق اجزای بدن و عدد و تکلیف برای نقل
کردن است از جای بجای که یکی شهادت و یکی غیبت است عدد و تخریب
برای بدل کردن به هیأتی دیگر و دیگر نوعی که مانند نمود و عدد و تحول برای
نفع و تشابه است با اهل دنیا و عدد و تفریح برای خود را حساب نیامودن را

و عدد و در کس برای ذکر گرفتن مسائل الهی است و عدد و حدیث برای
انتقال نفس است به روحی که ملین بود و عدد قیام به جهت نبودن شدن بخوبی
قدیس است عدد ترویج برای موانعت بعالم ارواح است عدد تقوی نفس برای
فائز شدن بغیض الهی است عدد نور برای تفرد حق از باطل است و عدد
ضیاء برای راه نمودن گمراهان است عدد تواضع برای پیوستن ببال تسبیح
و عدد تضییع برای کوشش نمودن در کار حق است عدد وصول برای
مد و طلبیدن از جانب ارواح است عدد و طهارت حاصل برای نگهدارن تقوی
در میان اهل بطلان و عدد و تکافل از برای دیگر گردیدن از اهل طهارت و طهارت
و عدد و ترجمه برای قطع حسرت از هر که برای حق نباشد و برای قطع در تخریب
که نفس از حق غافل کند و عدد و تضییع برای دور کردن از موانع نفس
است عدد و تبااین برای تنهایی بکنه انزوا است عدد و زیاده برای برائی
نفس است پیش از آنکه نیست شود و عدد و ترک برای تجمل برای سلوک کردن
در میان خلق است نوعی که گساره را نشناخته و عدد و تخریب برای ترک
حیات است و قبول قوت و تفریق اجزای بدن و عدد و تکلیف برای نقل
کردن است از جای بجای که یکی شهادت و یکی غیبت است عدد و تخریب
برای بدل کردن به هیأتی دیگر و دیگر نوعی که مانند نمود و عدد و تحول برای
نفع و تشابه است با اهل دنیا و عدد و تفریح برای خود را حساب نیامودن را

و عدد و در کس برای ذکر گرفتن مسائل الهی است و عدد و حدیث برای
انتقال نفس است به روحی که ملین بود و عدد قیام به جهت نبودن شدن بخوبی
قدیس است عدد ترویج برای موانعت بعالم ارواح است عدد تقوی نفس برای
فائز شدن بغیض الهی است عدد نور برای تفرد حق از باطل است و عدد
ضیاء برای راه نمودن گمراهان است عدد تواضع برای پیوستن ببال تسبیح
و عدد تضییع برای کوشش نمودن در کار حق است عدد وصول برای
مد و طلبیدن از جانب ارواح است عدد و طهارت حاصل برای نگهدارن تقوی
در میان اهل بطلان و عدد و تکافل از برای دیگر گردیدن از اهل طهارت و طهارت
و عدد و ترجمه برای قطع حسرت از هر که برای حق نباشد و برای قطع در تخریب
که نفس از حق غافل کند و عدد و تضییع برای دور کردن از موانع نفس
است عدد و تبااین برای تنهایی بکنه انزوا است عدد و زیاده برای برائی
نفس است پیش از آنکه نیست شود و عدد و ترک برای تجمل برای سلوک کردن
در میان خلق است نوعی که گساره را نشناخته و عدد و تخریب برای ترک
حیات است و قبول قوت و تفریق اجزای بدن و عدد و تکلیف برای نقل
کردن است از جای بجای که یکی شهادت و یکی غیبت است عدد و تخریب
برای بدل کردن به هیأتی دیگر و دیگر نوعی که مانند نمود و عدد و تحول برای
نفع و تشابه است با اهل دنیا و عدد و تفریح برای خود را حساب نیامودن را

مذہب

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

州

بهر تو پر و اختم این نامه را
تبار عمل بر تو طیان ساختم
کرد و باخیل ملک هم نفس
خوار و خوار بکشته در نفس
جرعه ات از چشمه کوثر و مهر
مارت ازین گنج شود آشکار
در نفسی مار در افست برنج
هم نفس آئی بمقام حضور
جای بسازی بفلک چون ملک
کرد و از اعمال قبیح ترین
خویش ازین واسطه قریب
مروصفت باش که یابی مراد
نخل مراد و هم بر چهل است
از تو نیاید مهر و لب
سایه شود کم کوپند غور ظهور
سر زنده از خط و در ناو کل
جهل از زخمیه ز خاطر سرون

سیکھت آن کرد و اگر خامہ را
نامہ نہ نامیت کہ پودا
خاطر اگر صاف کنی از ہوس
پاکے اگر پیشہ کنے در میل
طوبے لے این علم ترا بر دہد
در ہوا و ہوس آئی بکار
از نظرت دور شود نقد گنج
سمی در ان کن کہ تو باخیل جور
سلمے از علم تھے بر فلک
لے بشیا طین بساط زمین
پنڈز من گوش کن و بربکن
در درد و ان بطریق سداو
کراف نیستیت و دل است
تا ہوسہا مکنی دل پرے
جمل شود کم چو دہ علم نور
دو دہوا و ہوس از نار جمل
علم حواستہ سازد ورون

و نظرهای کرم و دانه
 و رنگ و بوی و حالت
 و کیفیت ساختن و تدار
 و طعم و مزه و عصاره
 و صواب و سادگی و کثرت

از بد و نیک است و ب و کس و نیک
واقف و اگما و بو و در و نیک
فسمت و نیک و نیک و نیک
و اند و نیک و نیک و نیک
بل و نیک و نیک و نیک
اق و نیک و نیک و نیک
از نیک و نیک و نیک

[illegible]

ورنه یقین است که باید مطلق
 در عمل صلح با خود را
 در عمل بد نمود و بد فساد
 بد چو گفت بد خود و بد غیر
 زانکه شایا طین ملک لایزال
 هر که شیا طین پوش و در حضور
 اگر گفت آنگاه ملک بد عمل
 گفتیم و برگشته حق در سبق
 بس بود این سجت قلعیه چند
 هر که بود اصل همینش بس است
 آنچه عیانی بس بقی ذکر کرد

بلکه شود حاصل و وزیر و بال
اگر بکنند بهشت بشیخ آن روا
عالم بدیو هیچ نیاید مرد
هیچ نه بیند اثر از کار خیر
جسمع نیانند بهم هر حال
خیل ملک باشد از دور نفور
زود کز نیهای بگیرد اجل
نیست محل جلال جای اوق
زانکه ازین پیش بودنا پسند
اگر چه سخت نیکو و ناکسل است
هر که نبرد و رود آثر از مرد

فلسفی ارباب کہاں

ای که شنیدی سبقت از ایشان
زنده دلائی که نسفت نبشته اند
ابو غرض شان همه تحقیق حال
خلوت و افکار و دوام صمیم
ارای و بیاری شبهای تار

بشنو ازین پس نسق ارستان
بهر شناسائی بحق بستاند
در صفت معرفت ذو الجلال
ضابطه وقت دعا صبح و شام
ترک هوا و موسم و حد کار

عالمات باد قوت و جلال
نیست و کفایت دران حق
در پیش پیران و اربابین
یک یک بجای آنکه بهر
این که از انصاف دل
من غایب و دل بهر
دوش و دوش بود و سنگ
ایسباسب است که فارست
و زبانه زبانه بهر
خدا سازد که آغاز کند

بن نشینده بم کمالان
نیوید حالات حیران
لذت کلمات بیان میکنند
کلیت کرم بیان میکنند
است این بستان کمال
و بعد از حدایت و کمال
که درین قاعده
و کمال

باب واقع

سید احمد رضا

و دیده دگر باره باو کرده باز
 یافت که این فاتحه بی نقص و پ
 متفتح بحر است که از هر کنار
 هست درین آتج جوابه پیری
 وطن نخستین بالف گشته است
 وطن نخستش الفاست بی
 جلوه احمد تقی ربیان
 آنچه ز بطن دویم او جلیست
 بسم العدر الرحمن الرحیم
 هست درین جمع حروفات نور
 در رخ با جلوه نمایان شده
 عکس رخ او شده اب جمال
 یانه که آن نقطه درین آتج گل
 یانه که آن نور چو پیا شده
 یانه که آن نور نقطه نور علی
 مرکز نقطه است و نه دگر
 یانه که نه دایره در دور است

اما چو عیان گرددش از آنج راز
 فسخ بقا آمده و فتح غیب
 هست در گوهر او بی شمار
 ایکس نبورش نرسد هر کسی
 باطن بطن و دوشش لام و فاس
 نیست یکی نیم و ندارد شی
 همچو محمد شود از وی عیان
 مدخل آن مجمل نام علیست
 لطف عیلمت و فضل اعظم
 جلوه نوست زیاد و ظهور
 نقطه با آئینه آن شده
 نقطه با خال رخش با کمال
 آمده بر جای سویدای دل
 مظهر آن نور سوید شده
 آمده ظاهر ز خال سلی
 دائرة اوست عیان و نظر
 مانده کینه دائرة و عیور اوست

[illegible][illegible][illegible]

پس از حروف الف ط ز و ح و ج ب غالب اند و از حروف ب ط ح ز و ح و ج ب غالب اند
چنانچه در جدول نموده شد از آن قیاس آید و رند نسبت و ششم علم حروف سعیده و نحسیه بدانکه حروف
سعیده روح الاعداد اند که نصف نصف تقیض ندارد مثل این حروف ب و ح که م س و
ق ر ش خ ض غ و نحسیه اعداد الاعداد اند اما بقول علماء از حروف سعیده حروف نورانی اند که ک ح و
س ص ط ع ک ل م ه و و ظ کانی نحسیه اند ب ت ج خ و ش ض ط غ ف ق ن ی و و در
سعیده هر حرف که بنیات است و است و دارد اسعد است و حرفی که در بنیات نوا طق دارد و در سعیده نقصان
است اما از نحسیه سعیدت غالب است و حرفی که نحس است اگر در بنیات نوا طق دارد و نحس است مثلاً
ش و س حرف بدین ارزش در نحس است و فرود و کمتر است و باقی حروف نوا طق که به نقطه واحد اند از حروف
و دو نقطه نحس است کم دارند اگر در بیت طالع جفر اجتماع حروف سعیده شود مثل ا و و یا چهار و ال و حیا
و او و یا چهار ه و یا چهار ط و یا چهار سعیده اند و استخراج آن بسعادات و حصول مطالب است
اگر در بیت طالع جفر چهار ش و یا چهار ت یا چهار ث آید نحس است اگر در طالع ناقص مطالب کند
اگر این عمل بغیر از کشیدن نیز نقصان دارد مثل ش رات بگیرد و ش رات غزیز نیز نحس است اما این
در اینجا فکر را شرح مانند ما مطلب درست استخراج نماید بنبه و کرمه نسبت و ششم علم حروف ممتزجه
که عبارت است از آمیختن بطالع هم ط و آن را که بنیات آن نیز محرق اند و با طلاق میباشند این
حرف استخراج بطالع دیگر ندارد هم ش و استخراج بطالع دیگر دارد الف را قلب استخراج حرف است
و حروف هم ش را استخراج بحرف بادی و حروف و ال استخراج بحرف خاکی است بدانکه بادی و تقوی است
پس هر حرف در حروف بادی است قوت آتش کمال دارد مثل هم ط ف م ش ن پنج حرف محرق
اگر در بیت طالع جفر آید بکنایه ط ف م یا ح م ط ف یا ح ف ط م یا ف م یا ح م یا ح م یا ح م یا ح م
ط ح یا م هم ف ط غ و کما این چهار حرف بهر طرف که آید محرق نبات اند و تفسیر سائل امری آشی و شل ط
بود از حیوانات و حیا نباشد بلکه طلا و معدن و خواهرش بود و اگر این سائل است از مرض حیض و استخفاف و یا
خون و امراض زنانی ضعیف دارد و در اعمال این پنج حرف را بر شانه سنگ لیوانه و یا اگر و یا آدمی که

تخریر عدد و مرتبه و صفی در ترتیب بجدی
 ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س
 خ ف ص ق ر ش ت ث د ذ ن ی ط ظ ع
 ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

تخریر عدد و مرتبه کبیر در ترتیب ابجدی
 ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س
 خ ف ص ق ر ش ت ث د ذ ن ی ط ظ ع
 ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

تخریر عدد و ابجدی در ترتیب مرتبه جمعی
 ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع
 خ ف ق ک ل م ن و ه و ه ه ه ه ه ه ه

تخریر عدد و ابجدی در ترتیب مرتبه صغیر
 ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض
 ط ظ ع خ ف ق ک ل م ن و ه ه ه ه ه ه

تخریر عدد و ابجدی در ترتیب مرتبه کبیر
 ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض
 ط ظ ع خ ف ق ک ل م ن و ه ه ه ه ه

تخریر عدد و ابجدی در ترتیب مرتبه صغیر
 ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض
 ط ظ ع خ ف ق ک ل م ن و ه ه ه ه ه

تخریر عدد و مرتبه و صفی در ترتیب بجدی
 ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س
 خ ف ص ق ر ش ت ث د ذ ن ی ط ظ ع
 ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

تخریر عدد و مرتبه و صفی در ترتیب بجدی
 ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س
 خ ف ص ق ر ش ت ث د ذ ن ی ط ظ ع
 ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

در که قد و سس بود پس بلند
عقل بود بی بصر از درک آن
خات غنی پس متعالی بود
هست درین باب خبر معتبر
ناقل شهباز و درین ماجرا
عقل که در کنه صفاتست
ما و هر که مردم که بدند نییا
بر سر این کار که شتابند
عقل چو اندیشه کند و صفات
هست نماینده صفات جمال
حسن جمال است کمالات او
چون صفتی است ز انداز هم
پای خرد و خجود اینجا بنگ
رفتن این راه بر ارباب بود
بخبر دانی که غلط رفته اند
دور از عقل قطره ده شان
موفقی کان نه بشر است

مفتی

جلوه دادند که هست اسم ذات
راست از اسمای تقابل زمان
منظور بر اسم بمضمون اسم
جلوه منظر چو بنظر رسید
حسب لوه العدر و ادب اسم
پر تو نویسی بر اسمی رسد
وصف صفاتش چو دیوار زلال
چون روی این جلوه بظا هر رسد
جوهر جامع بحسب جمیع جهان
جلوه اسما همه با آدمی است
پس صفت اسم چو باشد بقدر

چون بنمایند بظهور صفات
بر تو نمایم مقابل عیان
باشدش از جلوه آن اتم
هم صفت فعل از دور رسیده
چون بندر هم بر او یکدم
جوهر هر اتم قلبی رسیده
جلوه او بر همه باشد حلال
از همه بر تو بظواهر رسیده
آدمیانند پس این نکته دان
گوهر اسمی صفت حرمی است
زان بهر اسم است زانوش نبر

اسمرفوت صفات نبوتی و مسیحی

حق سبحانه تعالی قادر و مختار است باین معنی که هر چه خواهد کرد بفعل الله و شایا
و حکم مایید و بر همه چیز قادر است و الله علی کل شیء قدیر زنده و پاینده است
که هست و بوده است و خواهد بود که الله لا اله الا هو الحی القیوم دانا و آگاه است
بر کلی و جزوی مخلوقات که و الله یحیی کل شیء علیهم و بینا است بی التمسح

[illegible]

١٢

ثبت کنم جمله برسم جلی
در بدن قاف یوفوق تمام
همچو نخچیل و همش در نظر
چونکه در این آئینه بنید جمال
بسم الله الرحمن الرحیم
جلوه قاف است به هیچ توام
راست چو بر خاتم این سبق
بل بحقیقت برابر لکمال

خاتمۀ آن کنم اسم علی
در دره دره و نامش انتظام
تا شود سر آئینۀ دیده و ر
فراکرا سما شود از روی حال
بر سر قاف است لواعی عظیم
آمده در ختم فضای تمام
بهست در این دایرۀ آتم حق
جامه به است اینکه ندر در مثال

[illegible][illegible]

و از آنکه نمود و اندوخت و
 مکنه بر اتمام و حاکم
 شصت میدادند و این جهت است
 با عیان شصت و دو کورست
 زیرا که شصت و دو کورست
 در عین و ازین وجه اطاعت
 عبادیت بر ایشان لازم میگردد
 بکار و عبادت که دلیل است تمام
 از آنکه عبادت است تمام
 کیفیت است تمام

دوا درین عده هفتاد و یک است
 در حق ارفاقه وین هشتاد و یک
 صورت وین هشتاد و یک
 است وین هشتاد و یک
 دوا درین عده هفتاد و یک است
 در حق ارفاقه وین هشتاد و یک
 صورت وین هشتاد و یک
 است وین هشتاد و یک

رسالة في
اورا بر كشيده باشند نوشت جای دفن کند در آن خانه آتش همیشه باشد و اهل آن خانه بجنبه چپ
روند بخت مجرب است و حروف بی وی ن ص ش ث ض زین حروف بی متمیز نیست و باقی
حروف متمیزه اند و حروف آبی ج ز ک ب متمیز آتش از حروف دال متمیز آتش و خال است حروف
خاکی و ح ل ع ر خ ع ش حروف متمیز آتش اند و حروف ع متمیز باد است اگر در اعمال حروف
نوشته میشود کتاب علاحه شود و در سالك كشف حقایق و حروف نوشته شده است اگر در بیت
طالب بی وی ن آیفیم مسائل فتح رسیدن و از غیب چیزی خوش آمدن دارد و استخراج و ۲۸
بیون دارد اگر طالب حروف آبی است آن بیت مجرب است با امور طبیه مع بودت اگر در طالب حروف
است مجرب است از دعوت و زمین داری و اسقاط امر آتش و آبی و با وی بیست و هفتم علم حروف
ظاهر و باطنه بدانکه علم حروف ظاهر عبارتست از بر و بیانات باطن و استاین قول اهل کسیر
اما قول علماء حروف نیست که باطن حروف عدد و است بیست و هفتم علم حروف مشرقیه عبارتست
بقول مشائین حکمای پنج حرف ا ح م ن باشد اما پنج حروف باقی حروف متولد اند اما قول حکما
اثر اقمیه نیست که حروف مشرقیه حروف بیت طالب جبر است که جمیع بیت تخانی را نام است مجرب است
و تحسین بی ام علم حروف محرقه حروف محرقه آتش است اما حروف ک بیانات هم حروف آتش دارد آن بخت
محرقه است چنانچه بالا در متمیز بیان کرده شد که محرقه سه است هر طرفی می و یکم علم بطون حروف
امر از بطون حروف عبارتست از اعداد و بر و بیانات حروف از یک حرف تا بیست و هفتم بیانات
کتابت بحج حروف میکند بطون اول الف عدد و احد تحقیق می و تخلفه اب و و بطون دوم این
ج می هم یا یخ بینه و س است تحقیق و ن می و تخلفه ج هم ک و مقوم از بطون عددی دل س را
تحقیق و می و تخلفه ج و او و حاب طه و مقوم بطون ثانی ه و تحقیق و یان و س و تخلفه ب و ج
م که بطون سیوم و س ح بینه و ن ق است تحقیق ه و ق و تخلفه ب و ج ک ل م س بطون چهارم
کمال ظهور است از الف احد تا آخر دال یکصد و پنج میشود و حروف محقق او و ق و کمال ظهور دارد که
در صراط ضرب کرده ۱۶۹ اصل است حروف محقق آن ط س ق و این ۲۸ بطون را انشاء الله تعالی

و حضرت می فرمود قال الصادق علیه السلام
 و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله
 و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله
 و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله

و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله
 و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله
 و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله

محکم بانظار و حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب بقیه تنای انامدینه
 و السلام علی بابها از سر باطن شریعت آن حضرت که ولایت است بیان خواص
 هر ایزد بود که اندکی غندی رفیع الیها بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم

و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله
 و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله
 و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله

تیسمین

منظهر نور احدی احمد است	نور وجودش احد سر است
اوست معنی و بصورت تمام	همست با و کون و مکان نظام
اوست که مرآت جمال خداست	آئینه اوست که معنی نه است
صورت و معنیش نور حق است	طلعت او نور ظم و حق است
ظاهر او منظر نور جملی است	باطن او نور ظم و علی است
بود فیض از سر و سر بود	ظاهرش از باطن خود و سر بود
آئینه باطن نورش و سر	باطن فیاض علی و سر
همه رسل که علم افرشتند	ظاهرا و بود منج مختصر
لیک بقصوره سر و زمان	نور نبوت ز نبی داشتند
انچه برین قول محقق گواهد است	بود علی با همه شان هم عیان
	آن خبر گشت مع الانبیا است

و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله
 و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله
 و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله

چهارم

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا علی کنت مع الانبیا

و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله
 و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله
 و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله

و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله
 و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله
 و انما انا و انت و الله و ما خلقنا الا الله



**THIS EBOOK IS DOWNLOADED FROM
SHAAHISHAYARI.COM**

**LARGEST COLLECTION OF URDU
SHERS, GHAZALS, NAZMS AND EBOOKS.**

[illegible]

اینک برین کلمه نقطه است	وزنه نقطه شکل الف هست
-------------------------	-----------------------

السنة / المجلد / العدد

10

محمد بن عبد الله بن علي بن أبي طالب

نقطه خواب در باب اس الف	جهر کشایش بود مختلف
-------------------------	---------------------

در زمش هر که تامل کند

فائده ناطقه باشد کلام باشدش از حرف کلام تر کلام

ز کلمات سخن آید عیان
هر چه بود در حد امکان نهان

رف بود اصل سخن راصفا
حل شود از حسن سخن مشکلات

فردہ آن چو مرکب شود صورت الفاظ مرتب شود

سریزه از نقطه یکشاید دور در رقم نقطه شود ششم

س بود این نقطه بر روی حال
ماوه هر خیز در آید بفال

مجموع آن نقطه بود فی قصور

مضطرباً قللاً حصلاً : و من ههنا تهجد امر حق و بسند

سید لعل وچیلہ بنی روضی بنی بنیج براج سرسید

نقطه که در حرف الف ساکن است حرف الف اضعفت باطن است

شد متعین بصفت احد

[illegible]

فقط

و در این کتاب

این باشد از نریت سعید الف را این سه حرف را نسل کنند علی بن القیاس و اگر وسط الخ بیت ح
اول نحس باشد و سه حرف پایانی آتشی سعد باشد نخست این را بسوزانند و زائل گردانند و بقیه
شاه طاکم از خاک و بادی مکرر بنویسند که بادی لغوی آتشی است و آتشی مری بادی و خاکی آتشی
آبی است و آبی مری خاکی است سی و هفتم علم در بروج بدانکه بروج روز محل و جوزا و اسد و میزان
و قوس و دلو است و بروج شب ثور و سرطان و سنبله و عقرب و جدی و حوت حروف بروج این است
حمل ام و ثور ب ن و جوزا ج ص ز و سرطان و خ ض ف ص و سنبله و ض
ض و میزان ز ق ط و عقرب ح ز ط و قوس ح ش و جدی می ش ع و دلو ک ش ع
و حوت ل خ غ ا ب ب بروج مریخ مجمل زهره به ثور عطارد بخوزا قمر سرطان شمس باسد عطارد سنبله
زهره بمیزان مریخ بعقرب مشتری بقوس جدی بزحل حوت مشتری و دانستن اقطاب پس از این
ماه بدانکه بتاریخ ۱۷ شهریور یقینده ۳۰۹ هجری خواجه تیم که اقطاب را بدانم که در کدام برج است
از ۳۰۹ هجری طرح کردیم باقی ماند ۹۰ این را بسایزده ضرب کردیم ۹۰۰ شایخ دیگر بر او افزودیم
۹۹۵ گشت این جبل اولی نگاهداشتند بعد از آن از محرم تا رجب حساب بشمارند یکماه ۲۹
و یکماه ۳۰ پس از محرم تا تاریخ ۱۷ اقلیقه ۳۰۹ شد جمیع اولی ازین افزونست و دو روز و نیم
که ۳۰۹ باشد بجمع شانی بحاق نمود ۳۰۹ شد یا جمیع اولی مقابل کردیم باقی ماند ۳۰۹ یوم ۳۰
بجمل دادیم باقی ماند ۱۸ به ثور رسید معلوم شد که اقطاب در شهر دوم درجه ثور باشد یازده روز و نیم
جمله زیاده کرده که بحساب تقویم بدست آید ۲۹ درجه شد پس معلوم شد که اقطاب در ۲۹ درجه
شد دانستن ماه چنان است ۳۰۹ ضرب کرده ۸۳ شد ۳۰۹ دیگر افزودیم ۱۹۵ از اقطاب
۳۰۹ عدد بهر برج داده اقطاب در ثور بود شش ۹ برج رسید باقی ماند ۵۵ درجه شد دانسته شد که
از اقطاب هفتم برج است که عقرب باشد به پانزدهم درجه دانستن منزل ماه که گجاست از ابتدا در یکشنبه
که خواهد شمار کنند هفت عدد برین افزاید هر چه جمیع باشد سه گان طرح کنند اگر یک ماند ماه در آب بود و
بزرگ را در جنگ خطر است و اگر دو ماند در زمین است و در مریخ یا در آذر ازل را خطر است و اگر

بزرگوار است که در این کتاب
از هر یک از این اشیاء
که در این کتاب است
در هر یک از این اشیاء
که در این کتاب است

از هر یک از این اشیاء
که در این کتاب است
در هر یک از این اشیاء
که در این کتاب است

از هر یک از این اشیاء
که در این کتاب است
در هر یک از این اشیاء
که در این کتاب است

اهل همین داشت اشاره تمام
جامع این جمیع بر نفس جل
باز روم بر سر اوصاف اسم
با که بین آمده بایسم یار
پایه گواهی بالفحی دهند
ظواهر شان نیز بنویسین
باطن و ظاهر هر یک را آورند
که همین بسم بنویسم صد
نسخه دیگر طلبید در حساب
سر عدد غیر یک پیش نیست
گر برسد عدد هزاران هزار
باز روم بر سر مقصود و غرض
رفر سه یک مین الف الف الف
هست تمام این عدد را معین
اسم محمد که ابو القاسم است
از رقم بطریق بیان
روز بسبب قتل بود عین نیز

بر عدد و خاص و ده و دوا نام
پیشک شهادت علی و
کان یقین قوت نجات و سم
باطن شان آمده عالی تبار
سرور بر پای الف می نهند
آمده معیار بنویسین
مجل یار بر یار آورند
و در بنمایم صفتش در عدد
پس بود این در رقم این کتاب
کثرتش از سر یک پیش نیست
معتبر آید ز یک در شمار
وز سه یک آرم نفی چندین
بسیصد و سی و سه بخوان بخلاف
سه یک را بتامل مبین
و اطلب اینجا که تحقیق هست
مجل و بان بر آور عیان
هم رصدا و ست بلفظ از تئیر

از هر یک از این اشیاء
که در این کتاب است
در هر یک از این اشیاء
که در این کتاب است

از هر یک از این اشیاء
که در این کتاب است
در هر یک از این اشیاء
که در این کتاب است

شش حرفی است که در این کتاب
در این کتاب مذکور است و در
این کتاب مذکور است و در
این کتاب مذکور است و در

منتقل است و گفته اند که آنچه در مرتبه جمیع من حیث الیهیون است در
مرتبه جمیع من حیث الظهور است و اسم جامع که در صفت مرتبه جمیع است
در اعتبارهاست که قطعه نظر از اسماء و صفات و ذات متعلق است بدان
و دیگری نظر باعتبار جامع است قبولیت جمیع اسماء و صفات

تعیین

جسوه که همچون بغیر رسید	پرده زو ج احدیث رسید
جسوه و احراز پرورد نمود	رو لمعان پر تو نور وجود
بمحل این هر دو مطابق بهم	هست تعدیل نه پیش و نه کم
یا بعد از سبزه ارجوف وجود	هر که تامل بتواند نمود
بیشک و پیشانیه و بیگان	پر تو جامع بنمایند عیان
چشم کشا از اثر اهتمام	بسط کنه فاش و نمایم تمام
و او در جیم و در گوا و دال	هست حرفش ده و درویش مال
این ده و در و حرف بزنج صواب	بمحل واجب بود این را بیاب
لیک عدد های حروف وجود	هست صد و چار و ده ای پاک خود
اهل حقیقت بود این التمام	قید و عدم است همین وقف تمام
صورت این را چو نگیری صریح	نام حق از پیش آید صحیح
صورت این عده بشکله نمود	چار و دو یک هست تعین نمود

شش حرفی است که در این کتاب
در این کتاب مذکور است و در
این کتاب مذکور است و در
این کتاب مذکور است و در

منتقل است و گفته اند که آنچه در مرتبه جمیع من حیث الیهیون است در
مرتبه جمیع من حیث الظهور است و اسم جامع که در صفت مرتبه جمیع است
در اعتبارهاست که قطعه نظر از اسماء و صفات و ذات متعلق است بدان
و دیگری نظر باعتبار جامع است قبولیت جمیع اسماء و صفات

تعیین

جسوه که همچون بغیر رسید
پرده زو ج احدیث رسید
رو لمعان پر تو نور وجود
هست تعدیل نه پیش و نه کم
هر که تامل بتواند نمود
پر تو جامع بنمایند عیان
بسط کنه فاش و نمایم تمام
هست حرفش ده و درویش مال
بمحل واجب بود این را بیاب
هست صد و چار و ده ای پاک خود
قید و عدم است همین وقف تمام
نام حق از پیش آید صحیح
چار و دو یک هست تعین نمود

شش حرفی است که در این کتاب
در این کتاب مذکور است و در
این کتاب مذکور است و در
این کتاب مذکور است و در

جان غلامی بنده داری این از تو
دست از تو گرفته است

مهر نمودار چو افکند در قتل
آب و گل فیتست از قتل بنور
منظر انوار دلش آدمی است
نیت چو کان آن گهر کان بود
آنست دل دل که نامل گنجی
جام جمیعست ز فرق و جمع
حب این تیره رسول الله است
دوست در آینه ادراک دست
بهر تو این نیز نسایم عیان

کردہ غمیان حال قال آب و گل
 خاب و دل آورد بطور ظن و
 دل نہ کہ در آب گل آدمی است
 یانہ کہ این تن بود آن جہان بود
 نیاب میابی چو تعقل کنے
 جو سہر قلبست فروزان چو شمع
 آنکہ ورین دائرہ شامشہ است
 مظہر آئینہ دل پاک اوست
 تا تو بیابے رہ رسم بیان

اصل میں اسم
 ۶۶
 بصفہ مثلثہ
 سند ۱۱
 جمع الاعراض
 ۱۳
 بطن
 ۱۱
 اسقاط عدد مذکور
 ۱۱
 محمد
 ۱۲

حروف الہد الف ام ام سے

قلب شناسی نه چو صرافى است
قلب که صراف کند نقد آن
عقد دال الخیاست نه دنیا قلب
قلب شناسان که سبق خوانده اند
مانده بکارند درین عرصه حال

این نهر جان و دل صافی است
نیست درین واو و سست و عقد
نیست درین کوی خرید و اقلب
نیست معین که کجا مانده اند
دل شکنی چند بر از قبل و قال

فایض الجود
مصلح امور علیه در آرد
آنکه در بطن فواید و صفات
است که در فواید کائنات
میدیدیم اینها که در دریا و مکان
و در اصل است روی وجود
و در فواید صفات و دست او است
و در فواید صفات و دست او است

دوستی او سلبیابند است
فایده سنی ز کلام خدا
آن اثر پر تورب و دود
داد و ام این شرح اگر چه روشن
با ملن و ظاهراً بنمایم بکار
کونج که حریت خفه و جل

دوست دوست خاص احد
شاہ عدل است بر ذریعہ
دوست مرے جہان وجود
تازہ کنہ باز کشیش
کنج گہرا کہنہ آشکار
پر تو انداز بنے دو لے

۲۱۴

محکمہ
۹۲
۱۱۰ علی

11

11

۲۱۲
 باطن و ظاہر نگرای ویدہ ور

91	
----	--

معموف

بیان ارباب تحقیق نیست که نقطه و حرف که کلمات از آن مرکب است
 بفتح اسمای آئینه و وصل الف از سه نقطه است که من حیث الالفاظ
 بنقطه و تائیه و صفاتی و افعالیه مقرر است و الف بمدا حس و وفات
 در عالم کتبت و اول ملفوظ است در عالم حروف و حرکت استقیه و از دست
 قیوم است و در حقیقت انسانی و اول در عالم اعیان ثانی و ثانی و در عالم
 ارواح مجروره و ثانی و در عالم اشباع تجلی فرمود و حروف کتوبه منقوطه
 ملفوظه سموعه نزد این طائفه اسم اسم آئینه است و هر اسم از اسمای آئینه
 این نوع اسم ذات است با صفت از صفات متعین و باعتبار حاشیات

سید

سید علی حسینی

الحمد لله

در نظر فلک پنج صواب
عند رب است این خدای بزرگوار
خداوند است این خدای بزرگوار
خداوند است این خدای بزرگوار

خداوند است این خدای بزرگوار
خداوند است این خدای بزرگوار
خداوند است این خدای بزرگوار
خداوند است این خدای بزرگوار

اول تم چون کند از وی ظهور
نام صمد چهره کشاید ز صا
صا بود لفظ و شکل تمیم
از پی بهم است بجان بهم فات
نقطه بنقطه است که آورده
آه که عاشق کشد از دل بفکر
جمع و و لام و و سطش بالتمام
در رتب قاعده است که عدد
جلوه که از الرحمن است نام
در نظر عارف ملک شهود
گناه سجده بقلب سلیم
این اثر فیض مقدس بود
ذکر رحیم است سرور و روان
ذکر کن ای دل که سیاهی نعیم
بسم سه حرف است در طو جان
باوه وین شش بود ویم چار
مجموع الی که در حد بود

آورد از مدخل حی فیض نور
مجلس آدم بنیاد ز صا
اسم بکل بود اینجای مقیم
نیست دین چاره و رسم نکات
وحدت مطلق بر می از سر غیر
آید از اول و آخر رند کر
مجلس اسد بود لا کلام
اسم احد آید ازین در صا
شامل کلیت فیض تمام
جلوه اقدس بود این از وجود
کیفیت خاص و به الرحیم
که عقب جلوه اقدس بود
و یورجیم است ازین در رفان
بسم الله الرحمن الرحیم
روشن تابان است پی نور جان
مجلس واجب بود ویش عیار
هشت هزار و یک سید بود

خداوند است این خدای بزرگوار
خداوند است این خدای بزرگوار
خداوند است این خدای بزرگوار
خداوند است این خدای بزرگوار

خداوند است این خدای بزرگوار
خداوند است این خدای بزرگوار
خداوند است این خدای بزرگوار
خداوند است این خدای بزرگوار

خداوند است این خدای بزرگوار
خداوند است این خدای بزرگوار
خداوند است این خدای بزرگوار
خداوند است این خدای بزرگوار

خداوند است این خدای بزرگوار
خداوند است این خدای بزرگوار
خداوند است این خدای بزرگوار
خداوند است این خدای بزرگوار

و در خوردن هر شخص و بمقدار او
پیش و کم اینجا نیز حوصله است
و در دل هر فرد زخوشید و ذات
گره بگشایی دل و ذات را
فیض بقدر دست حوصله
فیض ببايد متفاوت شود
و لایق نباید که مربع بود
حضرت و گفته بهین با چرا
و گفته و حوصله پیدا کنید
در چه نظام هر دو این و لایق
و رازل آنرا که دهن و خفته
جهد و جد اینجا اثری میدهد
آه که این رگه در حیرت است
آوردن الفاظ بزرگان پیش
هر گز نظر هم شوم هر گز
همچو عیای به بطریق رموز

باوه فرستند زخم و یا سو
کمان همه عیب و نه حوصله است
هست صوفی بهر ظهور صفات
فناش به بینی اثر ذات را
سر زنده از منزلت حوصله
حوصله بشکست تفاوت است
حوصله باید که موعود بود
سفته وری یکم آنرا ادا
و نرپی این لقمه و هنر کنید
کیا به معنی نمیدیر و تفسیر
چهره زخون حبس گر افروخته
بل جدا در اینجا خبری میدهد
گر چه اثر در سیر عزت است
بر اثر راستی قول خویش
قتل طلسمات کشایم ز گنج
پرده کشایم ز رموز کفوز

مطایقات

در خوردن هر شخص و بمقدار او
پیش و کم اینجا نیز حوصله است
و در دل هر فرد زخوشید و ذات
گره بگشایی دل و ذات را
فیض بقدر دست حوصله
فیض ببايد متفاوت شود
و لایق نباید که مربع بود
حضرت و گفته بهین با چرا
و گفته و حوصله پیدا کنید
در چه نظام هر دو این و لایق
و رازل آنرا که دهن و خفته
جهد و جد اینجا اثری میدهد
آه که این رگه در حیرت است
آوردن الفاظ بزرگان پیش
هر گز نظر هم شوم هر گز
همچو عیای به بطریق رموز

در خوردن هر شخص و بمقدار او
پیش و کم اینجا نیز حوصله است
و در دل هر فرد زخوشید و ذات
گره بگشایی دل و ذات را
فیض بقدر دست حوصله
فیض ببايد متفاوت شود
و لایق نباید که مربع بود
حضرت و گفته بهین با چرا
و گفته و حوصله پیدا کنید
در چه نظام هر دو این و لایق
و رازل آنرا که دهن و خفته
جهد و جد اینجا اثری میدهد
آه که این رگه در حیرت است
آوردن الفاظ بزرگان پیش
هر گز نظر هم شوم هر گز
همچو عیای به بطریق رموز

در خوردن هر شخص و بمقدار او
پیش و کم اینجا نیز حوصله است
و در دل هر فرد زخوشید و ذات
گره بگشایی دل و ذات را
فیض بقدر دست حوصله
فیض ببايد متفاوت شود
و لایق نباید که مربع بود
حضرت و گفته بهین با چرا
و گفته و حوصله پیدا کنید
در چه نظام هر دو این و لایق
و رازل آنرا که دهن و خفته
جهد و جد اینجا اثری میدهد
آه که این رگه در حیرت است
آوردن الفاظ بزرگان پیش
هر گز نظر هم شوم هر گز
همچو عیای به بطریق رموز

سینه مانند در آسمان است اسپان و اشتزان و مرکب دیگر را خط است این عمل در روز پنجشنبه بکار آید
 سنی و هم علم طوابع بدانکه طوابع عبارت از نشانه تحمل و از اول نو و یا از اول سوال سائل و یا
 از اول بیت جفر جامع که از اتمیت الطالع گویند که مشرق باشد بجهت بیوت بسعدیت و بحیثیت
 از اتمیت مشرق به غیر گویند و اعمال آنها بکسر پیوسته اگر در طالع متمنجه طوابع آید بکند اسب و پس
 بدانکه فوت زحل در طالع سائل هر چه خواهد و آنچه اراده است در ضبط دوست اگر زحل نحس است اما
 درین محل بوسیله فوت تحمل بهیت می آرد و اگر در طالع هم وزح آید بدانکه شتری را حکم است که
 قاضی افلاک است این طالع سعد است و اگر در طالع واهی ک ل آید نحس است اگر چه حرف
 صورت دارد و اگر در طالع م ن س ع باشد سعد است یعنی از سلطان زمان بهیت دارد و اگر
 طالع ف ص ق ر باشد با شتر و دل کامی شود و م ر بی از و م که هر طبع باشد شود و اگر در
 طالع ش ت ش خ آید کما ری که دارد و بسوی دستی کشد که نحس است اگر در طالع و ض
 طح آید نیز نحس است و بقول اهل تکسیر این است اهم سائل را به هم دستانند از ان و دوازدهم
 کند آنچه باقی ماند طالع است اما بقول اهل تنجیم طالع است که ا ع ل ی ح ل ب ثور ک ق
 و جوزا ح ه سرطان ه د ف سنبله ک ت ر ط میزان ج ض ز ح و عقرب و ف و قوس
 خ غ جبرک ش ث دلو و دوت ه ر اسم که این باشد طالع اعتبار کند اما طالع مولود به
 آوردن بسیار خوب است که تمامی تقایق از ان معلوم توان کرد سنی و هم علم حروف انظار و بدانکه
 زبر حروف سه حروفست که ظهور حروف عبارت از ذوات حروف باشد که از بر باشد و در کتاب بهیت
 حروف نه در تحریر است و نه در تقریر آید چنانچه ان الذین امنوا پس پنج حروف مع بنیه از بر حروف
 در تقریر و تحریر نیست هر گاه حروف فرد را خوانند بینات و تقریر پسانی آید چنانچه در تقریر ظاهر
 است پس زبر ظهور حروفست که در تحریر بینات نمی آید و نه در طالع بینات آید تقریر حروف عبارت
 از زبر است چنانچه اهل تکسیر اهل محاسبه در اعداد حروف عدد زبر می شانند و اعداد او بینات را
 بطلون گویند چنانچه در بطن الف خواهد آمد چنانکه علم حروف و نوح است خفیه و جالیته است که بعضی از حروف

در روز پنجشنبه

در روز پنجشنبه

در روز پنجشنبه

ان حروفی اند این است

و	ف	ق	ک	ب	ی	ج	ص	س	ه	ی	پ	م	و	ا	ل	ق	ا	ی	ح
م	و	ی	ن	د	ز	ق	و	ل	ن	ا	و	ک	م	ب	ی	ج	ص	س	ه
ص	س	ه	ی	ج	ص	س	ه	ی	ج	ص	س	ه	ی	ج	ص	س	ه	ی	ج
ا	ص	س	ه	ی	ج	ص	س	ه	ی	ج	ص	س	ه	ی	ج	ص	س	ه	ی
ق	ا	ی	ص	ی	و	ق	ا	ی	ص	ی	و	ق	ا	ی	ص	ی	و	ق	ا
ی	ز	ل	ا	م	ی	خ	ص	ج	ی	ب	و	ن	ق	ف	و	و	ا	ل	ی
ش	ی	ج	ز	ب	ل	ک	ا	ا	م	و	ی	د	و	ص	س	ه	ی	ج	ص
و	ش	ی	ن	ی	پ	ج	ق	و	ی	ب	ل	ن	ج	ک	ح	ا	ص	ا	و
ی	و	ش	ی	ن	ی	پ	ج	ق	و	ی	ب	ل	ن	ج	ک	ح	ا	ص	ا
ل	ی	ج	و	ن	ک	ش	پ	د	و	ف	ی	ه	ا	ی	ز	م	ص	ت	ق
ج	ل	ا	ی	و	ج	ق	و	ب	ن	ص	د	م	ک	ز	ش	ی	پ	ا	و
ف	ج	ی	ز	م	ا	ص	ا	و	ی	د	و	ا	ج	ب	ک	ی	و	ش	ر
و	ن	م	ج	ص	ی	ک	ل	ن	ج	م	ز	ا	ب	ص	س	ه	ی	ج	ص
ج	د	ب	ن	ا	م	ق	ج	و	ص	ی	ی	و	ک	و	ل	ی	ا	ف	ص
ا	ن	ب	و	ر	پ	ص	ن	ح	ا	ش	م	ق	ق	ی	ل	و	و	س	ک
ی	ا	و	ن	ی	ب	ک	و	ص	ز	و	ب	و	ه	ل	ق	ج	ص	ی	ا
م	ی	ا	ش	ا	ش	و	ق	ج	ا	ی	ب	ص	ق	ج	و	ق	ی	ل	ز
پ	م	و	ی	و	ن	ص	ا	د	ص	ل	و	ص	ق	ن	ج	د	ا	ج	ی
ب	ص	م	ج	ی	و	ک	ی	ی	و	ن	ج	ا	ص	ا	و	ا	ج	ق	ی
و	ب	س	پ	ل	ح	ق	م	ش	ی	ق	و	ز	ک	ج	ی	ا	ی	و	و
ب	و	ا	ب	ج	ص	س	ه	ی	ج	ص	س	ه	ی	ج	ص	س	ه	ی	ج
و	ی	ز	د	و	ا	ک	پ	ی	ج	ج	ص	س	ه	ی	ج	ص	س	ه	ی

تکسیر حروف بلا تکرار که نموده شده این است

ق	ن	ز	د	ا	ک	ب	ی	ج	ص	س	ه	ی	ج	ص	س	ه	ی	ج	ص
ن	ق	ل	و	م	ز	ح	و	ش	ا	ص	ک	ن	ج	ب	ص	س	ه	ی	ج
ی	ق	ب	و	ج	ل	ی	ف	ص	م	ا	ز	س	ه	ی	ج	ص	س	ه	ی
و	ی	ح	ق	ش	پ	ز	و	ا	ج	م	ل	ص	ک	ن	ج	ب	ص	س	ه
ن	و	ک	س	ی	ح	م	ل	ق	ی	م	ش	ج	ب	ا	ز	ق	ی	ل	ز
و	ن	ز	و	ل	ک	ب	س	ه	ی	ج	ص	س	ه	ی	ج	ص	س	ه	ی

یک سبق از دفتر علم لدن
از ریح و لها بز و اید اغیار

تفہیل لو آتش یا ویدہ بی سخن
تا سبق بے غلط آید بکار

ترغیب طالبان

جان ترا شوق سخنانی است
دوریت از کتب عرفان سیرات
فرق سرت تا جور از نور کن
وز حلقه نور پوشان بدن
دیدم دل را بصفایاز کن
بر دل مجروح بنه مرهمی
بر دل خود چو دکن این در کشی
بهر توزین علم توفیق حق

ایک ترا میل سبق غلامی است
چونکہ دلت اسرا میں ماجرا است
نسوت کبر از سر خود و رکن
جامد ہستی بکن از روی تن
روتی پائین مدرسہ راز کن
وجہ توجہ بحق آوردے
گوشہ دلت اسخن زکشی
ہوشش بکن دار کہ گویم سبق

توضیفات

زیر ظلمت است نهفته مدام
در طلبش هر کس نهفته است
نام خوشش رفته لسان بر لسان
تجربه نبوده به نشان ظلمت
پس مکن بر وصف ظلامش بیان

گنج گهر که نظر خاص و عام
چون در نظر ما همه تهنه است
بسکه بی آذروے نقصان
خلق بشی مانده میان طلسم
گنج گهریت بگویم عیان

فقه از آن زاده بودی که چون از
 عالم برادره گریه بر اهل بیت
 بسایه بیست و سه روز از آن
 از بس که آن فاضل دنیا بود
 تا پیش آمد از بس که آن فاضل
 راه نبی اندر علم و اخلاق
 مرقوم به سیاحت

با پیش اول بگزین
 هست وین قاعده اول
 در سه صفات بود
 است بهر امر و شی
 وفق عدد ازین هر دو
 تا جای نداشت
 فتنه است و ملک
 از این هر دو
 تا این که

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

طالع خاص بود در جمیع خیرات
صاحبش حاصل کرد بدین طالع

باز در این کتاب
در باب اول از
در باب اول از

در باب اول از
در باب اول از
در باب اول از

یا بود آن توفیق که در پیش است
یا که ترا زو بود و در حق
طالع و اوقال چه باشد در آن
یافته باشد در قلم کسیر نیز
و اندر استخراج اسمها شود
فکر زنده غوطه میان طلسم
یعنی از آن اسم که از در
سما بکند حال طلسمات زود
کنج چو آرد بکند آهوده حال
منکر کرم حرف نجو می برار
تا متامل بطریق عمل

یا بود آن نیز که بر زان است
جمله اینهاش چه باشد در خواص
کیفیت سود و در یازبان
با عدد و فوق زو و سه نیز
مناز طلسمات در می و شود
پس کف آرد که از گنج اسم
تفصل طلسمش بتواند کشاد
و دعوت آن اسم تواند بود
گوهر نجو شش بنماید جمال
باز نجویم دو سه حرفی بساز
جان بهر کار کند در محل

در کتب اهل تنجیم بیان کرده اند که سبعة سیاره را که سباب کلی اند در
اسرار دینی و دنیوی از امر ازید متعال یا یکدیگر مزاجی نمی باشد زیرا که
چون بسط اند یا یکدیگر صداقت و عداوت دارند و سبب صداقت
عداوت ایشان بحسب بیوت باشد و نظرت اما بیوت چنان است
که آفتاب را یک بیت است که بر سه سد باشد و همچنین قمر را یک بیت است
و بعضی از کواکب خسته قمر را یکی را دوست بود و آنکه زحل جدی و دلو را

در باب اول از
در باب اول از
در باب اول از

در باب اول از
در باب اول از
در باب اول از

در باب اول از
در باب اول از
در باب اول از

در باب اول از
در باب اول از
در باب اول از

بشرکت قمریتم حاسه است و تربیت کننده آن فرست بمشارکت
زحل و مجموع اینها در تربیت مینه آدمی بامر و حکم ایزد تعالی است

تفصیلین

کوشش که باین آواز هست	واسطه کلیدش ارجح است
چونکه صد پیش رس از هوا	او بکند فرق و تمیز صدا
است مریش ز نیک اختر و	از در ایزد زحل و مشتری
سامعه روحانیت او بود	تا جوهرش ساز که نیکو بود
یعنی که ابلش با صفاست بخوان	ساز بحرش نصفیافت بخوان
هست مریش بامر آ که	پر تو خورشند خورشید و ماه
بامر در روحانیت دیده است	ایل گرش هست پس دیده است
اوست در انجم ملک تاج و	ساز جوهرش که به بینی اثر
حالت بینی که زحل و	بوی بد و نیک کشد جوهرها
هست ممیز جوهر بقدر دوست	زهره و مریخ مری او است
شانه روحانیش و آن بکار	پس بکن از اهل و را تا چادر
ز آنکه باقوای زبان و دهان	فرق کند هر مژه را زبان
تلخ و شیرین و ترش بکام	او مژه اش را بچشد باطعام
شیر که باشد صنف وادار	تربیت او بکند با قحط

بشرکت قمریتم حاسه است و تربیت کننده آن فرست بمشارکت
زحل و مجموع اینها در تربیت مینه آدمی بامر و حکم ایزد تعالی است

بشرکت قمریتم حاسه است و تربیت کننده آن فرست بمشارکت
زحل و مجموع اینها در تربیت مینه آدمی بامر و حکم ایزد تعالی است

بشرکت قمریتم حاسه است و تربیت کننده آن فرست بمشارکت
زحل و مجموع اینها در تربیت مینه آدمی بامر و حکم ایزد تعالی است

بشرکت قمریتم حاسه است و تربیت کننده آن فرست بمشارکت
زحل و مجموع اینها در تربیت مینه آدمی بامر و حکم ایزد تعالی است

بشرکت قمریتم حاسه است و تربیت کننده آن فرست بمشارکت
زحل و مجموع اینها در تربیت مینه آدمی بامر و حکم ایزد تعالی است

بشرکت قمریتم حاسه است و تربیت کننده آن فرست بمشارکت
زحل و مجموع اینها در تربیت مینه آدمی بامر و حکم ایزد تعالی است

بشرکت قمریتم حاسه است و تربیت کننده آن فرست بمشارکت
زحل و مجموع اینها در تربیت مینه آدمی بامر و حکم ایزد تعالی است

بشرکت قمریتم حاسه است و تربیت کننده آن فرست بمشارکت
زحل و مجموع اینها در تربیت مینه آدمی بامر و حکم ایزد تعالی است

در عمل اند چنانچه در اعمال از بسایط و قواعد و قرائن بقوم و رفع ظاهر آید و خفیه نکتته و مطلب
 سائل در استخراج آن و در زوایای تحقیق مانده در شهودی آید و کم کسی قوف بر حقائق و سایر آن
 داشته اند اطلاع منافع خفای و حروف بعد از ریاضت و اعمال هر حرف نمودن یا خفیه نشود و سیمیا
 خفیه است بمنه و کرمه چهل و یکم علم حروف الصفرای حروف بادی و خاکی است بینات آنها را گذشت
 در هر حرف را اگر بطالع جمع یا بدان خانه طبع صفرای دارد و از حروف بادی بی از حروف خاکی و از
 حروف بادی و از حروف خاکی چلیس است آن ب و و ح شد پس این خانه طبع صفرای دارد
 اگر سائل را امور بادی و خاکی در ضمیر باشد و در نیت مثل آب که طبع آن صفرای است هر چیز که در طبع
 آن صفرای باشد سائل بود و با آنکه در طالع می ل ن ع آید و یا ص ر تنخ باشد یا ف غ غ
 یا ب و و ح علامت جزو ۲ و صفحه ۴ و وسط ۶ و خانه ۸ و یا می ل ن ع جزو ۱ و صفحه ۱۲ و وسط ۱۴
 و خانه ۱۶ و یا آنکه ص ر تنخ جزو ۸ و صفحه ۲۰ و وسط ۲۲ و خانه ۲۴ و یا در خانه ف غ غ ب و
 باشد جزو ۲ و صفحه ۲۸ و وسط ۳۰ و خانه ۳۲ احکام و سایر این بیوت طالع بزرگ بیست و چهل و یکم علم
 حروف الدرم که حروف در بینات آن نواطق باشد مثل شلین و عین این هر دو حروف می اند و نحو است
 تمام دارد و اگر در طالع بیت غ غ ش شلین که جزو ۴ و صفحه ۲۱ و وسط ۲۳ و خانه ۲۵ باشد
 نحو است همت تمام دارد بیوت تحتانی آن تا ۸ خانه تمام این سطر نخست و سطر دوم پایان آن خانه خانه
 نحو است دارند از خانه ۹م نحو است سعادت تمنج اند و حروف دم و حروف از آن گنی گویند که نخست ف غ غ است
 و این حروف هم ف غ غ است چهل و یکم علم حروف البیغم متنزه حروف بادی و خاکی است چنانچه
 ج ب ز و یا ک می س ن یا آنکه ق ح ص ثات یا آنکه ط ص ج یا این حروف اگر در طالع بیت
 آید مشعر طبع سائل است که بلغی باشد و در بیت اول از حروف در دست که بلغی نحو است نیار و در بیت
 اول که است صلا بلغی نم نباشد و در بیت سیوم یک و ز بلغی ماند و در بیت چهارم
 انقطاع بلغی ندارد نحو است و در استخراج اربعه بیوت که داشته استخراج کند و یا بطر کت ب حقائق آلاء و غیر
 که جدید و غیره میانی است که عالم جمیع علوم بودند این از حدت ایشان تسبیح تحصیل نمود و چهارم بیوت عرض

بیت اول

بیت دوم

بیت سوم

اوله در آورده پنج شصت مدیم	سکه و جسم و لیش بدانند تمام	حکایت کس بجهان می رسند
تا به یقین ز گمان می رسند	ماز یقین و گران در رسمیم	لے بخودی خود از آن بیم
اگر چه شربت سخن نظم و نثر	کرد بیانی ز بزرگان عصر	یافته فیض نظر و پرورش
ناکه درین عصره دو اندر خوش	اگر تو ز هر واقعه فردی شوی	پیش شکلی نیست که فردی شوی

نقصه

هر اسم از اسمای الهی که چهار حرفی باشد بی تکرار حرف بر صنفی رقم زنند و در قسم کلمه نور کرده و در پنجاه و شش است غیر مکرر تمام شود بعد از آن بر قسم آورند و بست و چهار غیر مکرر تمام شود که متعلق باشد بهت ساعات یکدوش شش هشت نه و نه قصد شصت و هرساعتی کما یخص باشد از آن کلمات و در حرف اول آن کلمات اضافه کند از حروف و حاکمیت آن هم باشد که از آن حروف خوش و در حاکمیت

تذکره

نعت درین نشر نمودم بیان	ضابطه شش را بنمایم عیان	قاعده اش آوردم اینجا کفایت
در قسم بسط به پنج قرار	پس ذکر از کسر نویسم حد	تا بودار باب طلب استند
حاصل این اسم بوفی رقوم	باعث کلیت ز هر علوم	هر که تحصیل عملش سریت
و دعوت این اسم را باوریت	انچه بهامی بودش مست بر	حاشش آید بیک روز و بس
قاعده و دعوت اسم است این	از مدد حق بطریق یقین	کسر و نقش جوایز چشم شود
قاعده و ذکرش انهم شود	انیت نشانی که بهر اسم حق	قاعده و نام بود و روش
در طلب و نس صاحب و توفیق	مهر حق	نس بود این ذکر علم حرف

بسط یک سنی از اسماء الهی نموده می شود و بسط و ذکر اسم علم حبت انموج اجمال بسط و کسر و دیگر هر اسمی از اسماء الهی بر نوع توان کرد و از قرار یک قاعده مقرر از قواعد بسط و کسر این اشرف قواعد است در اعمال غریبه و یا به التوفیق والواح این عمل شان زود میشو و چنانچه نموده می آید

لوح ششم

ی ع ع ع	ی ع ع ل	ی ل ع ع	ی ل ع م
ی ع ل ع	ی ل ل ل	ی ع ل ی	ی ع ل م
ی ع ی ع	ی ع ی ل	ی ع ی ی	ی ع ی م
ی ع م ع	ی ع م ل	ی ع م ی	ی ع م م

لوح دهم

ی ل ع ع	ی ل ع ل	ی ل ع ی	ی ل ع م
ی ل ل ع	ی ل ل ل	ی ل ل ی	ی ل ل م
ی ل ی ع	ی ل ی ل	ی ل ی ی	ی ل ی م
ی ل م ع	ی ل م ل	ی ل م ی	ی ل م م

لوح یازدهم

ی ی ع ع	ی ی ع ل	ی ی ع ی	ی ی ع م
ی ی ل ع	ی ی ل ل	ی ی ل ی	ی ی ل م
ی ی ی ع	ی ی ی ل	ی ی ی ی	ی ی ی م
ی ی م ع	ی ی م ل	ی ی م ی	ی ی م م

لوح دوازدهم

ی م ع ع	ی م ع ل	ی م ع ی	ی م ع م
ی م ل ع	ی م ل ل	ی م ل ی	ی م ل م
ی م ی ع	ی م ی ل	ی م ی ی	ی م ی م
ی م م ع	ی م م ل	ی م م ی	ی م م م

لوح سیزدهم

م ع ع ع	م ع ع ل	م ع ع ی	م ع ع م
م ع ل ع	م ع ل ل	م ع ل ی	م ع ل م
م ع ی ع	م ع ی ل	م ع ی ی	م ع ی م
م ع م ع	م ع م ل	م ع م ی	م ع م م

لوح چهارم

م ل ع ع	م ل ع ل	م ل ع ی	م ل ع م
م ل ل ع	م ل ل ل	م ل ل ی	م ل ل م
م ل ی ع	م ل ی ل	م ل ی ی	م ل ی م
م ل م ع	م ل م ل	م ل م ی	م ل م م

لوح پانزدهم

م ی ع ع	م ی ع ل	م ی ع ی	م ی ع م
م ی ل ع	م ی ل ل	م ی ل ی	م ی ل م
م ی ی ع	م ی ی ل	م ی ی ی	م ی ی م
م ی م ع	م ی م ل	م ی م ی	م ی م م

لوح شانزدهم

م م ع ع	م م ع ل	م م ع ی	م م ع م
م م ل ع	م م ل ل	م م ل ی	م م ل م
م م ی ع	م م ی ل	م م ی ی	م م ی م
م م م ع	م م م ل	م م م ی	م م م م

چون ولس گه بود از طور اسم
چشم داشت چون که نظر کند
مے بودش از رنگت نیابوی
گوش کن اکنون سخن از من بهر

روح میبوی بر دوازده نور
گنج بوی را نه اوج با کند
باشند از انظاف الهی غنی
از قبل قول نزرگان عمر

سبق

صاحب کتاب حاجی ابراهیم السراحدی هر سه مرسوم از کتاب مذکور چنین بیان میکنند
از قول حضرت امام بحق مطلق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که در دعوت
اسمائی الهی فرمود که گاهی یک اسم از اسمای چهل گانه یا غیر آن باشد که
خوانند کنند حروف مکرر و غیر مکرر آن را منظور دارند و جبل و شدت سکون
و نقاط آنرا بحساب عدد جمع کرده و تشخیصی که مذکور می شود بخوانند که غیر سنج
است حروف مکرر و غیر مکرر مجموع را به نیت نصاب باید خواند و حروف
غیر مکرر به نیت زکوة و جبل معین به نیت عشر حروف کلمه اول اسم سنانیک
لا اله الا انت یا رب کل شیء و وارثه در از قه و راحمه اسمای چهل گانه
یا غیر آن به نیت و در مد و حرکات و شدت و سکون مکتوبی به نیت
بدل و به نیت ستم مجموع هر حرف و سکون و حرکت و شدت و نقطه بعد
هر یک ازین هزار و نوبت بخوانند یعنی مجموع به نیت ثبوت بعد و هر حرف هزار و نوبت

10

۷۵

9

ضمیمہ

۱۱۰

...

مشاور

三

فصل

۱۰۰

卷之四

五

۱۰۰

卷之四

مجلس

مکتبہ

2

4

2

15
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100
101
102
103
104
105
106
107
108
109
110
111
112
113
114
115
116
117
118
119
120
121
122
123
124
125
126
127
128
129
130
131
132
133
134
135
136
137
138
139
140
141
142
143
144
145
146
147
148
149
150
151
152
153
154
155
156
157
158
159
160
161
162
163
164
165
166
167
168
169
170
171
172
173
174
175
176
177
178
179
180
181
182
183
184
185
186
187
188
189
190
191
192
193
194
195
196
197
198
199
200
201
202
203
204
205
206
207
208
209
210
211
212
213
214
215
216
217
218
219
220
221
222
223
224
225
226
227
228
229
230
231
232
233
234
235
236
237
238
239
240
241
242
243
244
245
246
247
248
249
250
251
252
253
254
255
256
257
258
259
260
261
262
263
264
265
266
267
268
269
270
271
272
273
274
275
276
277
278
279
280
281
282
283
284
285
286
287
288
289
290
291
292
293
294
295
296
297
298
299
300
301
302
303
304
305
306
307
308
309
310
311
312
313
314
315
316
317
318
319
320
321
322
323
324
325
326
327
328
329
330
331
332
333
334
335
336
337
338
339
340
341
342
343
344
345
346
347
348
349
350
351
352
353
354
355
356
357
358
359
360
361
362
363
364
365
366
367
368
369
370
371
372
373
374
375
376
377
378
379
380
381
382
383
384
385
386
387
388
389
390
391
392
393
394
395
396
397
398
399
400
401
402
403
404
405
406
407
408
409
410
411
412
413
414
415
416
417
418
419
420
421
422
423
424
425
426
427
428
429
430
431
432
433
434
435
436
437
438
439
440
441
442
443
444
445
446
447
448
449
450
451
452
453
454
455
456
457
458
459
460
461
462
463
464
465
466
467
468
469
470
471
472
473
474
475
476
477
478
479
480
481
482
483
484
485
486
487
488
489
490
491
492
493
494
495
496
497
498
499
500
501
502
503
504
505
506
507
508
509
510
511
512
513
514
515
516
517
518
519
520
521
522
523
524
525
526
527
528
529
530
531
532
533
534
535
536
537
538
539
540
541
542
543
544
545
546
547
548
549
550
551
552
553
554
555
556
557
558
559
560
561
562
563
564
565
566
567
568
569
570
571
572
573
574
575
576
577
578
579
580
581
582
583
584
585
586
587
588
589
590
591
592
593
594
595
596
597
598
599
600
601
602
603
604
605
606
607
608
609
610
611
612
613
614
615
616
617
618
619
620
621
622
623
624
625
626
627
628
629
630
631
632
633
634
635
636
637
638
639
640
641
642
643
644
645
646
647
648
649
650
651
652
653
654
655
656
657
658
659
660
661
662
663
664
665
666
667
668
669
670
671
672
673
674
675
676
677
678
679
680
681
682
683
684
685
686
687
688
689
690
691
692
693
694
695
696
697
698
699
700
701
702
703
704
705
706
707
708
709
710
711
712
713
714
715
716
717
718
719
720
721
722
723
724
725
726
727
728
729
730
731
732
733
734
735
736
737
738
739
740
741
742
743
744
745
746
747
748
749
750
751
752
753
754
755
756
757
758
759
760
761
762
763
764
765
766
767
768
769
770
771
772
773
774
775
776
777
778
779
780
781
782
783
784
785
786
787
788
789
790
791
792
793
794
795
796
797
798
799
800
801
802
803
804
805
806
807
808
809
810
811
812
813
814
815
816
817
818
819
820
821
822
823
824
825
826
827
828
829
830
831
832
833
834
835
836
837
838
839
840
8

خالد بن ولید
جلیل القدر
کاتب
کاتب

این کتاب از زبان بهر نام
 می باشد از خلق خدا اینجام
 چون از پیش پادشاهان
 می خوانند بر سر خست و خندان

دعوت اس کے واسطے
ماہیوں کے لئے
از سر خود بنے
وہ ہیں غور
فرشتہ آواز
پاؤں پر ایسا
نہ کہ وہ چا
پاؤں پر

از پسے این کار و بار و شوق
میشد او چو شمشیر بجوین بار و شوق

هر حرفی صد نوبت اتم باید خواند به نیت فعل و مجموع چهل اتم چهل کیبوت
به نیت دور و ز باید خواند و حرکات و سکون و ثمرت و این اتم چهل
و چهل هزار و کیبوت به نیت نمل باید خواند و فقط در این اتم نوزده است
نوزده هزار نوبت به نیت ختم باید خواند و این اتم که صد است حروف است
از اصل و وصل پس بعد و هر حرفی یک هزار نوبت اتم را به نیت ثبوت باید خواند
و این یک نوع است از انواع و محوت اسما و اعداد و علم بالقواب

مذکورہ

پانی بدان تا کجا می نهد
تا بشود بخردی از تو کاش
ره نتوان برد و باقی سلم
طی نتوان کرد و طرقی تطیر
تا بشود خان و روانت آید
جانت شود و ریم تو جید غرق
نه غرض از بنده شکوای سخن
معنی آن را بدستی بدان
منعجند آید بلسان مقال
هست درین باب خبر مختبر

ای کہ در این دائرہ یابی نہی
خام طبع و اگر اسما سبش
زما کہ ازین مرحلہ یابی اذن علم
بی سبق و نصحت استاد و پیر
کوشش تعلیم کن اسے نازنین
ذکر چنان کن کہ ز پتہ تافرق
بندگے حق نہ پے عزو کن
کفتمہ من خلص اند بخوان
تاز و لت چشمہ آب زلال
طاعت خالص بودیش اثر

[illegible]

عامل نشود که خود را به حکام اندازد چنانچه فرموده خداست و لا تتواضعوا لی یا عظیم
ابی است که شتر و طراز من آن اگر چه بسیار است لیکن آنچنان ناز نیست و ضرورت نیست
موقوف میشود زیرا که بعضی از لوازم موقوف است به شافحه شاه و عالم صاحب مقام

اولاً از مضمون ضروری و ده چیز است: اولاً کل جلال و دو چشم سوم فصل سوم صد
مقال چهارم طهارت بدن و لباس پنجم تصفیه باطن از رسد و کینه و حب
و خلق پشت ششم کم خوردن و کم گفتن و کم گفتن بر حق و محال و طاعت لسان
از شش و غیبت ششم از مضمون ششم عزیمت و هم پنج طاعت است
تذکره

علوم محتاج الیه نیست چیزی است اول رفقین طالع از روی علم نجومست و دوم
 علم کبیر و فست سوم علم و فنق اعداد است چهارم علم طالع و حروفست پنجم
 علم و فنق ساعات کوکب است ششم استخراج اشیای روحانی از علم سوادین و حروف
 تبصره

مگر شخص است و عالم عامل نه بل عارف صاحب معنی صاحب قصه که در واقع
باشد از معنی و صورت بیکیقت دعوت اسمای و غیر ذلک مرخص باشد از او تا
خود باذن شخصت شکار و حبش بشا بده باشد از حالانی که در انسانی عوت نماید
و شکار او از ان بانجر ساز و دواز باید حال نمود و مگر آنچه بشا فخر باشد غیر از او تا

[illegible][illegible]

آرد اگر مطلب درست همان گفتا نماید و در عبارت حروف مکرر اگر تغییر حاصل مطلب انقطاع
 بیند انقطاع نماید و این طریق بسیار بسیار آسان است و شصت و شش حرف فکریه این عمل است
 چهل و ششم علم حروف هجائی بدانکه حروف رجائی حروف مقطعات قرآنی است اگر طالع آید
 شرف و سعادت دارد حروف غیر مکرر این است ال رک همی ع ص ط اس ح م ق
 ن اگر طالع ال رک آید حروف نورانی اند و سعادت شرف دارند و اگر طالع ال رک هم
 آید نیز همچنان است و اگر رک همی آید سعادت اما در حصول مطلب تا در روز ناست و اگر
 در طالع همی ع ص آید سعادت اما در حصول مطلب یازده روز توقف است و اگر همی ع
 ص ط یک روز در حصول بهال است اگر ع ص ط اس آید شرف سعادت آنچه مراد باشد
 حسب لطایف حاصل است و اگر ص ط اس هم آید نیز اگر سعادت حصول مراد حسب لطایف و اگر
 ط اس هم ق آید سعادت اما بعد از ماضی ۱۶ روز مراد حاصل آید و اگر س م ق ن آید سعادت اما
 بر دو بسیار حصول مراد بعد از ماضی ۵۶ روز میشود و بعضی اهل علم حروف نورانی را رجائی گفته اند
 اما آنچه حروف در تین نواطق ندارد حروف نورانی اند چهل و ششم علم حروف لمضیق بدانکه حروف لمضیق
 حروف نواطق را گویند که سه نقطه و دو نقطه دارند مثل ث ش ق ی ای حروف لمضیق اند اگر
 در طالع بیت آید تنگی و دشت و عز و ولی و امور و مطلب یابند و آنچه حروف در نحوست و اقوی اند
 پنجایم علم حروف تربیع تربیع آنست که عدد آن تصفیه و رباعیه تا چهار مرتبه ترج باشد مثل ۱۶
 نصف ۸ رباعه هم نصف نصف ۴ اما در علم جفر از بیت طالع ۴ خانه که دارد آنرا تربیع حروف گویند
 مثل از ۱۶ بیت تقسیم بیت اول طالع لمبیت است بیت ۴ گذاشته ۳ آید پس است
 بیت ۳ را گذاشته بیت ۴ را تربیع نمایند و بیت ۵ را تثلیث گویند و بیت ۶ را گذاشته بیت ۷
 مقابله نمایند و بیت ۸ را گذاشته بیت ۹ را تحتانی تثلیث گویند و بیت ۱۰ را تربیع تحتانی گویند و بیت ۱۱
 قسیدس فغانی نمایند اگر در بیت تثلیث که نظر دوشی از یکدیگر به ۵ خانه تا ۹ خانه باشد این نوع دوست
 است و معصوم است این تربیع لمبیت و در علم جفر است که از بیوت طالع ۴ بیت تا ۱۰ بیت و همین نوع

چهل و ششم علم حروف هجائی

اما آنچه حروف در تین نواطق ندارد

چند بیت آید تنگی و دشت و عز و ولی

موزن بین الاطلاق و التقید الاعمالی و هو منشأ المظاهر اجمالاً و ثانیاً ترتب تعیین اعیان ثانیه
 که صور علمیه حق تفصیلاً باشد و بعضی علما در حروف الف ترتب نقطه گفته اند که بمنزله سبعة سیاره اند
 بعضی بجز این نقطه بخواص اربعه می آرند اما این اقوال خالی از تشکیک نیست بهت آنکه فردیه الف نقطه
 ثابت است مثلث ۳۳ و رسم بی این مثل جفر ۲۰ عدد درت و قف نمیشود و جهت آنکه ۲ عدد درج
 و ۳۳ درسم فردا و کسر سه نقطه الف باشد درست می آید حرف ب نه نقاط گفته کلیم شعرون فلان
 قسوه است حرف ب اگر طالع بیت جفر بید طلب بگردد و ش فلانک و بر پشانی باشد حصول آن
 امر شدت بسیار بود و از بیت طالع و دو بیت گذارسته سیوم راست اند ۶ بیت استخراج کنید حرف
 ت ث ب تو خجی هر حرف اند لیکن بنقاط و قنایست تفریق دارند که طالع ت ث ب این نحو است
 و از هر طالع حاصل شدن محال بود اگر عمل بفرمان کند نخست ت و ح و ح پنج نقطه متوخی و هر یک علی
 انوار ح ب خ منقوطه بنقطه اربع ح س طاب و در نظر شکم و از هر طالع حاصل یابا بگذشتن و در
 یاد و ماه و نقطه خ جوای است مطلب نیست نیاید و ح خلف الح و دست حرف و شش نقطه و از هر
 اسعدیت و ظاهر و باطن او پیدا است و حرف و متوخی و است اما بواسطه مطلب بهوش و از هر
 طالع و ال ای چارم بیت از طالع ستانده است و هفت بیت اگر طالع و ال می از طالع هفتم بیت
 ناسی و دو بیت حرف را و را متوخیه از چهار نقطه دارند خلف الح و است از جوای است نخست
 است حصول مطلب در هفت حرف ش ش ش ش نقطه متوخی است چون سین ش ش ایمنیات و بی
 زبر است و در نخست آخر ندارد مطلب بدیر کشد اما حاصل بدیگر سین بطالع آیشش هفت بیت طالع شمرده
 ستانده و ششین ششین شش است اگر طالع آید استخراج او به تفرغ او تا دیالو بفرمان نماید آن زبان هم مراد
 حاصل شدنی بهیچ است حروف ص ض شش نقطه متوخیه است صا و خلف الح و است اگر طالع آید
 را حسب الم طلب شود از بیت طالع باستقفا سفر هفت بیت ستانده است هفت بیت اجمال حرف صا
 موافق صا است اما اگر طالع بیت جفر بید طلب ح حاصل شود و حرف ط و ط متوخیه اند و حرف ط
 شش شش است اگر طالع آید و حصول مطلب تحمل باشد عمل حاصل نیاید از طالع نه بیت ستانده است و

از اثر فعل بسیار عیان
جان خلافت بین آرد طو
جلوه کنیا در تن بر نافر
جو د کسے کے بناید تو
صاحب عطا بدر آرد قلم
باز کسے کے شود اگر شر
زمین دوسرے معلوم شود در سبق
پر تو اسما ی صفات خدایت

عارف پاکیزہ نظر ستر آن
پر تو مجھے چودہ فیض نور
قدرت و قوت ز قوی و قدیر
گر ندید پر تو چو اوضو
پر تو معطی چو برآورد علم
تاکہ زمانع نبو و خبیر
معرفت باقی اسما کے حق
این ہمہ انوار کہ آفاق رست

سوف

قول عرفان که آدمی گماهی سر عرش بدانند بنیاسبت آن درهما
درک نماید معنی الرحمن علی العرش استوی چیست و نه گامی که نشا
ملکی بشناسد و قدس و طهارت ایشان در یاد و زایشان چه
مناسبت است و معنی سخن چه بحدک و تقدس ملک را درک تواند کرد
پداند که اورا با اسم غریبه چه ستر است و ز منافع ترک لا غوینهم
و جمیعین بر و معلوم میشود و خواهد خود را به تفصیل بشناسد بناسبت
پر طوطی از خود با سخی فهم تواند کرد و حقیقی بگذارد و سببهم و سببونه
با او بجلوه در آید و بداند که معنی الغفور و الوود و نسبت به آدم

بانی قول است افلا تم دون
اوین ازین ست و چون
است در حق
و این کلام امام
در بیان کمالی است جمیع
دینان را که برتری است
و این نیز نبیان اوست
که بجا جان نعم الیه است
و به کسی باز نماند
نظر را به هر دو

توضیح
ایں تحقیق چندیں بیان کردہ اند
کہ حضرت حق سے چنانہ دلچسپی
و محبت را چون جبرئیل علیہ السلام
عالم کبریا را چون جبرئیل علیہ السلام
و جبرئیل علیہ السلام از سبب
و جبرئیل علیہ السلام

فصل فی فضیلت امان و جود
امثال فیض را تا آن است که در عالم مثال
فیض بیاض کس که از او در حق بود
نہا دے وجود عالم طلق بودے
قابل فیض تقدس شد
پیر کر و نام فیض تقدس شد
مازل فیض اقدس شد
وازان حبش کو قانیست
فیض

چهارمین دانم هر دم هست
نعم ترا هست اگر اندر گه
باشد که از تنه بسر گیران
تا بنام پدر خست او جیم
باز بود و در سبزه و دایم
دور و دور است از روی خست
پایه دوده تر وجود نیست نام
نور و نور از طلایی ازین حساب
پایه دوده نور و نور بکار
پایه باز تا افاضات گرای
نور بود و نور و نور و نور
این عدد خاص بود و نور و نور
خاسته است این نور بود و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور

اول طلب کن ز تو این چار
چهار چهل ساز گشت نم هست
باز چهار ساز ازین شغل یک
پایه دگر بخش ازین خواه باج
چلو و درین دایم مستقیم
پنج درین عدد و نور و نور
چار و دور است از جمعات عدد
نور و نور است این نور و نور
مجموع با سبزه و نور و نور
تا و دور است از نور و نور
تا یک و نور و نور و نور
مجموع و نور و نور و نور
راست و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور

چهارمین دانم هر دم هست
نعم ترا هست اگر اندر گه
باشد که از تنه بسر گیران
تا بنام پدر خست او جیم
باز بود و در سبزه و دایم
دور و دور است از روی خست
پایه دوده تر وجود نیست نام
نور و نور از طلایی ازین حساب
پایه دوده نور و نور بکار
پایه باز تا افاضات گرای
نور بود و نور و نور و نور
این عدد خاص بود و نور و نور
خاسته است این نور بود و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور

چهارمین دانم هر دم هست
نعم ترا هست اگر اندر گه
باشد که از تنه بسر گیران
تا بنام پدر خست او جیم
باز بود و در سبزه و دایم
دور و دور است از روی خست
پایه دوده تر وجود نیست نام
نور و نور از طلایی ازین حساب
پایه دوده نور و نور بکار
پایه باز تا افاضات گرای
نور بود و نور و نور و نور
این عدد خاص بود و نور و نور
خاسته است این نور بود و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور

چهارمین دانم هر دم هست
نعم ترا هست اگر اندر گه
باشد که از تنه بسر گیران
تا بنام پدر خست او جیم
باز بود و در سبزه و دایم
دور و دور است از روی خست
پایه دوده تر وجود نیست نام
نور و نور از طلایی ازین حساب
پایه دوده نور و نور بکار
پایه باز تا افاضات گرای
نور بود و نور و نور و نور
این عدد خاص بود و نور و نور
خاسته است این نور بود و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور

چهارمین دانم هر دم هست
نعم ترا هست اگر اندر گه
باشد که از تنه بسر گیران
تا بنام پدر خست او جیم
باز بود و در سبزه و دایم
دور و دور است از روی خست
پایه دوده تر وجود نیست نام
نور و نور از طلایی ازین حساب
پایه دوده نور و نور بکار
پایه باز تا افاضات گرای
نور بود و نور و نور و نور
این عدد خاص بود و نور و نور
خاسته است این نور بود و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور
نور و نور و نور و نور و نور

این عددیست که حرف اول از حرف
 در مذکار است که حرف اول از حرف
 این عددیست که حرف اول از حرف
 در مذکار است که حرف اول از حرف
 این عددیست که حرف اول از حرف
 در مذکار است که حرف اول از حرف

حروفش است و صحت این موافق هزار نام جمیع الاسماء و
 بیست و یک

با و ر و نه خاش آ و عیان
 راسته یکین قاعده بر آفت
 در نگار این است و یاد شک
 هر قصه و هشتاد و نه در حد
 چار شلث که بود شتر
 جلوه بنوعی و گرانید عیان
 ازیت همین جلوه است تغییر پذیر
 عکس یکایک یک یک گنگست
 لیک حاجات نه یک است
 عکس هم الوان بنماید مدام
 از اثر سیاهه نماید زکون
 کحله از حال شدیم فی شعور
 زینت و زیبای سخن از نظم
 باز نمایم بطریق صد

نقطه آن هفت و حروفش همان
 این دو بود چار و دو و اوست
 الف الف گیر که باشد یک
 هفت حروفش که بود عدد
 و و فرشتد ز چارم مگر
 اگر چه بدین نوع نمود بیان
 بسطوه اندازد و تغییر
 لون ز جای یک یک گنگست
 پر تو غور شد یک حالت
 چون تو در آن جلوه بدینی تمام
 تا بر سه ظن که تغییرات لون
 چون شدیم از لوه الوار و و
 باز نباشی سخن از تو نسیم
 ستر تهایم حسرت و غم

حروفش است و صحت این موافق هزار نام جمیع الاسماء و
 بیست و یک

حروفش است و صحت این موافق هزار نام جمیع الاسماء و
 بیست و یک

این عددیست که حرف اول از حرف
 در مذکار است که حرف اول از حرف
 این عددیست که حرف اول از حرف
 در مذکار است که حرف اول از حرف
 این عددیست که حرف اول از حرف
 در مذکار است که حرف اول از حرف

جسے پہنچا دیو کہ آیت رقم | جمل آن آدم و نازقلم

1957 11 21 147 12 F 1

و اما در بعضی از فقرات که در بعضی از نسخات آمده است
و که در بعضی از نسخات حذف شده است

حجۃ الزمات بود کوان سئے لعنة ان جمله بود کوان سئے

بسم الله الرحمن الرحيم

فکر اسامی خدا تر در

میدوچو کاس بریدین اور

بسیار است که این کتب را در کتابخانه
وزارت معارف و اوقاف و صنایع

کتابخانه ملی ایران
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

نیت و برای دل آن نیکو

باشید این فکر شود مستقیمه

بهشت ایدم که پنج صواب
هر که به بند زکرم این کتاب

کام دشمن حاصل ازین گفته باد.

ایمانی چیده ارا استم | میهن لغت اس رحمانی استم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

الشيخ الفقيه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه

[illegible]

کامیتا و حبیب شکرگزار
شرف الشان باقی

است که در آن روز و در آن وقت
و آنجا که در آن روز و در آن وقت

این سخن حسن و علم و دل و پیر
قول خدا بشنود و آدشتا و پیر

بالتعريف والاصالة والاعتناء
من القائلين الى ان السورة

باشد از انوار ازل برپوشی
چشم دولت را بکشا بدین نور
تا نه شود نور بدل شمس
حجت عقلی بدلائل محواه
هر چه خدا گفت و پیمبر رساند
جماعه بصدق دل و اخلاص جان
تا اثر آن و هدایت فیض نور
دارد از انوار بنی فائده
سر سزای این را نتوان ساز کرد
تا شوی آگاه ازین صوت از
قاعدہ نیست انصاف بے در
دور ز خود بودن تا از گوشت
بند نیست باش که در آن دل
آزند و پر تو نام علی
که هست عیان پر تو غرض نیست
فرهنگ نام چه دارد وجود
هر چه درین پرده مطلق است

بر دل و جان نور ساند و می
نور دلت جلوه نماید ز طور
عاشق و بر رخ جان چشم دل
کان همه در شرح یوسف و زهرا
مجتهد شرح جهان پر تو خواند
بش تو پیوسته عمل کن بران
ور نور سدر پر تو نور حضور
هست حسابی دیگر این قاعده
پرده رازش نتوان باز کرد
پرده رازش نتوان کرد ساز
بایدش این شرح کتابی دیگر
راست که از ادکی افتاد و نیست
صاف کنی از کد آب و گل
صفحه مقصود نماید جل
در دل و ذرات بود صفات
پر تو این همه نور دور نمود
جلوه اسماء و صفات حق است

۴۹
شکر این بند و خورشید
چرخ آینه در کس و در پیش
ظن غیبی که در آوازه کار
نهاده از آب و در شایسته کار
فرستادگان که سخن جانان
جان حق که برین زنده است
آری نه خیال شد که صاف نیست
در صد نشین و در اضراب نیست
صفتش از بی حد و حد

[illegible]

حکیم در این کتاب
حکیم در این کتاب
حکیم در این کتاب

هر که بود صاحب فهم و تمیز
بشری از حرف بهر که کند
آنکه درین علم بود انتخاب
بآنکه نه آگاه بود درین روشن
نوع ازین رمز بنادان گوی
صفت ذات غنیمت بود
چند ازین رمز و مقولات حرف
عمر بنیان به که بکر خدا
بسم الله الرحمن الرحیم
ندخله و معرفت این حروف
به که سخن را برسانم به نشر
فکر مقالات شریعت کنم
معرفت ذات و صفات احد
فکر چه باشد که کند فهم آن
خیز عیال و سخن تازه کن

یا به ازین مجلس تفصیل نیز
دانه زخم و از نظر می کند
در نظرش حرف بود یک کتاب
یک مثل است در نظرش پیش
بهیوده با او نکتی گفتگوی
فیض دل و مایه فرحت بود
حیف که شد عمر اگر انما به حرف
حرف شود تذکره غیر با
سازد حدیثی است ز علم قدیم
سابقه کردیم بیان از توفیق
خنگ قلم را به و انجم به نشر
کشف طریقت و حقیقت کنم
برتر از اندازد فکر و خرد
عقل که باشد که در دوزان نشاء
زمره صوت کمن تا به کن

تذکره

بند را باید که ساخته و مع و ثابت قیوم باشد در احوال و عبادت حق تعالی و حق

حکیم در این کتاب
حکیم در این کتاب
حکیم در این کتاب

خال که بلایج
چیک ازین راه
نور حقیقت بنام عیان
حکیم در این کتاب
حکیم در این کتاب
حکیم در این کتاب

حضرت محمد
سوال از حق تعالی
محمد در این کتاب
محمد در این کتاب
محمد در این کتاب

محمد در این کتاب
محمد در این کتاب
محمد در این کتاب
محمد در این کتاب
محمد در این کتاب

این خدایت که نیست در
خداوند تعالی و بی شک نیست
قول خداوند تعالی که نیست
نیز چنانکه از این خبر

نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر

نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر

در هر صورت است که باز
چون بصفی شاد آینه است
قرب و ارض چو در این خبر
جلوه چنانچه چو در ظهور
پرتو جان ز تو گرد و عیان
حکم حدیثی ز رسول کریم
اصل و دانش که نه بماند
در دل خود جز دل آگاه نیافته

چهره خود را انگرست آشکار
محران اسرار شود سینه ات
باز بیاسیه ز نوافل اثر
آینه دل شود شکل نور
قرب نوافل بود دانش بیان
هر که شهید از سر امیدیم
و یوبرو هیچ مسلط نشد
و سوسه در خاطر آورده نیافت

نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر

متن

بدان ارشد که الله تعالی که نفرموده کلام الهی بنده را بجز عنایت است
خداوند تعالی میسر و مقدر نیست و درین سلسله میان علماء و فقهاء
است و هر کس درین باره خلاف یکدیگر میانی کرده اند و ظاهر کلام
دلائل بر عدم رویت می کنند که تا ندر که لا اله الا الله و لا اله الا الله
انجبر و میانی که محققین صوفیه درین باب کرده اند بسیار اوق است و بعضی
هر کس درین آید گرا باب بر کاشف بر یافت در یابند

نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر

متن

است که کیفیت عین وجود
است زیان تو گفت و شنود

نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر

نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر
نیز چنانکه از این خبر

راستی روانی که بر فواید و اند
رستی آور که شوی رستگار

گفته ایشان است که هر مودود
راستی از تو تلف از کردگار

۴۴۵۵

ای دال که هست ترا دیده باز
گر بودت نور نظر فاش بین
بلقی اندیشه زیجا بر جهان
فسکران کن که گرا تا رحر
زده کجای رخ بنمایه بسلطی
زده چو از صحر نماید مدام
زور دبی مهر نمودش نیست
روشتی مهر وجودش مهر
لیکنس از خواب و دیده ببال
نیک نظر کن که جهان سیر
و کن آغاز آداب فکر
مد نظر بر اثر نور دار
نویس به پندار کن در گرد
یش نظر زده پندار تو

صنعت بین و اثر صنعت ساز
فتش جهان صنعت نقاش بین
پر تو جهان نگر و جهان
فاش نگر و زواق سپهر
چهره کجا باز کشاید بخلق
حرم نماینده یو و مستدام
جز عدم آمار و جوشش نیست
پر تو اوری نمودن و نه
تا یکی این خواب و آرزو خیال
آمده از پر تو حق در نظر
تا برقت جلوه کند نور فکر
عمر ز هر ذره تو منظور دار
کی نفس از فکر خود آوازش
سدره تست بر قنار تو

راست روانی که برده بوده اند
 راستی آور که شوی رستگار
 گفته ایشان است این بوده
 راستی از تو نظر از کردگار
 این دال که هست ترا دیده باز
 که بودت نور نظر فاش بین
 ابلق اندیشه زخبا بر جهان
 فسک لکن کن که گرا تا مهر
 ذره کجای رخ بنای جملی
 ذره چو از مهر نماید مدام
 ذره بی مهر نمودش نیست
 روشنی مهر وجودش مهر
 یک نفس از خواب و دیده بال
 یک نظر کن که جهان سرسبز
 و کن آغاز آداب فکر
 مد نظر بر اثر نور دار
 ویش به پندار کن در کرد
 ویش نظر پرده پندار تو
 صنع بین و اثر صنع ساز
 نقش جهان صنعت نقاش بین
 پر تو جهان نگر و جهان
 فاش نگر و زرق سپهر
 چهره کجا باز کشاید جلق
 مهر نمایند و بوسه تمام
 جز عدم آثار وجودش نیست
 پر تو اوردی نمودش و مهر
 تا یکی این خواب و آرزو خیال
 آده از پر تو حق در نظر
 تا برقت جلوه کند نور فکر
 مهر زهر ذره تو منظور دار
 یک نفس از فکر خود آوازش
 سدره تست بر قنار تو

و در این روز که روز شنبه است
و در این روز که روز شنبه است
و در این روز که روز شنبه است

و در این روز که روز شنبه است
و در این روز که روز شنبه است
و در این روز که روز شنبه است

و در این روز که روز شنبه است
و در این روز که روز شنبه است
و در این روز که روز شنبه است

ای پادشاه پسر
برج تو از سحر چو آب و جود تو
پرده ز رخسار خست بر کشا
خیس بپایان را و خیس بر کشن
بر رخ چو یاجوج زمان در به بند
غم و گنا از غم از او کن
چرخ بفر ما که کند فوج خاص
سیرت جود صورت ابراز تو
کار جهان جمله از نسق و نظام
پر تو نورش بر تو باید عیان
هر چه بود بد تو نکو سازش
رواقی تو بخشش بنرم جهان
سوی زمین آبی زو اثران شرع
آینه ابراک شده رنگناک
پاک کن آینه دل باز رنگ
سر شده عمری که دین گفتگوست
باشد شش از پر تو انعام تو

مرقد توی چاه ملائک حشر
خلعت طه شده بر قد تو
باز ناسا خد خیس بر کشا
خاک بچشم دل اعدا فکن
باز تو سبک سکندر به بند
خلق جهان راهبه دل شاو کن
در سحر تو باز کند سحر کا
فماش کن جلوه نمایند شو
مانده ز اوراک صوری امام
تا بکشاید همه عقد نهان
وانک بود نیک سرافرازش
پاک کن آفاق ز به سیرتان
جز تو که فهمد همه سوان شرع
ساز از اهلان خود از رنگ پاک
ضاف کن از تو به سیرت رنگ
عمر تاهیت گفته و این ارزوا
وزا شرع حمت عام تو

و در این روز که روز شنبه است
و در این روز که روز شنبه است
و در این روز که روز شنبه است

و در این روز که روز شنبه است
و در این روز که روز شنبه است
و در این روز که روز شنبه است

اگر در حق استجب بگویم و نه فخر و دایس می آید الی ام هر کلمه حرف و نقاد و احرف و هرات کج و قبیح از معدود بی بدین
 بیست و شش اولیه او می آید ام و هرات استبکات علی نهام از سبزه نهانی بطور احرف و ابکار از دایس می آید الی ام هر کلمه حرف و نقاد و احرف و هرات کج و قبیح از معدود بی بدین

ختم سخن ساز و نیانی خوش	ببین	یاوست شراعی بر یوز شکران
شکر کردید سحر جیسمل تمام	روشن جمیع اوصاف ای تمام	اگر چه در و میوه و صفت هم کم است
جام هم از سحر ظاهر و خور	چهره این معنی اسما کشود	سراسر این فنیه شیر قبیحین
نور خطی معنی تشبیه است	ز آنکه سر از صفا علیست	خاتم اش مهر نامش می است
چون تو این گنج گشته عیان	و تو شد این فنیه تمامی بیان	و سنجی خوشد از پرده باز
سرمه نان چو نکه ترا در دست	پس بوی طایفه از جیدق داد	خواه حق آنچه ترا مدح است

این آرد و به بان رحیم جودت نجا	ختم مشاجات	عالمه و آدم ز توفیق و دمی
گر نه توفیق و دادم رسد	که گهر رفق با دم رسد	کی بکند فیض تو این بایو رسد
فیض کرم گزیند از برت	راه که باید بجنباب و برت	بر دل بار داد انابت رست
باب حاجات چو تو بکشاده	خصت دعوی آن دادده	و نه شایسته شایان چون بخود
پس بجز احمد نریج و قبول	که از دست نخواستن مکن قبول	وزره همان و کرم یک نظر
زنگ شمع ز وجودش پاک ساز	باطش آینه اوراک ساز	در ریه تو خید چو آید میر
در کین از چهره جانش غبار	خاتم اش شیرین کن ای کوکاب	از کرم و لطف خود استیج
آنچه به شایسته است از دهن	روپین خلعت ایمان و دهن	که بهوش فضل کرم در گدا
فضل نقره بای که گو گناه	در برش نه بود قدر گناه	بار خدایا ببطاسه عیسم
دار و گمان از چو توفی و لنواز	چاره این بنده بیچاره ساز	مغفری از لطف نه بر سر

خواجه طایفه حضرت عیسم که در علم آدم الاسما کلامه از علم اولین است در دما محمد و در ختم المستلین و صلی الله
 علی خیر خلقه و محمد و آله و صحبه معین الی یوم الدین اما بعد پوشیده سبا و درین بهین زمان فرخی توانان و دنیا بگوهر بحر جعفر که
 هر یک سیای سبغ غار حلیست نماید آن شنا و درین روزگار سفق و دما برش بفرق تقدیر محمد و بحسب اتفاق از آن خان
 جامع علوم منیع برآمد اهل کمال بنیوت پیاریکال حبش برین کانیور سله نده الوایب بهم رسیده طالبان این فن شستمان
 فن سخن را کام دل حاصل گردید صفت غلام این پرو و مشهور و منظم کلام فیدر روزگار وحید آثار الوهمه نعیم ویدار احیاء
 جافر الاثانی است جناب علی انساب بختی نوم کشود و ام اقبال الطبع آن حکم فرمودند و بر طبق آن منصرف با کمال
 لاله بشمش و پال با ماه شمشیر منوط نموده پاکتبه دار است

خلوات الحروف مع موکل العلوی و مغلیه بدانکه فتوحه حروف بیانات حروف است اول مرتبه هر حرف
 بطون اوست و بیست و هشتم مرتبه بیست و هشتم بطون اوست مرتبه اول بطون الف ای
 ق مرتبه دوم مفتقد و حیل و دو شلی می نماید در تحصیل بدانکه علوی و غلی ازین عدد ۲۰ هم عدد
 اسم طرح کردیم از حیل شد ملائک علی و اعوان را عدد ۱۱۰ طرح نمودم آهوش شد بهمین قاعده
 خلوات حروف مع موکل علوی و غلی توان فهمید و بنفقا و ویدوم علم حروف الانفاک و البرج
 درجات هیمیه القمر فلک اول زحل است و دوم شتری سیوم مرغ چهارم شمس پنجم زهره ششم
 عطارد هفتم قمر حروف زحل و از شتری می حرف آخر هر فلک حرف اوست چنانچه همت فلک
 ل ی خ س ه در حروف مذکور شد حروف درجات اول ا و ث و د ویم ب و ج و سیم
 ج علی هذا الوضع درجه ۱۱ یا درجه ۱۲ ایضا بهمین روش درجه بی ل و درجه بی و یک لا و د ق ا ی
 نیز بهمین قاعده در تقویم واضح است بنفقا و ویدوم علم استخراج حروف المطالب
 بدانکه استخراج حروف طالب مطلوب با انواع است بعضی مقدم حروف طالب مطلوب بعضی مطلوب
 بر طالب عدد حروف ستانند آنچه تجربه پیوسته بهتر از جمیع اعمال است که آن استخراج حروف عزیز
 است مثلاً شمس الدین طالب نجم الدین مطلوب حروف طالب است
 ن ع ب ه م که حروف مطلوب عزیز این است س ن و ن ب ه م ط ی ک ل
 ک س تقدم طالب لازم نجوبت قیخ و جلب القلب الحجت س ن و
 ع ن ب ب م م ه م که ک س س این حروف را استخراج نمایند
 سطر اول باز آید و استخراج باعداد چنین است غیر مکرر ادب ع ه م ی
 خ س ن ش ش ت بنفقا و ویدوم علم انوار الحروف و اشکالهم بدانکه انوار حروف مختلف است
 بعضی انوار جامع نور و داشته اند که شکوفه باشند و شکوفه حروف است که تعداد حروف مع تقد
 طبع حروف ستانند بعضی اعداد و اعراب طبعی را حروف شکوفه می دانند و اشکال هر حرف جدا
 برین نوع شکل الف در علم تکسیر آنست که الف ۱۱ است و در عربی برین صورت او بریم بنده الف

علم بنفقا و ویدوم

علم بنفقا و ویدوم

علم بنفقا و ویدوم

علم بنفقا و ویدوم

۳۳	۱۱	۱۰
۱۳	۷	۶
	۸	۵

و بخنداده و شرم و در عربی برین وقت از خط حکمای یونان
که در خط اشراقیه است و در علم کسیر شکل اسم بابایع مریع پر کند و در عربی

۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶

میریع مریع را نیز کنند برین شکل

شکل حرف جیم بخط و او و علیه السلام

شکل بیت و شست حرف و در بیت

بیان کرده ام و منتهای علم حروف با کمال

شکل ح ۱۱ شکل خ ۱۱

پیدا است و در رساله الف و الف و بی و بی

ارتباط حروف عبارت است از پیدا آوردن حرف ثانی چنانچه وال محقق آن زبر است

بنیات است که ۱۲ جمعه ۳۳ شال دیگر است که با بیستم حاص مع بنیه حاست منتهای علم

تکثیر حروف چنانچه در شلک الف را باقی حروف نویسنده قاعده شلک است که هر عدد که باشد

۱۲ طرح کند باقی را سه حصه نموده از یک حصه شش و پنج را بنده که در شلک امکان است

فرو انداخت و در شلک نخست نویسنده هر حرف که زود از وج است و مریع بیت اما اهل معنی عمل

بنقاط کرده اند و تجربه می بینند است و قاعده در مریع است هر عددی که باشد ۳۳ طرح نموده چهار

حصه کند از یک حصه نماید اگر کسر فرو باشد در خانه سه اند و اگر زوج باشد در خانه ۹ و اگر فرد

باشد در خانه ۱۵ نه که هر چه باشد است آید نوعد دیگر هر عددی که باشد نصف آن ستانند از نصف

۸ طرح کند از اول خانه تا خانه بعد از طبعی کند و در خانه ۹ که مقابل است آن نصف نویسد اگر کسر دارد

از این خانه های نصف از آید نوعد دیگر عدد کل را سی طرح شمار و در قدری که سی آید همان قدر آنجا

ستانند و هر خانه طبع را تقصیف کند و در خانه سی و نهم آنچه کسر باشد او تقصیفات زیاده ندیکینه

خالی می ماند جهت نوشتن مطلب بر این صورت است و با سطر

۲۲	۴۰	۹۸	۱۰۴	این	۴۳	۹۰	۳۴	۵۹۹
۹۲	۶	۳۴	۶۴	شکل	۳۸	۹۵	۵۲	۵۹۹
۱۳	۱۱۰	۲۸	۳۰		۱۸	۶۵	۶۲	۵۹۹
۵۲	۲۲	۱۸	۱۰۲	این	۸۱	۳۶	۲۴	۵۹۹

در علم کسیر
در علم کسیر
در علم کسیر

[illegible]

بیت و حرف ط از حرف خلقی بحرف است و سعادت مطلب برآید با مراد از طالع نه بیت ستانند
تا پس بیت حروف ع منع پنج نقاط اندخبر کجوس خمس باطنی اگر در طالع عین آید اگر چه بینات
خس است اما بر از اعداد بنیات فوقیت دارد امید است که مطلب حاصل آید ولیکن تجمل و استخراج
بیت آن از بیت طالع با نقاط صفر هفتم خانه ستانده ۳۴ و پنج خمس اکبر است ظلمانی است
اگر استخراج کند و طالع حروف یغین باشد از بیت طالع و هم بیت ستانده تا چهل بیت با مطلب حاصل
نی آید که خمس است حرف قی تحاویه اندی چهار نقاط این هر دو حرف در محل متساوی اند اما در
ابتداء و نحوست دارند از بیت طالع تا و دوازده بیت خمس اند و از گذشت ۳ تا ۳۴ هم بیت سعید
اند و استخراج قبولی بحرف است حرف ک غیر متواخیه است سعیدیت بر نحسیت غالب است بر پنج نقطه
منقوط است اگر در بیت طالع جفر آید مطلب حاصل آید و کفایت جمیع امور کند و استخراج متوالی البیت
است حرف ل نقاط نوشته نشد خلف بحرف است سعید اکبر است و استخراج آن از سه بیت گذشته از طالع
است تا ۳۴ بیت و اگر تمام حقایق از باطنی ماضی و استقبال و حال استخراج از ده بیت اول
ماضی مقابل استخراج نماید و دوازده بیت آن قلب اند حال و از ده بیت آخر استقبال حرف سؤل
حرف ل را که نقطه نوشته نشد چه سبب است جواب در میان الف تحاویلی است
چرا که حرف ل و بنیه الف است و الف و بنیه لام پس حرف الف سه نقطه است نزد بعضی هفت پس
ازین معلوم شد که لام هم سه نقطه خواهد بود یا هفت نقطه هم چهار نقطه است هم پنج المکات المکات و بحجرت
واللا هوت بنیات این حرف میهم ششمه و ریای حقیقی است اگر در بیت طالع جفر آید مراد و دنیا و عقلی برآید
استخراج از بیت طالع هفده بیت گذشته استخراج نماید حرف ن نه نقطه است اگر بطلع جفر آید
استخراج حال و استقبال نماید و اگر ضرور دارد بجز این استخراج نماید هر چه بطلع برآید از بیت طالع پنج
بیت گذشته ستانند حرف و او دوازده نقطه ست خلف بحرف است ابعدهتیه سعید اکبر است بر سه
و نیم با و لیست از بیت طالع و دوازده گذشته تا ۳۴ بیت ستانند حرف ه خلف بحرف است سعید
اشراف بحرف مرکب پنج نقطه با عدلی به ایتیه نخست سید الانسان اشراف من جمیع الموجودات الا کوان الالعیان

از نام قبیح چیست ز نامت نماید اگر لفظ و یا حرفی خطا باشد صحیح کند بعد از ان اسما اعظام را درود و در پیش
 کشند برین صورت بسبب اسم الله الرحمن الرحیم انقسمت علیکم رب العزقة یا فلان اکیل فلان اکیل
 بحق اسم الاعظم یا فلان و فلان و بحق ربنا و ربکم و بحق الهنا و الهکم ان تسعوا و یسبوا
 الی یهود و الاخوان فلا یهوش و فلان یهوش و امره و التحصیل بالاشیاء الی و غیر ملک علیکم یا
 ایها النحوان المذکورون ان تحصیل امالا و الا تسلسل علیکم ثبوتها من نار یا فی المذکرات
 المذکورون ان تقهر لون و جوکم و ارباب یکم و ان جنتهم فیه حکمت الله و البشره و البجته التي کنت توعده
 الوجا الوجا الوجا العجل العجل الساعه الساعه التي اوجب علیکم الطاعه بغفره الله و در
 وجهه الله و یا یغفر فی جلال الله و قدرته الله و عزته الله و اعداد و حرف زمام اول ۶۶ طالع کند
 اگر ۶۶ عدد بماند زمامات را در هر دو آویزد و اگر هجده بماند در آتش نهد و اگر ۳۶ بماند در آب و اگر ۳۶ بماند
 در خاک و اگر ۳۶ بماند در بازی چسب و اگر اماند در بازی راست و برین اختلاف بسیار است اما تجربه
 آورده نوشته درین رساله که مطلب استخراج جفر است این جلیب العمل آوردن مذکبات با بوسطه منافی
 عباد الله آورده هر کس که طالب این عمل باشد از خاتم الاسرار تحقیق نموده بهر دل و دینه و کرم و صدق و حق
 علی خجرات کوکب بخور جل عود و تلکی و قد سیاه بخور مشتری صندل و اگر غنچه بخور مرغ صندل
 مرغ سفید سیخ و سیخ بخور شمس و غفران و اگر غنچه و مصطک و گلاب و قد سفید بخور سه اگر صندل
 و مسد و مصطک بخور قمر صندل سفید که گلاب و اگر گشته خوب باشد جمیع اجزای و در انداخته و بکته با
 بخور که اکب جمع است و بخور اسماء مشترک را گشته بسراست جلالت غفران و مصطک و اگر گشته بخور اسماء
 جمالی صندل و مصطکی و شکر صندل و شکر صندل و حافی و علم طلب اسانی و صندل و منعم علم حروف سماوی
 بدانکه حروف سماوی بیست است ال هم اگر حرف مکرر اجمال دارد ال هم حروف اسماء ذات شری است
 مثلاً سلام لطیف قدوس نهایت شری است و در میان ظاهراست این معرفت و جفر
 در کاشفیت بواسطه دعوت ینحاید و بقول شریقیه هم غظم است که حروف هر چهار طبع جمع
 آیند و از بر باشد خواه بیانات و بقول عرف جمیع اسماء الهی اسماء اعظم اند اما هر کس را ان اسم

در این رساله که مطلب استخراج جفر است این جلیب العمل آوردن مذکبات با بوسطه منافی

جمالی صندل و مصطکی و شکر صندل و شکر صندل و حافی و علم طلب اسانی و صندل و منعم علم حروف سماوی

در خواندن التلخیص حاصل آید و اینها هم اعظم است و هشتصد و هشتاد و هشت علم خانی بدانکه جعفر خانی
 عبارت از اعمال خفیه که در بیست و هشت جزو هر جزوی چهارده ورق باشد و در زوایای آن
 خفیه است و حقائق آن بالانکه ذکر کرده باشد - مثال ربع از مکررات مشهوره است مثلاً بدین
 و مثل گوگرد که آنرا گوگل گویند و از کندی طبع منقلب باشد نیز است مگر از آب روان و در درجه اول
 صحبت دان و علاج جسمانی آنست که هر کسی که در نفس است و طحال دارد و نام او نام مادرش ملحق ساخته و
 سال بگیرد و چهار چار طریح نماید اگر یکی مانند عافه گری است حرارت دارد اما حرارت باید کرد و اگر
 مانند عافه بادی است استیب نیز داخل باد است و اگر رسم مانند غنی است و اگر رسم مانند غرض طبعی است صد و هشت
 علم خواص الاسما فی الدعوات دروقف آن اعداد و بدانکه هر یکی که جلای است حرف آن هم نشانی
 و بادی است در معانی سیر الاجابت است اما ملاحظه رحمت دارد تمام است و هر یکی که جلای
 برای ایتلاف و محبت بکار آید و در آن هم شرط است که حرف خالی و آبی باشد که مهمی بخواند و بیشتر
 اجابت شود و در آن خوب نیست و هر یکی که مشترک در دفع الاعداد است آن هم برای جلب القای
 مطلوب است بسیار است صد و هشتاد و هشت علم خواص الحروف فی الدعوات بدانکه حرف نشانی برای جلای
 محبوس و حرف بادی برای ترویج اعداد و حرف آبی برای تسکین حرارت و حرف خالی برای تسکین
 اسهال و تبس کار با صد و بیست و هشت علم نقوش الحروف فی الاشکال صد و بیست و هشت علم
 نقوش الاسماء جلای و جمالی و مشترک بدانکه نقوش عبارت است از نقشهای وقف الاعداد
 هر یکی که اعداد از وجوب دارد آنرا در بر پر کنند و آنچه اعداد فریاد دارد و شلست نخوس پر کنند و
 ذوالکتاب جمیع اسماء و وقف درست دارد و بیشتر است و اگر اسماء جلای را که در ده و در پنج پر کنند
 اثر قوت کم آرد و بهر بطریقی عمل نهایش اسماء جلای را در نقش شلست قوت عمل کرده اند و اخیراً
 و مشترک آن است که در تفسیر و تشبیه مشترک داشته باشد چون حقایق جعفر را در بعضی اعمال نقوش
 جمیع است اظهار این علم ضرورت داشته اما اینجا گنجایش ندارد و در رساله الواج قدسید الحروف
 فی علم تفسیر آورده است صد و سی و هشت علم هر را در اینها نکات یافت بدانکه یافت است

علم خانی
 علم خانی

علم خانی
 علم خانی

علم خانی
 علم خانی

علم خانی
 علم خانی

علم خانی
 علم خانی

و در بحث الهی هیچ آوان و زمان نفس را از نام ندهد این محبت حرف و پیکار از شواست مطالب اشک و
و دنیوی باشد تا موجب گرفتار و آفتخدا اله می شود و نباید باشد و مکاشفات را در نظر نیارد اگر غلبه
کند هملا انظار نماید بلکه و طلب ذات آنها را حجاب نفس داند و اگر حقایق گویند کشف ظواهر
بخوابش داشته و اغیار کند و زبان دل خود را از سطحیات باز دارد و هو شیاء باشد تا حرفی از حال
سرزند و در چهار وجه علم حرکات روحانیات روح ملکوتی را روح حیوانی بمنزله آئینه است از رنج
حیوانی از کدورتان نفس پاک است روح ملکوتی در جلوده گر بود و اگر نفس حیوانی مغلوب شد روح حیوانی
بمنزله روحانی شده روح را حرکت از لطافت آرد انکاه لطافت روح حیوانی و روح ملکوتی را شایسته
خود بیسازد و آنچه گمان روح ملکوتی است از لطافت روح حیوانی است این تحقیق را در اینجا گفتار
نیست اما استخراج جبر از نرس است قوت استخراج درست است نمی تحقیق است این علم فی موهبت الهی نیست است
بی صلاح و بی نرا است و بی انقیاد و امر الهی قابل نمیشود و مستعد اداین علم را اول مجاز و از حقوق
خالق مخلوق است و ارتباط او از حقوق محبت بجان دول باید که رخ خود را در راحت یاران
رحمت خود داند این مکمل نیست صد و پانزدهم علم حرکات جسمانی بدانکه حرکات جسمانی از نام نفس
است هر قدر که کشفته با نام و آسایش است از اصل کار مجبور است صاحب محمد این علم را باید که است
روح روحانی طلبیده نفسانی بدانکه روح ملکوتی را روح حیوانی بمنزله نفسان ماره است صد و شانزدهم
علم خلوه خلوت بدانکه خلوه خلوت را بجان دول و در بنجمن و در شش آرد هیچ اثری از جمعی که باشد
را نخر آشفته و دایم در یاد حق بود هر گاه چنین حال میسر آید منشر و منتهی ان الله یطیق علی لسان
بروی خلوه نماید این خلوت کاملان را میسر است بتدی را کوفته تنهایی بی نوائی است و توکل
بر جمیع مطالب را شاید صد و هفتادم علم و هم بدانکه و هم در آثار و احکام و خود از جمیع موضوعات
است و همه را بهوت تجل دایمی است و استظمار ملکات و اعوان از دهم است یقین است که استظمار
بوالی جسی است آنچه کشف و کرات باطل ریاضت است همه از دهم است از دهم من هم صد و
همیز و هم علم الفهم یعنی در یافتن و درک کردن جمیع حرکات و سکناات منافع و مضار یقین

علم صد و بیست و یکم

علم صد و بیست و دوم

علم صد و بیست و سوم

علم صد و بیست و چهارم

علم صد و بیست و پنجم

اهل دانش است که بی قوت فهم بزرگ طبع مغنیات نمی شود و صف و نور و روح علم انفسی را با علم
علم انفسی با نواز است بعضی بر شهودی فهمند و بعضی بر اثر مغنیات نظر اندر علم خبر و شهود نظر اندر
طبیعیات است طالع را نظر آوردن است اگر چه در فضا سعید است سعید دارد و اگر خلس است شیه دارد
اگر متعبد به طبایع اربعه است مرتبه آتش غالب دارند بواسطه تقادم مثلاً اجز اول و صف و دویم و نظر
سیوم و خانه چهارم اسبوح و پس تقادم حصول مطلب بانهاست و جبر روی آورده بود و غایب از انصاف
صمد و علم انفسی را محاسبه این نظر همین نقشه است که در ان نفع و ضرر مشقود نیاید و در علم
خبر مستخرج را باید که نظر تحقیق اصل خبر نماید اصل علمانی شاید که ملاحظه سائل کند و از او در تقاسم
حصول مطلب نماید آنچه بصدق و راستی استخراج باید نماید و با انکه استخراج را بر تریات حرفیه خسته
موقوف بوقت دیگر کند صمد و است و یکم علم انفسی را شهود نظر انفسی است که نشاء شیطانی
است که مخالف انسان بوصول کمال انسانیت صمد و است و دویم علم انفسی شود و بالمشاهده است
بدانکه مشاهده و حرف است که تبه علوی و غلی بدانکه هر حرف به است و هشت بطون شش
و مخبر و طبع آن الانعزب ظاهر و باهر صمد و است و سیوم علم اسما و در نیر نجات چنانچه در
اعمال سکندر می و در نجات بلیناس حکیم از زبان عبرانی عربی کرد است ترجمه فارسی آن
شایع است و نقوش در نیر نجات تجر به پیوسته اما در علم خفیه کار نمی آید جهت نظر این علم آورد
بسم الله الرحمن الرحیم - ایها الانعزمن الکبریت الامر لک علیک طریقین فی الجفر الجامع المعظم ما شاک فی الاعراض
و هما الکسیران الاعظمان فان کنت تشوق الیها و تتحققا باوصافها فی الکبریتة فیها مملوکان لک و لا فلاح و لا نفع
ایکالما تشفع بها لا یقبلک فضلا من ان یكون ما کالها و الیها فانما الامر علیک طریقین فلیس کل یصل الیها
بما رزق الیه فی المقام و لا کل یحب عندها الا اذا بذل مجهود و استعان بر به و خالق مقول الطریقه الاولی الجفر
الجامع فی استخراج الاسوله التي لا تعاق لها بابر از الضمائر و اظهار الخبیات و استعمال ما یوجب الذیل الصریح
بما یرفع بها الحاجات و هذا کما اذا سئل عن موت حیوات و غیره و وقوع الحوادث و رفع الوقایع و بهنجاری
یرید الانفس و تشبیه استخرج بالاولی غیر ما ذکر الطریقه الاولی استخرج به الضمائر و الذخائن و الخبیات فی الارض

نظر در علم انفسی

نظر در علم انفسی

نظر در علم انفسی

نظر در علم انفسی

من الابدانية في تصديدها ولا يكتب في السوال نفس حروف اسم المستول عليه مخصوصا بالبحروف الاسماء التي هي من
 السموات والاشتركات كان يسيل بقول اي شيء من شمير فلان او في شميري واحصل ان في امثال هذه الاسماء
 مما لا ينفع في استخراج الضمير والجناسات ولكن نحن نذكر في الطريقة الثانية قاعدة بالخرق في استخراجها كما تيسر في
 هذا المقام الى استخراج غير المستثنيات صريحا ونصا فاستعلم فان كنت لها اهلها تالها او الا فلا يسيل فاعمل بهم
 يسألون فقد طال الكلام فلنرجع الى استخراج غير المستثنيات من الجواب الاسماء التي يمكن سطر ودفها صريحا
 فنقول عرفت السابق فاعرف اللاحق وهو انك اذا جمعت الاعداد التي الميناها من عند حروف السوال حروف
 اليوم وديام شهر وعرفت في مثالنا كملته فعره ان كنت حاسبته فاذا جمعت فليكن بان تجعلها حصفا تساوية
 متوازية اثني عشر حصة او تزيد او نقص على ما يعرف صاحب الدراية والفهم لكن لا بد ان لا يكون عدد الحصص اقل من
 اربع فنظر الى انه لا بد من اربعة في هذا العلم وهي البحر وواصفحة والسطر والبیت حتى لا يخرج في شئ من العمل بعد جمع الاعداد
 الحصص التي هي خمسة على مستحضر وهي من البحر والسطر وعلى مستحضر وهي من الصفحة والبیت ولا بد لك من ان
 تأخذ في تخصيص الاعداد وتقسيمها وتكسيرا مبتدئا من يسار الصفحة الى يمينه حتى يكون العمل منتزعا من جانب الاعداد
 الى اليمين ومنها الى اليسار ومنها الى اليمين فليكن لك طريقة الترتيل التي هي من اعظم طرق الجفر من هذا العلم
 واليها كما يحصل التاكيد الذي يحتاج اليه هذه الطريقة الا من جانب يسار الصفحة ولا يجمع وضرب وتضعيف في المركبات
 من الاعداد وبرهن في علم حسابان المركبات الترتيبية المثبتة من الاعداد ولا يمكن فيه الجمع والتضعيف والتقسيم والوضع ولا
 الضرب ولا اشارة بالبحر والواحد باليسار من صفحة حساب فاذا عملت في كتابها اذ انت جمعت حصصت وسمعت
 في تخصيص المثال في فاصف على كل حصته ووضعت وخرجت منه ما يناسبه او يساويه من الاعداد او نقص منه ما يناسبه
 الحصول ترتيبا فلا تعقل عن ذلك وجبان مناسجه طرقت تخصيصها الذي هو العدة سيزر اليه فيما بعد ذلك فقصه ان
 اهل العدد ولكن ضيقنا حتى حين فاذا عرفت هذه النسبته وعملت بهذا العمل من تخصيص صفحت الجفر الجامع الذي كان
 تقدمه وهو الواسع الذي كان في استخراج برهن سوالي قليل الحروف اجوبه طولها الى ما يتناهي ولا يقف من
 سوالي اثير الحروف وجوبا مختصرا غايته ان تقصا حصولا من كلمتين جافرتين والاول يكون بقاعدة التضعيف التاكيد
 يكون بقاعدة الاسقاط والتلخيص فليكن بقاعدتين من هذه الرسالة ولما تم عن الجفر كل شيء فمخرجنا كما

استخراج از بیت طالع تا آخر بیت ۲۸ باشد با هم سعادت و حصول مطلب عبرت تمام است حرف می
 بهشت نقطه است بیدار علی بن موسی و استخراج بیت طالع بهشت گذشت تا اینجا بیت طالع
 با کمال نقطه عبارت است از سر سوزن با و کیه از موسی اگر سه سوزن با جمع شود کاشع الذنب فرس بود
 سیوم علم طالع حرف آتشی آتشی طالع حرف شش و حرف بادی طالع حرف شش و حرف شش
 حرف ابی رخ بزرگ حرف شش و حرف شش و حرف شش و حرف شش و حرف شش و حرف شش و حرف شش و حرف شش
 استقاط الحروف یعنی دانستن استقاط حرف مکرر از زمام و در غیر دانستن حرف اول و آخر بیت
 که سه مکرر اند مثلاً در ورق اول و صفحه اول و سطر اول و خانه اول ۱۱۱۱ و خانه دوم ۱۱۱۱
 و خانه سیوم ۱۱۱۱ علی بن القیاس و الترتیب پس استخراج حروف مکرر بقرائن حصول
 مطلب استقاط نماید بیستم علم ارواح الحروف ارواح عبارت است از نشا اتقوم حروف چنانچه
 و مزی ارواح است اما این قول بجهت آنی چونند و پس بطریق دایره حروف نویسد قابل هر حرف
 که باشد روح آن حروف است و بعضی حکما از شریقه که در عرفات کامل اند میگویند که چون نکته مبدأ
 و نشأ حروف است پس نکته روح باشد چنانچه در چهارم سینه ذاتی بنظر نمی آید چنان روح نکته در
 حرف بنظر نیاید اگر نکته از نکته الف و چهار نکته خلاف این سخن پسند طبع ایشان نیست میگویند که
 چون نکته مستطیل عرض و طول و در در هر شکل که میشود حرف میگردد پس یک نکته است بهر شکل از
 اعوجاج خود مختلف الاشکال شده این قول از جمیع اقوال قوه دارد بعضی گویند عدد حروف روح است
 مثل عدد الف احد و این سه حرف است بمنزله و البید ثلاثه در لفظ الف اند و با تئاع و باستقاط مکرر
 ۵۰ این عدد ارواح حرف است اگر سه استخراج بخف فاطمه علی با ارواح حروف نماید میرسد استخراج
 تواند شد بعضی گویند حروف و در نوع است کورا و طعما ارواح حرف نورانی و طعما فی اعراب طبعی است
 باین روایت ارواح حرف آتشی رفع یابند که عروج آن از مرتب حروف است و ارواح حرف بادی
 نصب بود که سطح و هموار و صاف مکرر بود و ارواح حرف آبی کمره بود که در و مش فروری است
 ارواح حروف خاکی جزم که مدور و مقیم است اگر احاط باول حرف باشد خبره صغیر بود که تیره شماره

در این کتاب
 از حروف
 و احوال
 و احوال
 و احوال

در این کتاب
 از حروف
 و احوال
 و احوال
 و احوال

[illegible]

هو الا خلاص الاعتقاد والاعتقاد بهم وذا كن لا يعيب الاشمل هو لا فقا لغز حركات الدنيا وكم حركاتها
 لهذا كنه ولله الشكر في الاول والاخر والصلوة على رسول الله وعلى علي باب مدنيته العلم رسول الله والاولاد
 الكرام والحمد لله على ذلك كان الغرض من هذه القاعده الاخرى في استخراج المستحقه المستحقه في الحروف الرابعه
 الحروف الاربعة وافر في نفسه الحروف وافر بالكل فيما بقي بعده من الحروف واطرح الزاويه والزاويه بطرح المشاهد
 المشاهدين منها يحصل الحروف المستحقه وان اقيمت تاخذ السؤال بحسب الجمل اكر فخذ اقسام اول فخذ الاحاد وبقية
 وارت ولفوف وبعده عدد حروف والصف ومساويه مستقيمة ومختصة وعدد موحدة وثنائية وثنائية لطيفة ومفرقة
 اربع وده ودرج طاق شست وفتى كل من من س ع ف ص ر خ ض ظ غ
 صد و بست و چهارم علم بصحت و منافع بدانك علم بصحت انت كه من سكت سلم و من
 سلم و چهار حرف صوت از ان بدل آريم همه يوزاني اند و منافع آن در زمان مبتدي هو پيدا
 به انكه حيوانات ماهي مائي زبان ندارد و گوش ندارد و عقرب نابينا و ماه و زرد و چشم مبتدي
 عمل چنان مي آرد كه عقرب نابينا است هر گاه ماه در عقرب باشد و تحت الشعاع بود و در وقت
 صوت را در دهن عقرب انداخته جس كند و گوش مبتدي بيار و زبان مبتدي بنماي در چنانچه
 نيت كه نبويد صد و بست و پنجم علم الغزيت و حسب القوي معلوم است كه براي جسيبت نفس
 اين عمل مبسوط است صد و بست و ششم علم ناطقه بدانكه اثر روح ملكوتي است و ثنائه و ثنائه
 حيوة باقي محتاجي آن همه علم پانصد و بست و هفتم علم نفس نفس است طمأنينه لوانه اما
 مطمأنينه آن است كه جميع اعمال او در متابعت حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم و اولاد
 و جنسين دارد و گاهي بپيكي و گاهي بدبي و ماره همیشه در نفس شيطاني است صد و بست
 هشتم علم عالم الخيال و المثال بدانكه آنچه در عالم شهادت است مجمل ميشود در عالم مثال و نظير
 مي آيد بقا مات ليس منش و نمود در عالم مثال او در خيال باشد بدانكه بعضي امور در مثال
 مي آيد كه در خيال نيامد باشد ليس آن كشال در نظر آدمي هر خيال نباشد خواب و در مرتبه
 متصل منفصل متصل است كه آنچه در مشغول بود و كار و باشان باشد و در عالم مثال نموده آنرا

علم بصحت و منافع

علم الغزيت و حسب القوي معلوم است كه براي جسيبت نفس اين عمل مبسوط است صد و بست و ششم علم ناطقه بدانكه اثر روح ملكوتي است و ثنائه و ثنائه

اعتبار نیست که اصل مکاتفه را و تفصل آنست که پنجم بر گرد خیال نیامده باشد از این اعتبار آن
 تمام است بالیقین اگر صاحب نام صالح باشد و بطور آید و اگر با بودگی نفس مبتلا است و در تمام
 صد و بیست و نهم علم امتزاجی الحروف باشد الحروف من اسم اعمال خبر است و حصول از روف آن
 حاصل است چنانچه مثال در اعمال خواهد نمود انشاء الله تعالی صد و سی و ام علم الحروف مع اینست
 و تقدیر ثلثه و نصفیه و ربعیه حروف سه نوع است لغوی و سروری و مکتوبی که در آن گذارشته و تقدیر
 هر حرف از اینجه ظاهر است و همان عدد را نصفیه و ربعیه و ثلثه ساختن موهبت صد و سی و یکم
 علم معرفت ز نام معیده و صد و سی و دویم علم معرفت ز نام نحیه بدانکه ز نام معیده است که از
 حروف طالب خلثه باشد بعد از آن اعداد و حروف در حروف طالب مع اعداد و در خلثه بعد از
 عربیه بر و آن همه را اعداد و نموده مدخل ثلثه بکشد این همه مخارج بر آورده ز نام بغیر تکرار حروف
 کند مخارج اخیر را بنظر داشته حروف مطلوب مدخل ثلثه کند بعد از آن اعداد و حروف مطلوب با مع
 اعداد مدخل ثلثه بعد از عربیه و عربیه بر و آن همه تقدیر کند مدخل ثلثه بکشد از این همه مخارج بر
 ز نام غیر تکرار حروف کند مخارج اخیر را بخارج اول طالب بعد از حرف تحا و یه موافق سازد و در حروف
 همین را خالص از تکرار کرده ز نام کند اول حرف مطلوب پایان اول حرف طالب باشد این نوع
 عمل آوردن سعد بود و اگر خلاف این معنی بود محسوس است صد و سی و بیوم علم معرفت احکام
 احکام خبر چهار نوع است یا طلب جلالی و جمالی یا غالب جلالی اگر حروف طالع بیت حکم تن
 و دل سائل دارد و صورت است سعادت اما تجمل وین حکم سریت و اگر حروف نشی باشد
 هم طام حصول بر سرعت مطلوب است این نیت در جز و اول در صفحه ۵ و در سطر ۹ و در خانه ۱۳
 ازین ۴۴ خانه اول که ماقبل این خانه است اهرج ع در همین جز و صفحہ و سطر ۵ و خانه ۲
 است احوال ماضی مخبر است و از بیت طالع تا ۴۴ همین جز و صفحہ و سطر ۵ و خانه ۱۳ است محض
 احوال حال است و ازین بیت که جز و اول و صفحہ ۵ و سطر ۹ و خانه ۲ تا خانه ۱۳ همین جز و صفحہ
 سطر ۵ تا خانه ۱۳ مخبر احوال استقبال است و اول ازین احکام خبر ایتنا نیت صد و سی و چهارم علم

علم الحروف
 علم الحروف

علم الحروف
 علم الحروف

علم الحروف
 علم الحروف

علم الحروف
 علم الحروف

معرفت ملاک اسماء و علمیه سابق احوال هر کدام مذکور شد اگر ملاک بحروف آتشی یا این طبع حلال
 دارند و اگر بحروف باوی آیند بطبع خود بحال خود آیند که از شرات مطلب رابا زد و در آمد اگر آتشی
 باشند طبع بستن دارند صدوسی و پنجم علم معاون از صیغه یستی و کو بی که ازین هفت اقلیم پنجم
 تعلق دارد بر محل معدن سریت نام موکل آن از قبایل است و زمینی که تعلق به شتری دارد معدن
 قلمی است و زمینی که تعلق به مرغ دارد معدن آن همین است موکل به سیائل است و زمینی که تعلق به
 معدن آن در است نام موکل آن کلمات سیل است برای کسی عمل کند و دوم کلینا برای آنکه عمل آن
 و زمینی که تعلق به بره دارد معدن آن س است نام موکل آن سمون است و زمینی که تعلق به قرار
 معدن آن فقره است نام موکل آن نقد سیل است و زمینی که تعلق به طار دارد معدن سیاه است
 است موکلان اسکائیل و هر کان در آن زمین بود است صدوسی و ششم علم تنخیر این اناس
 بدانکه تنخیر جن و انس را در تنخیر کاری نیست اما بدانکه این علم در علوم مذکور شده مجمل است از او اگر
 خواهد که تنخیر جنیات کند اول باید که تطهیر رخ و حاصل آورده بعد دعوت سوره جن را بعد از مایه
 حروف این سجده بایمانی که از مجذوران اعدا و جذب بیرون آورده باشد معین کرده بخواند اگر جذب صحیح
 نیز آید بر جذب هم اسماء الهی عدد صحیح بر آورده معین اعداد و یومیه کرده بخواند جنیات مستخر و مطیع شوند
 هر چه فرمائی و آنچه بگوئی و هر چه بخواهی همه آن کار را کنند و یا آنکه این عمل دعوت را مخصوص تنخیر
 بکتابت نوشت بخواند و بخورات سجده بجا بر دو ترک حیوانات کند چون بکتابت نوشت حاضر بود جمیع
 جنیات حاضر شوند و مستخرج گردند و تنخیر اناس با بعد از آنم مطلوب سوره فاتحه را دعوت کند و یا آنکه
 آنم طالب مطلوب را انتخاب کند چنانچه سابق بیان کرده شد صدوسی و هفتم علم الساعه و علم
 برج الشمس القم از تقویم ظاهر است در استخراج جفر هم مطالب است و در برج شمس و قمر
 حروف و موکل آن نیکی نه قبل ازین تحریر یافته صدوسی و هشتم علم موکل حروف و موکل
 آن میگوید چنانچه بالا مذکور شده صدوسی و نهم علم طبایع بحروف اگر طالب بیت حروف است
 آید بر حروف حاصل مطلوب است اگر بادی آید بر گردن است اگر آبی آید بر محبت شود و اگر فانی آید

علم صدوسی پنجم

علم صدوسی ششم

علم صدوسی هفتم

علم صدوسی هشتم

آن نقش در پشت بصلاب پیوسته بود و تمام اکت این حروف بطرف نشو و این نوعی است از آن بود
 و در سکنه دوی نوشته حکیم شمس رحمة الله علیه در رساله اش حال حروف سیکوید چون خودی که نجی
 بیستون رسانی بر او پست خرد که با غمت و او ده باشد صورت گاو بی سنگار و بزرگ و ذنب گاو چون
 خرقه کند بر نام او بنام مادر او بر دو بر خرقه پاره بنویسد و بر پشت آن خرقه شصت لام نویسد و با ستر
 نه ملفوظی و شتر کند بقل از رزق اما باید که شتر خوش باشد بر سر زحل و یا مریخ آنرا در پیچید و بن کند و حقا
 دوی آنکس بر پنجهای گاو کند گاو مبتلا شود و از زمانی که در فن نام مادر او را بر پنجه مادرش بیاورد کند شکل گاو
 صد و چهل و هفت علم انظلی فی اشعوات الارضیه الفلکیه بن ساسم النظرو انظلی بن علم راجع
 بعلم جویاری و ستمای فیک است اما چون در علوم شمرده بعضی از احوال آن یقین پیوسته می آید بر که
 خدا بد از احوال شخصی اطلاع یابد آن شخص را در کتاب ایستاده کند در دست برکت او در او کند و نظر
 خود بسایه او اندازد و خود را حرکت دهد چنانکه نظر خود بندد که چشم خود بر فلک کند سایه او و نظر آنکه
 درست اعتقاد باشد به چیز است و اگر سر و نظر نیاید بر پدر و مادرش تمام گشته اگر درست است نظر نیاید
 بر او و گمان درست چپ بر او و خود و از آن پامان زن و اگر پشت و بر نظر نیاید و او اگر سینه
 ندارد و صاحب تمام گشته این عمل سه دو آن است تجربه پیوسته صد و چهل و هفت علم
 صفافی و مراتب با الفعایر و علم الواح نقوش علم خدایا بد آنکه اگر روشن در مریای بد انهای پیدا
 آید تعبیر است که قوت ایمان و یقین قدرت الهی در ظاهر عالم پیدا و اگر عکس بود و علم
 الواح نقوش و در کسیر حول المطالب من الجفر بالتکلیف حروف باید که نقوش الواح که از سینه
 در سینه تا صد و ده و در جبر نقوش تحریر آورده اینجا گنجایش ندارد و مطالقی حول مطالبه است که است
 که احوال سائل بنویسد و حروف را از آنکه افعال نماید نام اول باز آنکه گاو بناید و یکم از احوال سائل
 توان کرد و پیدای آید این مثل بطریقه سفر آدم است که قد نایب تر قریب بر آن حکم کرده اند و بعضی دیگر این
 احوال است که مطالب سائل فرو بنویسد و ساعت شمر بر آن حروف بنویسد اگر ساعت اول
 یوم باشد حرف بجرق و دوازدهم ملحق کند و حرف دوم را بجرق و سیزدهم ملحق کند و بیستم را بجرق

علم جویاری و ستمای فیک

علم جویاری و ستمای فیک

و بدو بود و آب و صوف آن لطیف و پاک باشد و در یک دوات دو کس نویسد که نخست او بدین
 آن بعد از فراغ کتاب سه و دو باشد و اگر جفر نویسد دست کافرزان باز دارد و عالم سواد اقلیم خط
 است که حرف نشوش نباشد و حرف را واضح تحریر کنند علم تبدیل الحروف یعنی بحرف غریبی
 تبدیل نمایند یا عدد از بر و بیانات حرف عوض آن آرد و بیانات تا بیست و هشت بطون نموده میشود
 و نشاء الله تعالی و بیانات از آن گویند که بر بر سه حرف مفعولی باشد چون زیر لفظ شود مع بیات
 شود و اگر دو عدد و پنجاه و سی و دوم علم صدر ز نام و حصول آرد و در آن مطلب من طریق استخراج
 این و علم موخر ز نام شد و بطرفی نموده و بجهت از هر یک حرف واحد است و این پنج حرف و توانی
 نویسد بعد از آن از هر یک حرف ثانی بگیرد یعنی ترفع عدد واحد از آن توانی تحریر آرد چون تمام حرف
 از نموده نوشته ز نام کشد اول نگاه بر صدر ز نام کند که آنجا احوال باضی پیدا است نظر در کتاب نام
 کند احوال حال او را آنجا یابد و حرف موخر ز نام از احوال استقبال ظهور آید این تفصیل در حکام
 جفری نماید نشاء الله تعالی و این استخراج یکست و هشت صد و پنجاه و چهارم علم اقلیم
 در مفرات مثلث بعمل آرند باید که در ساعت زحل ساخته باشند و در مفر و خمس ساعت
 کنند و در مفرات بعد از تسبیح عمل می نمایند و در مفر و جات که بر این تلاف عمل کنند در ساعت ششم
 سازند و اگر برای تخیر و جات نویسد قلم باید که در ساعت شمس کنند و اگر برای حیات بنجیم کنند و در ساعت
 عطارد باید کرد و اگر برای تسخیر مردم پیش او حکام عمل کنند ساعت قمر باید کرد و صد و پنجاه و پنجم علم
 لواطی الحروف و خاتم الحروف بدانکه لواطی حروف است که ملحق باشد بحروف دیگر و خاتم نیز بود مثل
 آو و ز و علم و طالع بیت جفر و حرف ا ل ا ل که این طبع نظر مسائل گفت و گوی بسیار بود مثل شین
 غین ی این قطع شمس است جزو ۲۱ و صفحه ۲۸ و سطر ۲۳ صد و پنجاه و ششم علم بطلان اعداد
 بدانکه ابط اعدادیه نمایند از م ا ب ط ا و ا ح و ش م ن ا ر ب ع ی ن ا ر ب ع ی ن ا ن ا و ی ط و
 حصول مطلب بجز از الحروف بر نه و حروف غریز از بر تبه هر حرف طبایع که تقوی و معرفی او بود بدین
 که مقصود حصول بدین انواع استخراج اصل است از جفر حافی و بسیار عمل درست است علم بطبیعی

علم در پنجاه و دوم

علم در پنجاه و سوم

علم در پنجاه و چهارم

رسالة بیه
ح بیاض ط ص غ و س خ ن ح ط س ق ح ک ا ن ح ع ط ص ی ا و س ق ح ک ط ر ق ی و س
بسط تقوی بنوعی که ظاهر حروف ضرب در ظاهر حرفت اول به بیند که حروف چندم مرتبه است
از مراتب تجویز آنرا اعتبار کنند مثلاً هر که در مرتبه ۲۳ است در ۲۴ کرده ۶۶ شد و سیم مرتبه
۹۱ است آنرا در ۲۴ ضرب کرده ۲۱۶ شد صد و شصت و یکم علم بسط افعال حروف
عبارت است از دو چندان ساختن اعداد حروف که بحسب اعدادی که قایم است بایشان از وضع
مقاربه مثلاً اینجا که محذور بسط تضاعف کند و از آن حروف جاهل آید هم را تضاعف کرده و
ح را تضعیف نموده شد و ی شد باز هم را ف آمده و دال را ح گشت مجموع حروف متصله ازین
زیر عددی این شد و ی ف ح و تضاعف نمودن حروف ملفوظی و سروری و مکتوبی محذور است
باینکه ضعیف آن ف ق ح ی باز هم کذا و دال ملفوظی تضعیف باشد و حروف متصله
ف ق ح ی ف ح ی تضاعف مع البینات از ف ق ح ی ف ق ح ی صد و شصت و دویم علم
بسط مکسیر عبارت است از حاصل آوردن حروف از حروف دیگر بنوعی که کسورات تسع محذور است
کنند و هر کسری حرفی بگیرند مثلاً م محذور ۲ است نصفه که دیگر از کسورات هر ربع است
ی باشد و از کسورات ثلثه سیزده است ناقص که ح ی باشد و قس علی و کاکه حروف اللامثال
پس بر شرح آید نصفه و ربعه ثلثه تا عشر از مجموع متصل حروف از بسط کسورات نیست که ی خ و
ب ک ی ح ب ا قاعده کلیه در کسورات نیست که از هر عددی نصف و ربع و ثلث و خمس و سدس
ثمانیه و تسع بگیرد این اعداد کسورات گویند مثلاً از ۸ نصفه ۴ ربعه ۲ ثلثه ۱ و ۸
سدس و ۸ کسور ۱ و سبعة مع کسور ۱ و ثمنه ۱ و تسعة صد و شصت و سیوم علم بسط
تجانج نیکوترین انواع استخراج جفر است و از آن گذشته اما این تجانج زیر کنند و بنیة نمایند باطنی
تجانج کنند بر آنکه حروف انواع است اول حروف تجویز دوم نفی الجدی سیم حروف طبیعیه غصیه و چهار
حروف بروجم و پنجم حروف سیاره است سیمیه ششم حروف عزاییه هفتم از نادا حروف هشتم از
ربع الحروف پس تجانج در جمیع اعمال حروف بمطلب میرساند صد و شصت و چهارم علم بسط

غریب العمل است عبارت از اعمال طبعی باشد مثلاً حروف آتشی از همه طبایع تقدم دارد و حروف
بادی بر اتمیه قراین آن بحر حروف آتشی کنند حرف آتشی را با حروف بادی مقنوی سازند حروف
آتشی را ترفع سه در اعمال و خواص چنانچه در اسم ناقص الف آتشی و خواص او است که سوره
حرارت و نقص همکام دارد و در اسم نور قلبیه و ادب بادی است خواهی داشت که در وقت طوبی شرح
دارد که ارام سنج افزاست و خواص حروف در جمیع امور ثابت بر حرفی خاصیتی خاص دارد و
ترکیب کردن حروف آتشی به باد بقوت آتش است علی هذا القیاس و حروف آبی را مقنوی
نمایند چون خاکی ترفع به آبی کنند و تسلیج با و از آتش از اصل حقیقت اگر با و نباشد آتش متحرک
مستوی و تسلیج آبی به خاک از طبع مجاز است مثلاً ابر بر نزول باران تحقق زرش و تخلو جلیل
قرتیه نام آن نزول بر ارض بر زم شهاب و می ل ق ر خالص آن نزول بر ارض شرج
می ق غریزی آن مخرج حرکت آب ف ن ت و ج ط از نام درست شد قولیات چنین است پس ط
ج هر دو که م ت ا ق ب بجا ویت ب بدش نصفه و ب مع بنیه باصل ب با در تخاویه را اصل
را از قوس علی ننگ صمد شخصت و پنجم علی بسط حروف مع البینات بتجدد تراخیه که استخراج احوال
سائل درست اذن توان کردند آن بسط با کون است اول بسط حروف زیر بریه است چنانچه الف ج
بستاند و باران شهاب را آتش علی هذا القیاس پس حروف بسط عیدیه این باشد احداث اثنان
شمار بسط ع م س س ت س ب ع ش م ان ت س ع ع ش ع ر د ی ن ش ل ش ی ان از
ع ی ان ع م س ی ن س ت ی ن س بسوع ن ش م ان ی ن ت س ع ی ان م ای هم
ات ی ان ش ل ش م ای ه اربع م ای ه خ م س م ای ه س ت م ای ه س ب ع
م ای ه ش م ان م ای د ت س ع م ای ه ال ف حروف غیر مکرر عدویه نیست اح و ث ن
ل رب ع خ م س ت و ش ی و ف دوم بسط حروف مع البینات الف الف لام فایا الف جیم
جیم یایم علی هذا القیاس الی آخر الحروف بیوم من طبع الی الحروف بدانکه طبایع حروف طبایع غندی است
از اعراب مقرر آن گرفته از اعراب حرف بستاند مثلاً الف آتشی است اعراب رفع پس الف



**THIS EBOOK IS DOWNLOADED FROM
SHAAHISHAYARI.COM**

**LARGEST COLLECTION OF URDU
SHERS, GHAZALS, NAZMS AND EBOOKS.**

حاصل آورده استخراج کند مثلاً که مذکور است و الف غیر متواخیه است و قواخی ح و ح است و بیستم
غیر قواخی و است این حروف با ت ش ج ح و ذ ز ک ش ص ض ط ظ ع غ ف ق متواخیه
متصل ۱۴ حرف است و چهار حرف منفصل و باقی منفصل در استخراج از این بحروف غریبه نیز استخراج
نموده شود و شدت و ششم علم کمال ظهوری است قاعده کمال ظهوری آنست که عدد از
اول حروف تا آخر مقصود ستانده چنانچه از الف تا ط حاصل پنج است و از الف تا یا پنجاه و پنج
و تا کاف هفتاد و پنج پس علی ذلک سایر الحروف و اعداد و مثلاً سوال میکنند که سفر مشرق
نفع دارد یا نه از سین تا شصت صد است و از سیم تا شصین نه صد و نو و چون حروف مشرق عدد اولی
صیح درست دارد و ۴۰۰ عدد دفع ۲۰۰ از آن تا ف باقی عین ۲۰۰ از آن دارد جمله ۲۰۰ ۲۰۰ ۲۰۰
این عدد در ادعین آن عدد ضرب کرده حاصل این عدد شد ۴۰۰ ۵۹ در نیم مرتبه جزو این عمل
مضروب سابق است این بطور خاتم الامر را بعد از ۲۸ بیوت طرح نموده بیست و یک مانده بیست و

نکته در این است که

۵					
۵	۶				
		۶			
		۲	۲	۲	
		۲	۲	۲	
		۲	۲	۲	

به سوال موقوف است

بقاعده کمال ظهوری بیست طالع جزو ۵ و صفی اول و سطر ۵ و خانه اول ۵ از ادعیت بیست
بیوت عمل تمام کند صد و شدت و ششم علم کمال ظهوری آنست که عددی را که در نفس عین
ضرب کند حاصل ضرب کمال ظهوری است مثلاً اسطوق الکلام حاصل ۳۳ باشد و نفس آن
ضرب کرده یک لکه و شش هزار و نه صد و بیست و نه است این عدد و کمال ظهوری مرسوم است تقسیم
استحسان صورت نیست اول مرتبه ۳۳ در ضرب کرده نه صد و بیست و نه و در ثانی مانده ۸
و دو که بالانه بود بر آن افزوده شد نه صد و بیست و نه و در مرتبه سید و بیست و بیست آورد

نکته در این است که

هم وزن اوست مثلاً الف ابجدی را عدد عربیه با حرف تهجیه ضرب کرد و شد حرف با ابجدی یا با
 تهجیه ضرب کردیم و حاصل شد که با ساقی صفر هم وزن اوست یعنی احد را با الف که عدد آن یکی است
 ضرب کردیم سه آمد که نقطه صدوسی هم وزن اوست و حرف ج ابجدی را با سه تهجیه که هم وزن
 اوست ضرب کردیم سه آمد هم وزن اوست و حرف د ابجدی را با سه تهجیه ضرب کردیم سه آمد و سه
 ابجدی را با ج تهجیه ضرب کردیم هم می شد که هم وزن اوست علی بن القیاس را نوبت حروف را بحال داد
 بمراتب ضرب کند که وزن حرف است و بعضی حکما و بنقاط وزن کنند اما در خیال نیز مراتب ابجدی در
 مرتبی دارند این قول درست تر است و اسباب حرف اول آتشی است هم وزن حرف اول با دوی است
 حرف اول آبی هم وزن خاکی است حرف اول است چنانچه در عمل غزایر حرف را عمل از این قول
 بصحت الکلیت دارد و هم علم حرف الایام حرف شنبه است و حرف یکشنبه آ و حرف دوشنبه ب
 حرف سه شنبه ج و حرف چهارشنبه د و حرف پنجم ه و حرف شنبه و و حرف یکشنبه شنبه ی
 حرف یکشنبه و و حرف شنبه ی و حرف سه شنبه ه و حرف چهارشنبه ل و حرف پنجشنبه س و حرف شنبه
 این وضع انقول میر المؤمنین علیه الصلوٰه و السلام است یا زوهم علم حرف نه و هم علم حرف
 ز و صرقت ریم الاول ج ریم الثاني ه جادی الاول و جادی الثاني ا ب ج ث شعبان
 رمضان ه شوال ز و یقعدہ آ و ذی الحجه ج و طریق دیگر آنست که از شهر ربیع میات تا نزد شمس
 محرم هم حار و شمس ۹۰ شد و صفی و ی و ق را شعر شد ریم الاول را یا عین الف لام
 و اول لام و کب در ریم الاخر را یا عین الف لام الف جاد اول جیم هم الف و ال الف لام
 الف و اول لام و کب جادی الاخر جیم هم الف و ال الف لام الف جاد اول جیم هم الف و ال الف لام
 اشعبار شین عین با الف فون ذی شهر رمضان را سیم ض و الف فون غشج شد شوال شین و اول الف
 لام شین شد ذوالقعدہ ذال و اول الف لام فاف عین و ال صاع غز شد ذی الحجه ذال با الف لام جیم
 بها طلت شد و و از و هم علم حرف کو کب از قول الف از ششتری می و ازین پنج حرف و از شمس شد و از
 و از عطار و و از قر سیر و هم علم حروف ابجد یعنی حرف شهر را بر میات ستانند

حرف اول آبی

حرف اول خاکی

حرف اول آبی

علم و فن

مفهوم

علم و فن

شش ک بر ا س ل با ک بر ی شش ط و صد و هفتاد و ششم علم مدخل کبر
 و سبط و صغیر مخارج بشارت است از اعداد و حروف کردن از مدخل مثلاً ۴۲۵۴۲۵۴۲ حروف و ک
 خ و غ تقدم اعداد و افراد ال حساب میکنند اما علماء و کسیر حروف عکس آن بجای برده اند و علم صحیح ا
 صد و هفتاد و هفت و هفت علم اعداد و حروف مدخل ثلثه آن است که عدد حروف ما مرتبه بر اعداد
 و عشرات و احاد اگر جمع آیند مدخل کبر از عشرات احاد جمع آیند مدخل و سبط اگر از احاد باشد
 مثلاً الف یکصد و یازده است و سبطیه ۱۰۰ صغیره ۱۰۰ علی هذا القیاس و جمیع حروف صد و هفتاد
 و ششم علم کلامی و ششم هفتاد و ششم علم کتابی بدانکه علم کلامی آنست که از حروف و ترکیب
 چنانچه از الف تا لام صد و پنج باشد تحقق آن قی و تحقق آن صطلح نب شود و مدخل و علم کتابی
 آنست که از آنچه در سطر مطور گرد و چنانچه و علم لبابیه آنست که بر و بین و آخر واحد باشد و علم
 آنچه حروف و بخاطر مطور آید لبابیه است و اگر طالع بیت حفر حروف لبابیه اول آید مثل م ر ا م
 مطلب بطبع و منقاد و مر او باشد اگر و حروف لبابیه هم م با و و ن ن با و و او آیند و ما بعد آن
 ظمانی باشد و آن ن بود مخبر از غم و خن و اندوه باشد و اگر هر چهار حرف طالع چهارم باشد
 اول تبرغم ستاندن است لبابیه است پس لا چای تبرغم از واجیه ستانند که آن س است این
 حروف نورانی است ابابینات ظمانی دارد و آخر آن همان حرف ص است که تبرغم شش شده
 اعداد بر و بین و واحد است و د شانی را تنزل از واجیه ستانند که این حروف سعیده است الحال
 اینحرف به م مثل اتصال زهره و مشتری است که هر دو سعد اند و م ثالث ترفع اوتار یسع
 است و ترفع و مقوم ن است که بین آن جز و دوست و م چهارم تنزل اوتار یسع است
 شخص الحروف صورت هر چهار بدین نوع است م م م م مرتبه اول نون س ک ع مرتبه
 دوم س ع ل ف ازین اشکال اگر تمام کشد بر و در و از کشد محرم این علم را پیدا است

بسم الله الرحمن الرحیم و طریقه استخراج بدانکه اول مدخل از اعداد و حروف شمار حروف و لغت
 مکتوبی حرف ساخته در یک سطر نماید و این را نظیره ابجدی گفته عدد دیگر زوج افراد غیر صیم ثلث بود بطریق عمل

و در حرف خانی پس ملاحظه باید کرد که حرف طبع در چهار طبایع مهفت و در اول رزل است
 و دوم شتری سیوم ریخ چهارم شمس و پنجم زهره ششم بطار و هفتم القمر و اول درجه از چهار طبایع
 عکسوی است و درجه دوم حکما و قوی دارد صاحب تصرف است و درجه سیوم یا فست و کبک است
 انگیزی سرد دارد و درجه چهارم سلطان طبایع است با سقیلای ذاتیه و درجه پنجم زهره و طبع است
 و در ششم شمس و طبع نیک و نه بر درجه هفتم درجه طبع مرتبه چهارم عمل آرد و فهم من فهم این
 حکما و اثراتیه نه نوشته اند و جملات برین طرز نیستند حکما و شمس که اهل تجویم اند این نوع استخراج
 جفر نموده اند و الله اعلم بالصواب و در شمیر بعضی از علمایان این فن این نوع استخراج صحت را
 نمی شناسند استخراج جفر از سنی از مرتبه است چنانچه مذکور است بایان این رساله اعمال جید نموده می آید
 البته الله تعالی بمنه و کرمه حمد و شتاد و یک علم نوازین حروف با نقاط و اشیاء نقطه عبارت است
 از درجه چشتی شتاد و میداد اصل حرف شتاد الف را سه درجه است بر درجه آن دو دقیقه بر اعشاری
 باشد پس در میزان از الف سه چند است و شتاد و اشیاء در عمل نقاط فرقی با دلیج پنج
 نقطه دارد که پنجاه دقیقه باشد و اول کتاب و میان علم نقاط تفصیل نوشته مطالب است که
 ازانی و یکی اثری عظیم بود که از بیت طالع توان متعاقب مطلب یافت و شتاد و دوم علم
 مراتب طبایع حروف که در قسم منحصراست جید و تقویم است با اینکه هر حرف را هفت مرتبه طبع
 سیار و چنانچه نوشته اول رزل و از قمر بتلی بنده القیاس است مرتبه حرف هفت طبع سیار
 یافته است اگر دسیه طالع بر چهار حرف طبع اول درجه باشد و طبع رزل استخراج شود و در
 درجه هر حرف به دقیقه است عدد هر حرف را عمل کرده عدد ساعت جید نموده هفت هفت طرح کنند
 ستمه از طرح بماند آن درجه طبع ستاره باشد شتاد الف

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

۱۳۱ عدد شش پایه جمله و مثل در ساعت شتری میکنند
 عدد آن تحسین بیست و هفت جمع آن ۴۴۴ عدد از وضع شد
 ۲۵۹۳ بصورت این وقت عمل الف شمس باشد و طبع هر حرف بر وقت مختلف عمل می آید مطلب است

در این کتاب
 از الف تا ز

در این کتاب
 از الف تا ز

[illegible]

1	2	3	4
	5	6	
		7	8
	9		10

[illegible]

۱	۳
۳	۹

که در یک بنیاد و صورت، جمیع این اعداد را اشتقاق کردیم شک نیست که در یک منبع و دگر
ی سرچش منبع این نوع از آن حاصل خبر است چنانچه این اشتقاق غریبه نماید

باشد و هر وجه بیست و قسم برابر است و هر قسمی را دقیقه گویند پس تمامی فلک بیست و یک مرتبه است
 و دقیقه باشد بعضی قرین را بطایع نظر کنند مثلاً الف اول حروف آتشی و اول حروف بادی است
 پس قرین اول حروف آتشی حروف بادی که همه وزن طبایع است علی هذا نقش و علم قرین طبایع
 حروف بر تبه هر حرف قرین است اگر جای باقی ماند از حروف خالص سطر سوال چارم که پنجم حرف از حروف
 باشد در شمار بگیرد و علی هذا القیاس و جمع شمار بعمل آرد صدد و نو و هم علم البوالمست از نام و بنا
 نیز گویند مطلب بر نام کش تا حصول زیام اول آید بضمی حرف از آخر با حرف اول آید پس ملاحظه کنند
 حصول مطالب عبارتی و لفظی حاصل آید و در زمامات عبارت منسوب و مقبول ملاحظه آرند اگر همه عبارت
 مطلق مقصود در سده پس از صدر بایست و موخر آن زمام سازند و حروف آنرا بترفع غزنیة نویسد البته مطلب
 ظاهر آید اگر این زمام غزیه هم مطلب حصول نباشد از اعداد زمام سازند و از جمله ۲۱۲ طرح کنند از دوازده
 بماند اعداد حروف جوت یا جمل و جمع ساخته بار بعدی صراط کنند اگر ۲۱۲ ماند از ترفع و در حقی زمام سازند و اگر
 ۳۳ بماند از ترفع ۳ حرفی و اگر ۴۴ ماند ترفع ۴ حرفی نمایند و در صورت حروف مکرره را استقامت نمایند مطلب
 آید و اگر یک ماند ترفع یک حرف علی هذا الموضع ۴۴ بروج عمل آرند اگر ۱۱۱ ماند از دوازده از جدولی ۹ از قوس
 علی و فلک بعین وضع تا ندانند خطا باشد صد و نو و یک علم ظاهر ترفع غزنیة نویسد البته مطلب
 حاصل آید و اگر حاصل شود ترفع حروف تنجی تا ندانند از ۱۲ طرح کنند آنچه ماند بعد و حروف بروج ضرب کنند
 و ترفع اعداد ضرب که بعد از طرح ۱۲ باشد استخراج کنند که مطلب حاصل آید صدد و نو و دو و هم
 علم خمسة خرجیه بدانکه استخراج علم سیمیا و کیمیا و ریسیا ازین علم نموده اند این علم دریاست
 بیکران که کجوا سز و اهرم و توست و اعمال سبعة بعین بحسب جابری و شنند و ذالذی باین علم تصحیح
 نموده اند و حقایق طلسمات کحظم مندوی و تماسل البوکر بن و حیه باین علم استخراج یافته کتاب
 سحر العیون الی عبد الغفری نیز ازین علم توان یافت که آنها اعمال منشع ازینجا میشود و نیز الماکتوم
 و عیون الخفایق و ایضاح الطرائق حکیم البوالقاسم احمد السماوی اسهل المورث این علم است
 متقدمین اعمال این علم را کسیر المطالب گویند و خمسة متخیره عبارتست از اعداد ۱۰ و کنیت و القبا

علم البوالمست

علم البوالمست

علم البوالمست

و طالع و خا حسیط طالع بدانکه اسم عبارت است چیزی که شخص بدان مشهورست و نامور بود و نیست
 عبارت از آن چیزی نسبت ابوت و اموت از وظاهر شونده لقب عبارت از چیزی که معروف حال
 شخص باشد و طالع آنست که مدار احکام ذات و صفات و بزودی ترتیب یابد و اگر لقب نیست
 داشته باشد کفایت فرزندان بگوید باید که پسر کلان تر از کینست بگیرد و یا آنکه از قدما هر که این نام باشد کینست
 لقب بگیرد و آنرا دستور العمل سازد پس به بیند که از کدام طبقه از طبقات خلایق است و آن
 طبقه بکدام که کسبت شایقی است آن کو کسب بجای طالع اعتبار کند و اگر نمیخواهد استیفا از این
 (این) تر از در خلایق موافق آن شخص بود بجای طالع اعتبار کند چون شخص داشته شد که اصول
 خفیه است در ضمن صلی دیگر است که انرا اس الاسبوس گویند و جمیع الاحوال نیز خوانند و اراده تر
 که پایان نمودن شود صد و نود و سی و دوم علم او از آن حروف که هر حرف چند نقطه دارد و هر نقطه
 آن چه خواص دارد اگر چه بالا بگذریده اینجا به نقطه که طبیعت معین است که بان طبع عمل می آید و علم
 اندا که هر عدد و را بعد و دیگر بکنند و علم حجاب المنافع من حیات البته و علم حجاب المنافع من الحی
 شهرکان و من سکناها صد و نود و چهارم علم حجاب القلب بالمحبیه بدانکه علم حجاب المنافع حجاب
 کی عمل است بدین طریق اول حروف رابع بیانات بسط کرد و نویسد بعد از آن از یوم و ایل حروف
 سبع بیانات بسط نویسد پس از آن حروف ستاره آن یوم نویسد بسط بعد حروف حجاب المنافع
 من شهر فلان امه که بسط نویسد از آن جل این حروف گرفته جمع گردانند از آن جمع خارج نموده
 بحروف و داخل نموده با عدد او برآرد پس حرف آنها نویسد همه بر ترتیب و توانی نوشته اعداد اول را
 با عدد او خارج ضرب بکند آنچه حاصل شود ۴۴ طرح کند هر چه چناندا نرا بعمل آرد اگر کی است در باره
 است و اگر ۴ در بازوی چپ و اگر ۳ در آتش و اگر ۲ در باد و اگر ۱ در آب و اگر ۰ در خاک حروف
 خالص از مکرر کرده تا نام اول آید مثل تمام سماء المقدسه و سماء و انواران و اسم ملائکه کشیده
 و عود کند و عیان حاصل است و محاسبه هر عدد و نود و پنجم علم اس الاسبوس که از آن جمع اول
 نیز خوانند آنرا نه مرتبه است و علم مراتب اس الاسبوس را در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

علم مرتبه اول اسوس را فاخته خوانند مرتبه ۲ را افلاک عالى که گویند مرتبه ۳ را کمال خوانند مرتبه ۴ را
 جاسه گویند مرتبه ۵ را دانه خوانند مرتبه ۶ را افلاک عالى نیر گویند مرتبه ۷ را افلاک مریه
 مرتبه ۸ را ظاهر خوانند مرتبه ۹ را افلاک خائنه گویند صد و نود و شش ششم علم جمع الاول را
 مراتب و تنبیح است آنرا المراجعات خوانند جملة علوم سیصد و شصت است باقی بیست و یک حرف است که
 از مذهب تواضع را در حفظ داشته بود و معتقد فاطمه استخراج می تواند که در مرتبه اول اجتماع اصول اخلاص
 ۱۲ و ۱۳ از تنبیح اوست یا ۱۴ و ۱۵ ترکیب مرتبه اوست یا ۱۶ و ۱۷ تالیف اول است یا ۱۸ و ۱۹
 است از اصول نمسه تا ۲۰ و ۲۱ استخراج ۲۲ یا ۲۳ هفتم است ترکیب و پنجم است ترکیب استخراج مرتبه ۲۴
 یا ۲۵ تالیف سیوم است یا پنجم در تحت این نه مرتبه بنده است که از درجات تسعة افلاک
 عالى خوانند مرتبه اول را از وی فاخته خوانند و اخوان وی حیدر و غریب و مقربان و روحانیات
 اول مرکب است با اول یا دوم آن و دوم مرکب است با سیوم و سیوم مرکب است از اول یا چهارم
 چهارم مرکب است از اول تا نهم مرتبه پنجم از مراتب جمع الاصول پنج مرکب است از اول با ششم ششم مرکب است
 از اول مرتبه با نهم نهم مرکب است از اول مراتب جمع الاصول یا دوم از مراتب او و مدوی از اسماء
 الفطائر و العداوق اما مرتبه بنامیه از افلاک عالى که از ثانیه خوانند و اخوان وی حفظ کرسی
 بنمایند و در بیان او و مدوی از اسماء الیه حکیم است و در تحت این مرتبه هشت مرتبه بنده است
 یکی مرکب است از دوم مراتب یا چهارم از مرتبه او و دوم مرکب است از دوم مرتبه پنجم از مراتب جمع الاصول
 سیوم مرکب است از مرتبه دوم جمع الاصول یا هفتم از مراتب او یا چهارم مرکب است از دوم مرتبه جمع الاصول
 یا هفتم مرتبه یا پنجم مرکب است از دوم یا هفتم ششم مرکب است از دوم یا نهم از مراتب جمع الاصول نهم مرکب است
 از دوم یا هفتم ششم مرکب است با جمع مراتب افرادیه بقدر این مقصود این عمل آن اهم الاعمال است اما
 مرتبه نالنه را کماله خوانند و اخوان وی ملائکه آسمان هفتم اند و مدوی از اسماء الیه عزیز است این
 مرتبه مطلوب است بر هفت درجه اول مرکب است از سیوم یا چهارم جمع الاصول و دوم مرکب است
 از سیوم یا پنجم مرکب است از سیوم یا ششم ششم مرکب است از مرتبه سیوم یا نهم هفتم مرکب است از مرتبه

در مرتبه اول اسوس را فاخته خوانند
 مرتبه ۲ را افلاک عالى که گویند
 مرتبه ۳ را کمال خوانند
 مرتبه ۴ را جاسه گویند
 مرتبه ۵ را دانه خوانند
 مرتبه ۶ را افلاک عالى نیر گویند
 مرتبه ۷ را افلاک مریه
 مرتبه ۸ را ظاهر خوانند
 مرتبه ۹ را افلاک خائنه گویند
 صد و نود و شش ششم علم جمع الاول را

[illegible]

سید احمد علی

۱۰۰

علی بن ابی طالب

الحمد لله

سی و دوم با دهم اما مرتبه رابع را جامع خوانند و اعوان این مرتبه شش درجه اشتغال دارد و اول
مرتبه است از چهارم جمیع الاصول با نهم و دهم و یکست از چهارم ششم و یکست از چهارم با نهم و دهم
از چهارم با دهم اما مرتبه خامسه را دوازده خوانند و اعوان وی ملائکه آسمان پنجم اند و محدودی از
اسماء الهیه نور و مادی است و تحت این مرتبه اند راج یافته پنج مرتبه مرتبه اول و یکست پنجم
هشتم و دهم و یکست از پنجم با نهم و دهم و یکست از پنجم ششم و یکست از پنجم با نهم و دهم
است از مرتبه پنجم با دهم اما مرتبه سادسه را از مرتبه افلاک عالییه نیزه گویند و اعوان وی ملائکه
آسمان چهارم مراتب و محدودی از اسماء الهیه است و این محتوی است بر چهار درجه اول و یکست
از ششم با نهم و دهم و یکست از ششم ششم و دهم و یکست از ششم با نهم و دهم و یکست از ششم با نهم
اما مرتبه سابعه را افلاک تا سده نماند و اعوان وی ملائکه آسمان ششم اند و محدودی از آسمان
الیه جلیل است و این مرتبه شش بر سه درجه است اول و یکست از پنجم با نهم و دهم و یکست از پنجم
با نهم و دهم و یکست از پنجم با دهم اما مرتبه ثامنیه را ظاهر خوانند و اعوان وی ملائکه آسمان
دویم اند و محدودی از اسماء الهیه و الیکیه و الشیخیه است این مرتبه بدو درجه اند اند راج دارد و اول و یکست
از پنجم با نهم و دهم و یکست از پنجم با دهم از مراتب جمیع الاصول اما مرتبه تاسع را که آخرین مرتبه
افلاک عالییه است خاتمه گویند و اعوان وی ملائکه آسمان اول اند محدودی از اسماء الهیه
ذات است و هو اند و این مرتبه واحد است و یکست از مرتبه نهم از مراتب جمیع الاصول با دهم
مرتبه از مراتب او بدانکه مراتب جمیع الاصول را نتایج است که آنرا حاصل المراتب خوانند و
خلاصه المراتب نیزه گویند و آن همیشه است اول و پنجم درجه از فاتحه و تکرار و دهم و ششم درجه
فاتحه است و تکرار در پنجم است از مرتبه ششم و اول از مرتبه جامع سی و دوم و نهم است از مرتبه فاتحه و
تکرار او چهارم از مراتب ثمانیه و ثانی از مرتبه جامع پنجم است از مراتب دوازده و تکرار و سی و دوم از مراتب
نیزه است اول از مراتب ثمانیه و ثانی از مراتب جامع پنجم است از مراتب دوازده و تکرار و سی و دوم از مراتب
اتحادیه به موهبت اسماء نیزه تعلیم یافته شد ترتیب چهارده نوع است که در پیش و دوازده مرتبه

در این مرتبه

ششم مانوفا ز دائره اجد بود و دائره اخري که مانوفا ز دائره اجد بود است حرف چهارم است اما
 باید دانست که ما عزا ز واس الاسوس و سوا زین حروف این مراتب دانسته نشود و استخراج
 است اگر مودو است الی و فضل نامتناهی این قواعد و حافظه ممکن شود و ضعف مانوفا استخراج
 تواند کرد و آنکه قوای عبارت است از حرفی که در ضمن آن حروف خاص وجود دارد نسبت به
 بین الطرفین و آن نسبت یا بطریق تضعیف بود یا تضخیم و تلمیذ و در بعضی مرتبه سی و
 ثمنیه و سی و شش مرتبه چنانچه ضعف این حروف بدین نوع استخراج از اندازه الف ۱۱ تضعیف ۲۲
 مرتبه اول است تضعیف مرتبه دوم ۴۴ و تضعیف مرتبه سیوم ۶۶ حروف این مرتبه ای
 ق ب ک ر و م ت و س خ این ۱۲ غیر مکرر ماند و با تضعیف
 مرتبه اول ۴۴ مرتبه دوم ۸۸ مرتبه سیوم ۱۶۶ حروف این مرتبه با
 ح وی این حروف تکرار ندارد و از نسبت و شست حروف بهین وضع
 حروف شاندر مطلب و مقصود استخراج کن عبارت درست حاصل شد
 نوعدگیر اعداد هر حرف را حاصل کبیر و وسیط و صغیر گرفته جمع نماید و از
 حروف تحقق سازند و ملا حظه مطلب کنند اگر از آن مطلب درست حاصل شد
 فهو المطلوب و الا نه تنجلیق از آن اعداد حروف حکم سازند که مطلوب
 حاصل آید این عمل بغایت سریع الاعمال است و سهل بعضی در عمل
 ترکیب کلمات عروج حروف و تنزل سبکیه و حروف افراوی را
 بعشرات و عشرات را بمات آرد تا مطلب درست پذیرد و از سیم مرتبه عشرات
 و خا و احاد را تقدم آرد تا تضعیف آرد و رجب تضعیف مرتبه دوم
 و ک مرتبه سیوم بل حاصل شد ح د ب وی د ک بل و از حروف سیم تضعیف و تضعیف
 ک و ر جبهی تضعیف مرتبه دوم س ق مرتبه سیوم م و حروف دال اگر در عمل می آورد و تکرار
 حروف پیشد حروف خالص نیست ح د ب وی ک ل م ف س ق ر خ ریزی این حروف

۲۲ ۱۳ ۱۰
۲۱ ۲۰ ۱۹
۳ ۳

م	ح
تضعیف	ضعیف
ف	د
ضعیف	ربعه
ک	ب
ربعه	تضعیف
ی	۱۶
تضعیف مرتبه ۱۶	دی
۴۹	تضعیف مرتبه ۲۴
س ق	د ک
تضعیف	مرتبه سیوم
مرتبه ۳	۳۲
۸۴	بل
۱۲	
۱۳	

این مرتبه از حروف است که در این کتاب مذکور است
 و این مرتبه از حروف است که در این کتاب مذکور است
 و این مرتبه از حروف است که در این کتاب مذکور است

پنج اصل که در صرع رقی این زمام را بآفرساند بر طلب یک کلمه یا دو کلمه استخراج میشود
 این اشراقیه است این را سفر آدم گویند و در استخراج مصحف فاطمه این قاعده را بروی که
 سبده است بفعل آورده اول ب س م آل ل حال ر ح م ن آل ر ح ح ی م نوزده حروف نویسد
 نوزده حروف کتب سماوی را که در حقیقت آن ح ی آل ر ح م نوزده حروف رقی آن و نوزده حرف
 کوفی م م ح ل ی ح س ن ح س ی ن ف ا ط م ه و در ترکیب ب ت م س و ح م
 م ای و ت ح ل آل ح ن ح ی آ ح ح ل ح ی س ر ل ن ح ر ح م ب س ن و ح ی آ ر ن ل
 و ت ح ر ح ق ط ح ی ا م م ن ه ا ع ا ب این حروف طبیعی است هر جا که جزم آید که بملفوظ کند بیست و
 تمسود ح را بدین لال ح ن یا ح ل لیسیر نمیشود سنویاز تلفظ و ر ا ح ق ط لیا م ن همین ترتیب بیست و
 مرتبه با علوم مذکور استخراج نماید اول ۲۴۹ حروف پیدا است مرتبه دوم یک کلمه بیست و پنج
 هزار و یکصد و نود و حرف پیدا خواهد آمد مرتبه سیوم یک کرونیج کلمه و بیست و یک عدد حرف پیدا
 خواهد شد همین نوع استخراج کند مصحف فاطمه از آن خواهد شد از احوال ماضی و حال استقبال تمام
 مکونات واضح و پیداست که حقائق و حجب و گویند ب استخراج غزایز و اعمال مذکور لیکن بسیار منع است
 اینمینی استخراج کردن تا از دست که آید و الله اعلم بالصواب از چه اعمال لبانی مذکور را حاصل آن در اینجا
 بتفصیل است لبانی آن است که در اول آنچه خطور کند یا از غیر می بشنود عدد آنرا با عدد و خط و ضرب
 نماید و حروف بنمده آنرا بقول بعضی آمده این علم لبانی حرف آن است که بر و بنمده آخر آن واحد باشد
 مثل و او و نیم و نون و نقطه و حروف و نوع است ظلمانی و نورانی که ذکر آن گذشته و اعداد و حروف و
 نوعیت کمال ظهوری و کمال شعوری و کمال سمی و کمال ظهوری آنست که عدد از اول حرف تا آخر
 حرف نماند چنانچه الف تا ط ۴۵ و الف تا ی ۵۵ و قس علی ذلک سایر الحروف و کمال شعوری
 بالا مذکور کرد که کمال سمی بالوفاست اول آنست که حمل حروف جمع ساخته ب حروف متفاج از داخل آن
 که شمال آن بالا نوده شده بمنزله و کسر را تیب از تیب مرتبه اول ۴۴ را در نفس آن ضرب میکنند
 یک کلمه و بیست و نه هزار و شصت و حروف پیدا است ظهور و تصور و تجلی خواهد شد با مرتبه دوم ۳۴

بر حاصل آن این ضرب اول ضرب که میکنند چهار کرد و شصت و شش که پنج و شش ضرب بر شصت
 بودیست مرتبه بیوم که ۳۶ را بر حاصل ضرب مرتبه دوم که ضرب میکنند شانزده را و بیست و نه
 کرد و شصت و یک که و شصت نه را در حرف بتخلیق حصول مطالب پیدا خواهد شد از مرتبه ۳۶
 ۴۸ ۶۴ ۸۱ ۱۰۰ ۱۲۱ ۱۴۴ ۱۶۹ ۱۹۶ ۲۲۵ ۲۵۶ ۲۸۹ ۳۲۴ ۳۶۱ ۴۰۰ ۴۴۱ ۴۸۴ ۵۲۹ ۵۷۶ ۶۲۵ ۶۷۶ ۷۲۹ ۷۸۴ ۸۴۱ ۹۰۰ ۹۶۱ ۱۰۲۴ ۱۰۸۹ ۱۱۵۶ ۱۲۲۵ ۱۲۹۶ ۱۳۶۹ ۱۴۴۴ ۱۵۲۱ ۱۶۰۰ ۱۶۸۱ ۱۷۶۴ ۱۸۴۹ ۱۹۳۶ ۲۰۲۵ ۲۱۱۶ ۲۲۰۹ ۲۳۰۴ ۲۴۰۱ ۲۵۰۰ ۲۶۰۱ ۲۷۰۴ ۲۸۰۹ ۲۹۱۶ ۳۰۲۵ ۳۱۳۶ ۳۲۴۹ ۳۳۶۴ ۳۴۸۱ ۳۶۰۰ ۳۷۲۱ ۳۸۴۴ ۳۹۶۹ ۴۰۹۶ ۴۲۲۵ ۴۳۵۶ ۴۴۸۹ ۴۶۲۴ ۴۷۶۱ ۴۹۰۰ ۵۰۴۱ ۵۱۸۴ ۵۳۲۹ ۵۴۷۶ ۵۶۲۵ ۵۷۷۶ ۵۹۲۹ ۶۰۸۴ ۶۲۴۱ ۶۴۰۰ ۶۵۶۱ ۶۷۲۴ ۶۸۸۹ ۷۰۵۶ ۷۲۲۵ ۷۳۹۶ ۷۵۶۹ ۷۷۴۴ ۷۹۲۱ ۸۱۰۰ ۸۲۸۱ ۸۴۶۴ ۸۶۴۹ ۸۸۳۶ ۹۰۲۵ ۹۲۱۶ ۹۴۰۹ ۹۶۰۴ ۹۸۰۱ ۱۰۰۰۰
 خاطر این خبر جامع شانزده ارب و هشتاد و چهار کرد و چهل و شش که و شصت و شش
 هشتاد و شش حرف زیاده است افعال قراین نیز مذکور کرده شد و شمره ازان می نماید پنجاهان قراین
 را بر درجات ثلثی یعنی شصت آرند و نقطه قراین مقوم درجات فلکی است و در طبایع العربیه قراین
 را لکچل آرند و افعال ابواب که آنرا زمام و باب گویند که مطلب زمام کشد تکبیر حصول زمام اول آن
 حروف آخر باول بر بند پس ملاحظه کنند حصول مطلب عبارت و لفظ حاصل بدو آن زمامات عبارت
 منصوب و مقلوب ملاحظه آرند از عبارت بهم مطابق مقصود رسد پس از صدر باب موزان زمام
 را ترفیع عزیزی نویسند البته مطالب ظاهر آید و اگر ازین زمام عزیزی هم مطالب حاصل نباشد
 اعداد زمام شانزده و از چهل ۱۲۱ طرح کنند اگر ۱۳ ماند حروف کتبت باشد و اگر ۱۴ ماند حروف
 و لود و س علی و لک بد و از ده بروج و حروف بروج بالا نموده شد این اعمال بود بطه دریافت شد
 است اینها از اصل خبریت سفیهانی خبر است نوع دیگر هر حرف اجمال که در وسط و صغیر گفته
 جمع نموده ازان حرف تحقیق سازند ملاحظه مطلب کنند اگر حاصل آید فهو لمطلب لانه تخلیق ازان
 عدد و هر حرف کلمه سازند که مقصد حاصل آید اگر ازین هم حاصل نباشد مقوم هر حرف به مقصود بر و این
 بغایت سریع الاعمال است مثلاً کاریک خواهد شد یا نه مقوم ل ب س شش ک و زب
 و ه ت ه ک ب س و ن زن این زمام ت بالست و یک زمام کشد که موافق مطلب آنچه میخواهد
 یک کلمه یابد و کلمه هم میرسد ازین اعمال استخراج جمیع مطالب مخفی نموده اند این عمل انضیاض افعال
 است تقدیم این عمل را اگر مطالب گویند رب البروج حمل ستاره که رب اوست میخ است
 حروف طای ک ل و م و کل حمل اسرافیل و اقبایل هر طایع احواله قید پوش و محیوش نور بر زهره

ک جض
 ر
 ش
 د
 ک
 ی
 ل
 خ
 ز
 ب
 د
 ه
 ت
 ش
 ه
 ی
 ب
 ا
 و
 ه

حروفه ف ص ق ر و موکل ثور جبرئیل و احوال ایل و اعوانه دیوش و قطبوش آخور از به عطار و حروفه
ش ت ش خ و موکل آخور اکائیل و همرا ایل اعوانه تویش و نجوش سلطان رب قمر حروفه
ذض طرغ و موکل حروف بروج درو ایل و لو ایل و عطا کایل اعوانه طینوش آتوش سدر رب
شمس حروفه م ن س ع موکل حروف الاسد زخمایل و سر حاکیل اعوانه بزش و قطبوش سنا
عطار و حروفه ش ت ش خ و موکل الحرف البروج و دریا ایل انجیل اعوانه بولوش و قلدلوش و
موکل حروف العطار و همرا کیل و عزرائیل و هم کایل و هم کایل اعوانه میوش بطیوش طیش
و لالوش میزان رب هر حروفه زق ط موکل حروف البروج ستر فایل عطر ایل نور ایل اویل
و موکل حروف الرب البروج سر حاکیل مجلیا ایل عطر ایل نور ایل امو ایل عقب حروفه ز
طرب هذا البروج مریخ حروفه ط ی ک ل موکل البروج تنکفیل و امر ایل و نور ایل موکل حروف
الرب البروج اسماعیل و سراج طایل حروف دایمل طاطایل قوس حروفه طاش طاب البروج
المشتری و حروفه ه و زح و موکل حروف البروج سمجیل و همرا کیل و نور ایل موکل حروف المشتری
و دریا ایل زخمایل و صرافیل و تنکفیل جدی حروفه ی ت ع ربه مشتری و دریا ایل زخمایل
حروفه ا ج و و موکل حروف البروج سراج طایل و عزرائیل و لو ایل موکل حروف الرحل اسرافیل جبریل و
درو ایل و لو حروفه ک ش خ ربه رطل موکل حروف البروج خدو ایل میکائیل و لو ایل سدر رب
موکل مذکور شده حوت حروفه ل ح غ رب هذا البروج مشتری و موکل حروف البروج طاطایل و
میکائیل و حروف ربه موکله بالا مذکور شده بلکه اسرار و اعمال علم شریف جفر را که خالق حروف
بذات قوا اعد نامتوی است حدی و نهایتی ندارد و هر حرف مع بیانات اعداد و ترفع و تنزل و کسب
و بایط و عز از طبایع کسبست به است و شست بطن و هر حرف است و شست بطن و مقدر و مشخص
محقق است بحروف بدین طریق جمله بطون ۲۸ حروف و ۲۸ بطون مفقوده و چهار بطون
ازین جمله یک حرف را به ۲۸ بطون مینماید بدین طریق بطن اول الف عدد هجده حد تحقیق حقیقه
اب و دو بطون ۲ این ج ی مع مینه و س است تحقیق و س تحقیق ا ج م ک و مقوم جمله من بطون

اول ۱۴ تحقیق وی و تحقیق ح و او و مقوم بطون ثانی هر سه تحقیق دیان و این تحقیق بیست و یک
 رک بطون سی و هفت مع بنیه ص ق تحقیق ص ق و تحقیق ب ج ک ل ن س بطون هم کمال
 ظهور است از الف ا حد تا آخر بنیه دال صد و پنجاه است حروفه حق و کمال شعوری است حد
 ۱۴ در ۱۴ ضرب کرده ۱۶۹ شد حروفه ط س ق و کمال الی سمی الف ا ا ح ا ۹ دال ه م
 حروفه ن ق بطون ه که الف ا و لام و فاعدا و هم ۲۴ مخارج ح س ر مقوم و ع ش ازین
 خمس بطون حاصل شد ا ج و ج ی اب و د و س ان ل ج ن ک د ی ج و ا و ا ح اب ط م و ی
 ان ه س ب ج م ک ح ن ق ب ج ک ل م و ق ط س ق ح س ر و ع ش حروف غیر مکرر است
 ا ج و ج ی ب و س ن م ک م ط ل ر ع ش نیزه حروف غیر مکرر حاصل شد ازین حروف قیام
 اس الیاسوس تخریر آورده نموده بطون ۴ کمال حرفی است که تن عبارت است مع بنیات
 سه نوع است اول ترفع غزریه ۲ بعد از بر بنیه ملفوظی نمای چنانچه الف و لام و فاعدا و هم
 و لام و فاج س ر مع بنیات جمیع س ی ن را عدده ۴۴ و ع ش ۳۳ بتعداد اجتماع بحروف
 فی الحروف یعنی ضرب الحروف فی الحروف این ۵ نوع است اول ضرب یک بحرف و تجمیع ۲ ضرب
 بحرف غزریه ۳ ا ب ج د ی حروف بروجه هم ضرب بحروف فی العین الحروف یعنی در فای آن ۵ حروف
 محققه یا حروف مخلقه مع بنیات ضرب کند و مخلقه از یک تا نه رساند یعنی با ف و ر رساند یعنی از آن
 بعشر است بر و بطون ۷ الف مع بنیه را مخارج ای ق مدخل احد عشر بنایت مدخل آن ۴۴
 مخارج و م ح بطون ۸ ز و بنیه عدویه با الف با قاف عدده الف لام قایا الف قاف الف قاف
 مع بنیه ۹۴ حروفه ه ص ت و مقوم جمله الالف ب ی ق اعد و ج ف ق غ بطون ۹ ترفع
 بقوا عد و مقوم ب ج و ترفع الا و تا ر ب س ن ثلثه الی تسعه ه و و ۹ حروف افزونیه ط حروف جموعه
 ط و ترفع مقوم ف و ع ترفع الا صفا ازین بطن آنچه حاصل شد ک ل س ع ص ن ع ر ط ف غ خ ض ط
 ا فی انفس الالف الملفوظی اک س ب ی ع ازین پنج بطون آنچه حاصل شد ح س ی م ن ر
 و ش ق خ ه ص ت س ب ج ک ل ر ض بطون ۱۱ السطه الالف مع بنیات بیست و نه اول الف ا

تحقیق ی تحقیق اب و د
 س یان جمیع با تحقیق د س
 ۱۲ ۱۳
 دال د ن ق ح س
 ۳۵

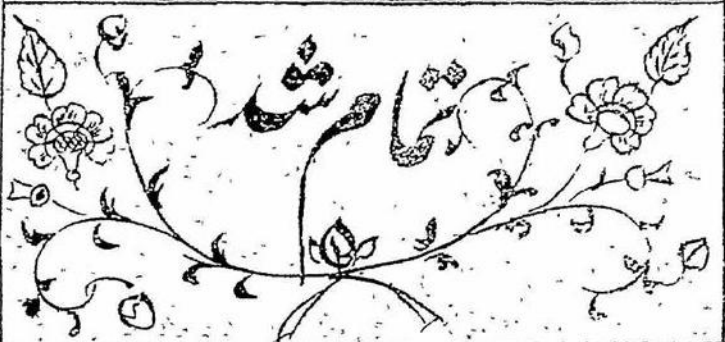
فامرتبہ ۲ الف لام فالام الف سیم فالف مرتبہ ۳ الف لام فالام الف سیم فالف لام الف
سیم الف لام فاسیم یسیم الف لام فاعلیٰ نہ الوضیح ہفت رساند بطون ۴ البسط لعداویسح لپیستا
الف اثنتین ثمانین بطون ۵ اسمع لپیست الف حروف الف حاد ال ثالام ثایا لثون ثاسیم
ثون پانوں بطون ۶ اعدا و اعراب بطبیحہ حروف حمله الالف الف فتح و کسر و سکون مخارجہ
بطون ۷ اتقوم این بطن چہارم تہم ترفع بمقصد رساند بک برطف شص ش زہم ترفع اذ اول
ہن شل رض شخی عت مرتبہ ۲ ج ف ض س شلخ نظام و مرتبہ ۳ ک ی ص ض و ظ
سبع ع بطون ۸ اتقوم الالف بعد و ثانی حروف پان شمع لپیست المقوم ثلث حروف الاعداد لنع
الف ترفع الا و التار وال حرف دل بطون ۹ اترفع با و اترفع لام سیم من الاعداد و التواخی و من ترفع ال
ل من است بطون ۱۰ من تعداد و ص و تواخی الصا و ض و مخارجہ ض ۱۹ اعدا و ہر حرف را تخصیص
و تبریع نموده باعداد ضرب کنند بطون ۲۰ اصل حرف با حرف تخلق کہ از یک حرف ہر بل و حرف ختہ
از ہر حرف اصل ضرب کنند این ضرب در الف و ب باشد و بکریا باعداد ضرب نماید بطون ۲۱ ا حروف
ترفع ازواجی کنند این ترفع نیز مثل اولیہ از سہ مرتبہ بزیادہ نیست چہارہ حرف ا حاد باشد یا عشرت یا
مات و ترفع حروف الف با جاد میگردد و مثل دوریہ و نیز از بات با جاد میشود و مثلاً ترفع ازواج پنج
و طا است و ترفع ازواج طاب مع ح علی ہذا القیاس و جمیع حروف بطون ۲۲ ترفع ا و اسع بینات
یعنی از جمل عدد و حرف حاصل کنند اگر حاصل زیاد باعداد بینہ ہر بطون ۲۳ تنزل ازواجیہ نماید مثلاً
و اثرہ کشد از الف تنزل ازواج ض ۱ ی یخ و ت آید علی ہذا الوضیح و جمیع حروف بطون ۲۴ حروف
مقوم الحروف با ترفع الاعداد مقوم کند و با مقوم بطیان نماید مثلاً بجای الف ا و در قرین حروف
آتشہ بادی مقرر داند و بی بخاک با مقوم بعد او کند این دو نوع است اول آنکہ حرف اول کل را مقوم
کند آنکہ تمام حروف کل را مقوم نماید مثلاً اسلم حیدر اعقید نماید مثلاً ثانی آنست کہ سعیدہ را عقد
نماید بطون ۲۵ از ہر اصل ثلثہ حروف مخارج و این بدخل جمع حروف باشد با بدخل حروف اعدا و ہر
مثلاً الف جمل حرفی ای ق جمل عددی اجد ثلثین ثمانین حروف و شلخی ن م

غیر مکر حروف اعدادیه این جی ص نغ ان ح بطون ۳۴ حروف نورانی را بحروف ظلمانی که
 بهم نغیه باشد ضرب نماید چون ظلمانی پانزده است و نورانی سی و نه پس دو حرف را غیر ظلمانی به میان
 آن ضرب نماید ۳۴ مجال شش حرف کتابی و کلامی و لبانی چنانچه اول تقصیل آن بیان کرده بطون
 ۳۴ است و این مفسر و لبانیه نماید این بطون حروف گانه بهم رسیده چنانچه از اول تا پنج بطون
 که از نخست فقره گویند این حروف بهم رسیده ۱۳ ح دی و س ن کم که حسب طریقی از این بطون ششم
 تا بطون است و ششم این مضروب بهم آید رفح ص س ق غ فاذل ض ضابطه احوال آتیه
 و شکاف نوراضیه و دریافت امور حالیدین سه فوج است مطلب کتابت و کلامی لبانی
 که از آن گذشته اهم ترین حقایق و معظمتین و قایق تجربه است قدر احوال دانش و عالی فطرت
 بشفق الهامات و با فکار بلند بین و بقوا اعداد باب صدق و یقین نوعی که استخراج می شود
 جفر آورده اند بضابطه و قیق اشاره فرموده اند و نموده و آنچه تجربه به پیوسته و متعلق اعمال
 آن اثبات یافته و اعتماد اهل دانش عالی شعار بر آن خواهد شد بهر وجهی که کمال و منوع
 و غایت منسوخ داشته اند و بوفیق تعلیم فاعل در میان می آرد و نورانی اعمال و غریب القاست
 محمد مد الله جل جلاله العارفين بنور کمال الجمال سرور نور الحقائق بحروف الامل اوصال سطو او
 انشربا الراعیان بحروف مسطور بالبلوح والوح حقایق البته بیان عظیم الله تعالی که این
 که اصول خمسة ایمان کرد اما اینجا تمثیل وضع میگردد که اصل خمسة عبارت است از لقب کینیت طالع و
 صاحب طالع استخراج احوال نماید طریقی است که این خمسة کینیت کینیت کینیت کینیت کینیت کینیت
 آید پس بعد از آن کینیت گیر و وزام کند و کینیت نماید تا آخر باب آنکه مخرجات آن کینیت گیر و کینیت
 آخر باب نقیض است آسانی در مبتدی مثال می آرد و مثال چون خود طریقی مذکور را از کینیت گیر
 بعد از آن و مخرجات گرفتن با تامل باید کرد و در آن مسطور که چه چیز حاصل شده است و کلمات را کینیت
 از حاصل طایب حکایت کند و اگر گذشته و آینده منسوب و مقلوب با چون این مقدمات مفهم کردی اکنون
 بدانکه آنکه این فن را در شخص احکام از ارضی و قبل و حال حکما موجه و منتهی با صدق است و برین است

چنانچه بعضی بر آنند که کلمه که از صد و رحیل میشود متعلق ال احوال گذشته طالب است و هر چه از موهرات
 رحیل از احوال آینده و آنچه در قلب مامات رحیل آید شعری بحال حالی بود و این سخن باطل عقل و تفسیر
 صحیح است و بعضی از علما جفر بر آنند که مجموع مکره از صد و رحیات و موهرات به پنج مقلوب باشد متعلق
 بزمان گذشته سائل است و این نیز از صواب خالی نیست زیرا که هر عاقل و فاضل و صاحب تمام دارد که هر
 که منصف نیست اشارت بآینده باشد و هر چه مقبول است اشارت بگذشته میکنند و خود عاقل و حکیم
 سائل را به حدیثی کند و از آن حروف مبسوط را بسط حرفی نماید تا بهفت مرتبه و از هفت تجاوز نکند
 چون اعم سائل را بهفت مرتبه بسط کند حروف خالصات را از آن بردارد و یکسیر نماید و بجز جواب
 اول بنگاهد و در سطوره یکسیر کند که چه کلمه می آید البته البته از احوال و اطوار طالب سائل حکایت کند
 و چه و چه که همان هفت مرتبه را بدون تخلص در یکسیر ملاحظه نماید که طالب جواب کند اما اگر در
 بجای آورد و در هر دو مواضع تامل کند بهتر خواهد بود و خود عاقل و صاحب تمام از احوال از بسط عادی چنانچه
 که اسرار سائل بهفت مرتبه بسط عادی کند بطرفی که در بسط حرفی بیان کرده است تنبیط احوال سائل کند
 و خود عاقل و صاحب تمام از احوال کیفیت احوال نیست که احوال بیمار از آن معلوم گردد و در طریقی چنان است که
 از فرمایش به پسند هر چه گویند کلمه را با اسم او طالع وقت بسط کند و آنجا حرف تفصیل کند و بدینکه
 در آن حرف کدام طبع غالب است بر طبیعی که غالب است بیماری را از آن طبع مرض حاصل میشود
 و این از جمله غرائب است و اعتبار تمام دارد زیرا که اطباء احاذق و شقی و رنجی که برده اند و بعضی
 مرض داشته اند و قیمن آن بنیات شکل است و در آن اختلاف بسیار است از استخراج چنین کلمه
 عظیم است زیرا که چون ماده مرض معلوم گردد و علاج آن آسان شود چنانکه قول حکماست اما در
 بماده المرض لا با اختلافها و خود عاقل و صاحب تمام از احوال آینه است که چنین بسط و علاج نماید
 که شود بجلال الاسرار است و اگر کرده بغایت معتبر است و طریقی نیست که سوال را با طالع وقت و
 او با طالع جمع کند و مجموع را یکسیر نماید و حروف کسورات است و حاصل نماید و خاص ساخته و یکسیر
 البته البته در سطوره یکسیر کند که جواب شافی تواند بود و بدون آید اما حاصل نیست که جواب این سوال را

[illegible]

سیاه کرده اند و کار ایشان با تمام فرسیده چه طریق مواجعه نمیدانند و مثلاً قلب کردن با اعراب
والف را با یا یا بجا می آورند یا با بجا می آید الف کردند و بر اینهاست تقابیل نمودن و هر کس گویند
و اساس را فقط از این سوارند گویند یعنی چهارده حروف اول ابجد را تا حرف نون که حرف
چهاردهم است اساس نامند و از حرف سین تا غین نظیر که گویند و در هر طالع عرف یازدهم
نظیر که گویند و این نظیر هر چهارده در هر دستخارج بنیاست مختبر است اول در آن کسی ثبت است و در
قمری ابجدی است سی و نه و از هر طالع جمیع حلقم است چهارم و از هر طالع است بعد از آن چون و ابجد و
حرف مخفی و کتبی و مسودی است از آنجاء داده باعتبار هر حرفی از مقصود که طالع ۲۰۲ یا ۲۰۳
بر گیرند و از صفیقه مقصود آنچه حاصل شود که سیر در هر سازند و باب اول نظم می یابند و مطابق سوال
بیرون آید چنانچه اگر عبارت عربی را فقهی یا با وعد و باعتبار عربی بگیرد یا فقهی یا عربی بر آید اگر
عبارت فارسی فقهی یا با وعد هم باعتبار فارسی بگیرد یا فقهی یا فارسی بر آید و اگر کتب از حروف
۲۰۴ طرح کنی رباعی بر آید و اگر بعد از آن حرف ۲۰۵ طرح کرد حرف بگیرد یا غزل بر آید و اگر ۲۰۶
طرح کنی قصید بر آید و اگر ۲۰۷ طرح کنی مطلع بر آید و اگر ۲۰۸ طرح کنی مقطع بر آید و اگر ۲۰۹
طرح کنی فرد بر آید و اگر پنج طرح کنی مثنوی بر آید و اخق مدعی بهم طالع مادرش و دخترزبان و غیره
که در اینجا ذکر کرده باشند و اگر هندوی بگیرد عبارت هندوی بر آید و بهر زبانیکه سوال
خواهد شد بهمون زبان جواب خواهد بر آمد فقط



فالننامه

هر کس که سوال کند اول در دو خوانده و ریختنای این نگاشت نزد جانشانی در زبان عربی خواهد
 دید نه طرح و نه حرف بالا بالا و حرف زیرین را زیرین نویسه تا عبارت پیراشود فقط

بسم الله الرحمن الرحيم
 نه طرح نه طرح ۹۹ طرح

ف	ن	ی	ا	ب	ل	ی	ن	ل	ی	س	ا	و	ا	ی
ن	ی	ی	ه	و	ت	ل	ل	س	ر	ه	س	خ	ل	س
ه	س	ن	ن	ج	ت	ی	ا	ت	و	ی	م	ص	ی	
ر	ل	ع	ا	ی	ه	ن	و	ه	م	ی	ج	ل	ت	ز
ن	ل	ف	ت	ه	ل	م	و	ا	ل	ا	ه	د	ر	ف
م	ل	ل	م	ل	ا	ب	ا	ی	ر	ل	ا	ا	م	ل
ش	و	ه	ع	ا	م	ت	ر	ن	ا	ه	و	س	ح	ر
ا	ا	ی	ر	و	ا	ی	س	ص	ل	و	ت	ا	م	ل
ر	ا	و	ن	ج	و	م	ت	ط	ا	و	ن	ا	ر	ا
و	ل	م	ع	ی	ب	ن	ل	ف	و	و	ر	ا	ج	د
ا	ع	ع	ص	ب	ا	ق	ص	ت	ل	و	ت	و	ه	ل
ب	ل	ر	ی	و	و	ل	ع	ص	ت	ا	ک	ا	ا	ل
و	ن	ب	ه	ل	ه	ل	ل	ا	س	ق	ر	ی	م	ل
س	و	م	ز	ر	ن	خ	س	ز	ح	ی	و	ض	و	ی
ی	ا	س	و	ل	ر	ر	ب	ر	ر	م	ن	ر	ق	ت

وید چنانکه بش که چون خود بدید
بین دل داد و بخشش از چنان بدید
و صفی که در دل خود بدید
و صفی که در دل خود بدید

وید چنانکه بش که چون خود بدید
بین دل داد و بخشش از چنان بدید
و صفی که در دل خود بدید
و صفی که در دل خود بدید

وید چنانکه بش که چون خود بدید
بین دل داد و بخشش از چنان بدید
و صفی که در دل خود بدید
و صفی که در دل خود بدید

ای که بر این آینه دایمی نظر
واقع دم باش که آینه ات
نقش هوا کی که نموده در آن
حاضر دم هر که نصیب و مسامت
آینه که بهر و بر و بر و بر
هر نفسی که زنده دل در هر روح
از شفقت چو نمائند گذر
هو بود از دل چو شود و مرتفع
این بود اسرار سخنجیل اگر
خست که سخنجیل که برود از غلام
که تو به عالم نظرت مدعا است
و به دم از خود بخود آور نظر
لیک درین آینه خوین ریشا
و دیده نه بیند خود و بیند جهان
چون نظرت نیست بخود زان سبب
هم نفس است سخنجیل سگار
حاضر دم باش که این هم نفس

و در صفت آینه دایمی خبر
صاف بود در غم سینه ات
باشد از آینه ات آید عیان
هم دل و هم آینه اش با صفات
در دل او بر تو انوار هست
از دو لبست چون که نماید خروج
هو بود از تو نشو می با خبر
یا بود آن دم که شود مرتفع
باشد از دل بسنجیل نظر
در شمت پیش نظر پاک صاف
در برت آینه عالم نماست
تا ز بد و نیک شوی با خبر
تا بشو و جلوه جانانه فاش
و دیدن خود باشد در خود نهادن
و دیدن اشیاش بود بی تعب
ناظر او باش بلبل و نهار
تیره فسازی به او او هوس

و در صفت آینه دایمی خبر
صاف بود در غم سینه ات
باشد از آینه ات آید عیان
هم دل و هم آینه اش با صفات
در دل او بر تو انوار هست
از دو لبست چون که نماید خروج
هو بود از تو نشو می با خبر
یا بود آن دم که شود مرتفع
باشد از دل بسنجیل نظر
در شمت پیش نظر پاک صاف
در برت آینه عالم نماست
تا ز بد و نیک شوی با خبر
تا بشو و جلوه جانانه فاش
و دیدن خود باشد در خود نهادن
و دیدن اشیاش بود بی تعب
ناظر او باش بلبل و نهار
تیره فسازی به او او هوس

وید چنانکه بش که چون خود بدید
بین دل داد و بخشش از چنان بدید
و صفی که در دل خود بدید
و صفی که در دل خود بدید

این سند بنحایت اسرار دارد و از جمیع حروف نمودن ضرورت است بجا خاکی یا بادی است چ خاک یا آب است
 از آتش یا آب است می خاک یا باد است نه آتش یا باد است قی آتش یا آب است ش آتش یا آب است ای
 باشد و زبانه ش آتش یا باد است ش آتش غالب با آب زبون ش آتش با خاک است و ش آتش
 آتش خاص آتش یا باد است ط آتش یا باد است ع آتش با خاک است حروف صامت حرف الف
 آتش سحر سحر و خاکی سحر هم آتشی مرتبه دوم سحر اکبر و بادی سحر اکبر ح خاکی نموات طبعی دارد لطفا
 حرارت از دو عالم پیدا است اسم حی و حکیم و حکم و تعقیض همه طغی حرارت از حروف ح و و و ط و آ
 ملک که بی غقد امور از دهر می است ل خاکی طوبت اصلی دارد هم آتشی ملک س آبی که از
 اخاک بارض جلیل بجا دقوات نباتات نماید از جلی آب ع خاکی عظمت و لطافت خاکی از بر ط
 افزونست ص بادی است که صبح با دصبا از دخی و خاکی است اینی و شوار از دپیدا است تم
 تحقیق الحروف بعون الله الملك الودود نور و هم علم روحانیت حروف و جسمانیته بدانکه روحانیه
 حروف طبعی است که با عراب تفریق طبایع دارد و اعراب طبعیه روحانیه حرست پس اشارت طبع با عراب
 است و اعراب روحانیت حروف بود و حروف خوانده نمیشود الا با عراب چنانچه که حرکت نشود جسم مگر از
 مقیة روح و جسمانیته آن در تحاقیه الحروف در خلل میگردد و از این ابعاد و حروف قرار داده اند و بدویم
 باطن و قوی حرست پس روحانیت اعراب طبایع باشد و جسمانیت اعداد آن بود و جسم علم بدانکه
 حروف صمد نیست که بجا او معاد حروف بانها باشد پس حروف صمد نیست حروف اجر من باشد
 منقول است از کتب سلف که این پنج حروف در لوح محفوظ مرقوم است باقی حروف از اعوجاج شکل که این
 پنج حرف از الف ب ث ت ط ق ک ل ی این یازده حرف از الف است که این
 آنها الف است بر جمیع حروف و خصوص ع ن ع این نه حروف از جمیع است از ز و ر و پ و ل و ن حروف
 است و ش و س و ل م از اعوجاج ن است پس این حروف ۲۸ گانه از حروف حیرت من شکل مختلفه یافت
 است و بدویم علم نباتات نبات الف و بینیه با و بینیه ح ی م و بینیه دال ال و بینیه هم و بینیه
 او و بینیه را و بینیه جا و بینیه ط و بینیه ی او و بینیه کاف اف و بینیه لام ام و بینیه میم می م

حروف
طبیعی

حروف
صمد

حروف
مختلفه

چشمه باند از دشتن دو چشمه
 کرده میان عارف حسب قبول
 هر کس و کاری که نزد او است
 در خور اندازد ماسکند
 در برابر اینها بهین تقسیم

هر نظری را که بر افر و خفتند
سختی تو را چنی و قول رسول
آمده لائق عظمای دوست
صاحب احسان که سختی میکند
بنده عیانی که این لایق

قال الله تعالى قل كل يعمل على شاكلته قال النبي صلى الله عليه وسلم
عليه وآله وسلم كل عمل حال صدق اليه صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم

جلوه ذوات است صفات توهم
 بسته جلال احدیت طلسم
 پرورد زوجه احدیت کشود
 جلوه واحد شد ازین جلوه سا
 گشت عیان سلسله کائنات
 طوفش ازین سلسله درخشان
 زود باندیشه فکر تافت
 جوهر خور بتجید شناخت
 یافت که مخلوق حقست از

بسم الله الرحمن الرحيم
بندهم گرفتند و بگفتند به اسم
نور چو از غیب بجای نمود
از احدیت چو شد این جلوه باز
جلوه پوشد ناش از طور صفا
عقل بر حلقه این خلق شد
خاکت بکلیت چو در دوش یافت
رخش چو در اوی اندیشه تا
کرد چو اندیشه افکرت درست

[illegible]

و در صد و نود و پنج و شصت و سه
با طش از حرف الف با یکجا است
از سه نقطه اول که سه نقطه آمد الف شد و دو
نقطه نهان و الف مدعیان
عکس الف در قرن باشد زبان
بعد

بعد الف نقطه پشت کت
در رقم بسجیم بجای الف
باید بود و در و چایست و
یا نه و باشد سه بجد صد
جمل پده پیش حمل سین بود
ظا هر بسجیم است سه حرف تمام
پشت سه از یازده آرد و خبر
است وین عقده یان اسم است
و نکل این عقده به پنج صد باب
است ده و یک جمل حرف

نقطه رفتن است و شتر رفتن گرفت
صدر نشین شتر بلوای الف
آن عدد و چهار شد و در و بره
حدس را عقده آنچه شش عدد
سیم زده چهار و این بود
هشت بود این سه بلفظ کلام
شصت و شش از حد می آید بر
چلو در آن هر ظهور صفات
مجموع عدد بود و حساب
هو الله الذی لا اله الا هو

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
حرف ثمر که درین بسط است
ظا هریت ولی در بطون
حرف زبر نوزده و بیست
ظا هریت هشتاد و سه
یا که هریت پانزده و هشت

شده ز افات صفات قیلم
نوزده شش اصل بنامی صمد است
سی و یک انچه دارد و سکون
سی و یکی نون است بهج حجاب
خاتم جمع حسد و فاشه نوز
گشت در و گشتن کو نین غرق

عشق

وہاں سے

فکر از خدایک

فقط در اول

البركة والبركة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي القرآن الكريم

از حضرت امام حسن

۱۰۰

